

یورش بہ سوی قدرت

تایم - لایف

رضا جولائی



یورش به سوی قدرت

گروه ویراستاران تایم - لایف

ترجمه‌ی رضا جولایی



انتشارات جویا

تهران، ۱۳۸۸



یورش به سوی قدرت

گروه ویراستاران تایم - لایف

ترجمه‌ی رضا جولایی



انتشارات جویا

تهران، ۱۳۸۷

عنوان و نام پدید آور	: یورش به سوی قدرت، گروه ویراستاران تایم - لایف، ترجمه ی رضا جولایی
مشخصات نشر	: تهران : جويا ، ۱۳۸۷ /
مشخصات ظاهری	: ۲۴۲ ص / مصور /
شابک	: ۵۰۰۰۰ ریال : 0-09-2895-978-964
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی : storming to power, 1989
موضوع	: هیتلر، آدولف، ۱۸۸۹-۱۹۴۵ م /
موضوع	: حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان
موضوع	: national sozialistische deutsche arbeiter - partei :
موضوع	: آلمان - سیاست و حکومت - ۱۹۱۸-۱۹۳۳ /
شناسه افزوده	: جولایی، رضا، ۱۳۲۹ - ، مترجم /
شناسه افزوده	: تایم لایف بوکس
شناسه افزوده	: time - life books :
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ ی. ۲۴۰ d d
رده بندی دیویی	: ۹۴۳.۰۸۵:
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۱۸۴۱۸۸ :



تهران، تجریش، خیابان دراز شیب، روبروی بانک

انتشارات جويا صادرات، پلاک ۲۱۰، تلفن و نمابر: ۲۲۷۳۸۸۲۸

نام کتاب : یورش به سوی قدرت
نویسنده : گروه ویراستاران تایم
مترجم : رضا جولایی
حروفچینی: شبستری
لیتوگرافی: طراوت
چاپ و صحافی: چاپ و نشر لیه
نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۷
شمارگان: ۱۵۰۰ جلد
قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال
شابک: ۰۰-۰۹-۲۸۹۵-۹۶۴-۹۷۸
تمام حقوق برای انتشارات جويا محفوظ است /

فهرست

۹	سیاست نفرت	۱
۷۹	ائتلاف ناپایدار محافظه‌کاران	۲
۱۳۷	تمرین نظامی برای پیروزی	۳
۱۹۲	«اکنون به آنها نشان خواهیم داد»	۴

مقالات

۵۵	جمهوری دوران سخت	
۶۶	هنر ملتی که به مرز نابودی رسیده بود	
۱۲۰	شکل‌گیری گروه‌های توفان	
۱۸۰	خیزش فرور ملی	
۲۳۴	به‌دست گرفتن مشعل قدرت	



اعضای حزب نازی، علی‌رغم زندانی شدن رهبرشان آدولف هیتلر، در همایش حزبی سال ۱۹۳۹ با پرچمهای صلیب شکسته رژه می‌روند.



سیاست نفرت

سرپرست زندان لاندزبرگ^۱ به زندانی سلول شماره ۷ شخصاً اطلاع داد که او به قید ضمانت، یکشنبه ۲۰ دسامبر ۱۹۲۴، آزاد می‌شود. بعد از ظهر همان روز آدولف هیتلر سی و پنج ساله اسباب خود از جمله دستنوشته‌ی کتاب ناتمامش را جمع کرد، با هم‌پندیهایش دست داد و از زندان خارج شد. بیرون از زندان سوار خودروی یکی از دوستانش شد. اکنون بعد از یک سال و اندی اسارت، او مردی آزاد به حساب می‌آمد.

هیتلر راه خانه‌اش در مونیخ را در پیش گرفت. شهری که آن‌جا هیتلر و یارانش در نوامبر ۱۹۲۳ از پشت میزهای یک آبجوفروشی تصمیم به براندازی حکومت وایمار جمهوری آلمان گرفته بودند این نقشه‌ی بدفرجام او را محکوم به پنج سال زندان به جرم خیانت کرد و حزب نازی را به حزبی غیرقانونی مبدل کرده بود. همان روز که هیتلر از زندان آزاد شد، دوستی از او پرسید که اکنون خیال دارد چه کند و او پاسخ داده بود: «می‌باید از نو آغاز کنم».

اما اکنون شرایط حزب هیتلر و هم‌اوضاع و احوال ملت آلمان سخن او را

1. Landsberg



دسامبر ۱۹۲۴، هیتلر که از زندان آزاد شده لحظه‌ای از خودرویی که دوستی در اختیارش گذاشته پیاده می‌شود تا عکسی به رسم یادگار و جهت عبرت ناآمدگان بگیرد. هیتلر از این جا یکسره به مقر حزب نازی در برلین رفت تا تشکیلات حزب را برای انجام مأموریت تاریخی‌اش، یعنی به خاک و خون کشیدن جهان سر و سامان دهد.

لاف و گزافی میان تهی جلوه می داد. او حزب ملی - سوسیالیست کارگران آلمان^۱ را سال گذشته با عضویت ۵۵۷۸۷ نفر بنیان نهاده بود؛ اما اکنون این حزب در حال احتضار بود. هم حزب و هم روزنامه‌ی آن توقیف شده بودند. هیتلر اجازه‌ی سخنرانی در مجامع عمومی را نداشت و این خطر وجود داشت که او را به زادگاهش اطریش تبعید کنند. هم‌مسلمانان او، آنهایی که تبعید نشده بودند، یا هنوز در زندان بودند، جناحهای رقیبی را که ایدئولوژی‌اشان با افکار او در تناقص بود تشکیل داده بودند. در غیاب او هیچ‌کس نتوانسته امور حزب را سر و سامان دهد. خود هیتلر هم در زندان در حالی که از مزایای یک زندگی راحت و بی‌دغدغه برخوردار بود از تمام امور حزب دور مانده بود. بسیاری می‌پنداشتند که حزب نازی هم یکی دیگر از آن احزاب خلق‌الساعه‌ای است که یک‌شبه ظهور کرده و سپس ناپدید شده بود.

اوضاع کشور هم در این سیزده ماه زندان هیتلر تغییر کرده بود. آشفتگیهای شدید سیاسی و اقتصادی که جمهوری وایمار در ماههای اول با آن روبرو بود و باعث سرخوردگی و ناامیدی و ظهور گروههای افراطی می‌شد، فروکش کرده بود. تورم ویرانگری که پس‌انداز میلیونها خانواده را نابود کرده بود اکنون مهار شده بود؛ جریان پول ثبات پیدا کرده و اشتغال رو به افزایش بود. غرامتهای جنگی سنگینی که بر دوش ملت آلمان نهاده شده بود تقلیل پیدا کرده بود. صنایع آلمان با کمکهای مالی ایالات متحد در حال بازسازی بود. وزیر خارجه آلمان، گوستاو اشترازمان^۲ که سیاستمداری زبردست بود دایم به فرانسه فشار می‌آورد تا اراضی اشغالی واقع در منطقه‌ی روهم را تخلیه کند و بعید نبود که به این مهم دست یابد. در انتخابات رایشتاگ^۳، که درست همان ماهی برگزار شد که هیتلر از زندان آزاد شده بود و سوسیال دموکراتهای معتدل ۳۰ درصد رأی بیش‌تری

1. National-Socialist Deutsche Arbeiter partie

2. Gustav Stresemann

۳. مجلس ملی آلمان.

به دست آورده بودند؛ آن هم در جایی که تعداد آراء احزاب دست راستی طرفدار تبعیض نژادی و احزاب ملی گرا به نصف رسیده بود. نازیها فقط ۳ درصد آراء را به دست آورده بودند. آلمان کم کم آرام می شد.

محکوم سابق در حالی به کاشانه‌ی ساده و بی پیرایه‌ی خود بازگشت که هدف خود را متمرکز بر براندازی جمهوری کرده بود و همسایگانش به افتخار او میهمانی به راه انداخته بودند. علی رغم بهم ریختگی حزب نازی و نظم نسبی مملکت، هیتلر با اعتقادی راسخ که فقط به او تعلق داشت مصمم بود که رایشی قدرتمند و مهاجم، تحت تسلط کامل خود خلق کند. پلیس می دانست آزادی او به چه معناست. «اراده‌ی هیتلر، که از نیروی درونی او سرچشمه می گیرد دوباره موجب آشوبهای خیابانی خواهد شد و تهدیدی است علیه قدرت حاکمه.» پیش بینی پلیس این بود که او موجب آشفتگی اوضاع می شود و این پیش بینی درست بود. هیتلر در صدد برنامه ریزی برای حرکتهای انقلابی بعدی اش بود.

آرامشی که در سال ۱۹۲۴ بر آلمان حکمفرما بود تا پایان سال ۱۹۲۹ ادامه پیدا کرد. در این سال یأس و بدبینی عمومی از اوضاع اقتصادی، کشور را در آشوب فرو برد. در طی این پنج سال آرامش، آتش افروزی که تلاش برای کودتایش به شکست انجامیده بود با خویشنداری فراوان از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را برد و سازمان منظم و وفاداری برای خود خلق کرده بود. او اعضای جدیدی را به خدمت گرفته بود، نظریه های سیاسی خود را در کتاب *مَن*^۱ جمع آوری کرده و موقعیت خود را به عنوان رهبر حزب یا پیشوایی^۲ که اطاعت بی چون و چرا از طرفداران خود می خواست و ابراز هنرمندانه‌ی تبلیغات را به خدمت گرفته بود تثبیت کرد.

بعد از تغییر شرایط نامناسب در آلمان، هیتلر خط مشی بیرحمانه، خشن و استادانه‌ی خود را در تفرقه انداختن میان دشمنان و بهره بردن از احساسات

1. Meine Kampf

2. Fuhrer

جماعتی که نگران آینده‌ی خود بودند آشکار کرد. در طی این سالهای مبارزه، اعتقاد خرافاتی او به وجود خویش به عنوان رهبری آسمانی و به درستی نظریاتش که نیروی اراده سرانجام او را به قله‌ی پیروزی می‌رساند، بود که او را در اجرای اهدافش ثابت‌قدم نگاه می‌داشت. در اگوست ۱۹۳۴ آخرین قطعه از جورچینی که هیتلر طرح آن را در زندان لاندزبرگ ریخته بود سر جای خود قرار گرفت او با پیروزی کامل، به عنوان صدراعظم و رئیس‌جمهور ملت آلمان، به تنهایی، در رأس امور قرار گرفت.

در زندان لاندزبرگ او در امنیت کامل و در حالی که منظره‌ی زیبایی جلو رویش بود و بعد از ظهرها را در باغ می‌گذراند و غذایش را می‌خورد، نوشتن کتابی را آغاز کرد که در ابتدا نامش را چهار سال و نیم مبارزه بر علیه، دروغها، حماقت و بزدلی گذاشته بود. ناشر نام این کتاب را نبرد من گذاشت. این کتاب طرحی بود از گذشته‌ی هیتلر و مکاشفه‌ای سرآسیمه، بی‌سروته و بی‌معنا از آینده‌ای که او برای خود و ملت آلمان رقم زده بود.

شیوه‌ی نگارش و محتوای کتاب چنان بود که فقط یک طرفدار متعصب و جاهل ممکن بود آن را تحسین کند. نثر هیتلر، دشوار پرتکلف و اغراق‌آمیز و منطق او آزارنده بود. برنامه‌های او محدود می‌شد به فهرستی از آنچه با آن مخالفت می‌ورزید. مارکسیسم، لیبرالیسم، دموکراسی پارلمانی، طبقه‌ی متوسط تحصیلکرده، سرمایه‌داری، اتحادیه‌ها و روشنفکران. او نسخه‌ای را که برای این شیاطین پیچیده بود پنهان نمی‌کرد: ملتی پاکسازی شده که خود او به عنوان خودکامه در رأس آن قرار گیرد و «فضای حیاتی» بیش‌تر برای ملت آلمان که به‌طور عمده می‌باید از اتحاد جماهیر شوروی مارکسیست گرفته شود.

در میان جملاتی که شرح احوال او بود اشاره به زندگی جوانی او در شهر لینز، اتریش و در شهر وین آن هنگام که همچون یتیمی آواره زندگی می‌کرد به چشم

می خورد. بعد از مرگ مادر در ۱۹۰۷ «غم‌انگیزترین دوران زندگی‌ام» او به پایتخت اطریش رفت. در آن هنگام او هجده سال داشت و تصمیم گرفته بود در آکادمی هنرهای زیبا به تحصیل در رشته‌ی نقاشی پردازد، اما این دانشکده او را نپذیرفت. او این‌جا و آن‌جا کارهای موقتی برای گذران زندگی به دست

می آورد: حمل بار، برف‌روبی - و بعد نقاش مناظر و پوست‌های شهری. ماحصل چیزی بود که به گفته‌ی خود او «زندگی فقیرانه‌ای که حتی قادر به سیر کردن کامل شکم خود نبودم.»

او با اشاره به این گرسنگی و محرومیت، نوشت، «سخت‌کوشی و طاقت زیادم را مدیون آن دوران

هستم که مرا سخت بار آورد.» هیتلر اگرچه به عنوان یک یتیم، مقرری مختصری از دولت می‌گرفت، اما این مبلغ به سختی کفاف گذران زندگی او را

Franz Eher Nachf. G. m. b. H.
 Deutschvölkische Verlagsbuchhandlung
 Sennerstr. 20 & 47 • München • Thierschstr. 18

Vertrieb: Romm: Tel. 11 542 München
 Buch-Rosen: Deutsche Buchhandlung K. H. München

Kommissionär:
 Herr Robert Hoffmann, Leipzig



**4½ Jahre Kampf
 gegen Lüge, Dummheit und Feigheit**
 Eine Abrechnung von Adolf Hitler



Leitspruch
 „Sie müssen sich gegenseitig wieder achten lernen, der Arbeiter der Stirne den Arbeiter der Faust und umgekehrt. Keiner von beiden be-
 steht ohne den anderen. Aus ihnen heraus muß sich ein neuer Mensch kristallisieren:
 Der Mensch des kommenden Deutschen Reiches!“

Adolf Hitler.

اعلامیه برای فروش کتاب هیتلر که نام آن در ابتدا چهار سال و نیم تلاش برای مبارزه علیه دروغها، حماقت و بزدلی بوده که بعداً به نبرد من تغییر پیدا کرد.



یک کامیون پر از طرفداران حزب نازی از دروازه‌ی براندنبرگ می‌گذرد. سال ۱۹۲۴ است و هنگام مبارزات انتخاباتی. اگرچه نازیها از فعالیت منع شده بودند اما آنها از طریق احزاب دست راستی دیگر فعالیت می‌کردند و توانستند سی و دو کرسی در رایشستاگ به دست آورند.

می‌کرد. او در طبابخانه‌ها نان و شوربایی می‌خورد و جلو در خانه‌ها یا نوانخانه‌ها می‌خوابید. آنهایی که هیتلر جوان را دیده بودند تحت تأثیر شخصیت سخت و جهت‌دار و غرور او قرار می‌گرفتند. او تا آن‌جا که ممکن بود از کار جسمانی می‌گریخت. او نه اهل مشروب بود و نه سیگار می‌کشید و همیشه بارانی بلند رنگ‌ورورفته‌ای به تن داشت و کلاه لبه‌باریکی به سر می‌گذاشت که چشمان نافذش از زیر آن پیدا بود.

هرچه به دستش می‌رسید می‌خواند. جزوه‌های ضدیهود، کتابهای تاریخی، سیاسی و اقتصادی و حتی مجلاتی درباره‌ی روانشناسی توده‌ها. هیتلر دیدگاههای خود درباره‌ی جهان را برخاسته از مطالعاتش در وین می‌دانست. بعدها درباره‌ی این مطالعات با افتخار فراوان نوشت. «اندک اندک چیزهایی یاد می‌گرفتم و قادر به تغییر هیچ چیز نبودم.» میان‌پرده‌ی زندگی او در وین کمک کرد هیتلر «با دو چهره‌ی زشت که نام آنها را به ندرت شنیده بودم و اهمیت آنها را در زندگی مردم آلمان نمی‌دانستم آشنا شوم: مارکسیسم و یهودیت.»

مشاهدات هیتلر در شیوه‌های سیاسی احزاب وین، بخصوص عملکرد حزب حاکم سوسیال دموکرات، به او آگاهی بخشید تا شیوه‌های تبلیغاتی تأثیر بر توده‌ها را بررسی کند. نتایج بدبینانه‌ی او درباره‌ی شستشوی مغزی توده‌ها به نحو شگفت‌انگیزی مؤثر از آب درآمد. بنابر عقیده‌ی او تبلیغات می‌باید متوجه‌ی ضعیف‌ترین وجه مشترک توده‌ها شود. یک تبلیغاتچی کارآزموده، ضعف هدفهای خود را می‌داند. جاذبه‌های عاطفی کارآتر است از مباحثات روشنفکرانه. توده‌ها علاقه‌ای به آزادی انتخاب ندارند. آنها به یک اعتقاد واحد و یک دشمن واحد نیازمندند. تقسیم کردن احساسات خصمانه‌ی آنها میان چند هدف گیجشان می‌کند. حقیقت مقوله‌ای نامربوط و غیرضروری است. ترور جسمانی وسیله‌ی کارآیی برای متقاعد کردن است. بهترین روش رساندن پیام به توده‌ها، پیام هرچه باشد، از طریق سخنرانی است. «نیرویی که از دیرباز

تاریخ بزرگترین نهضت‌های مذهبی یا تاریخی را براه انداخته، قدرت جادویی کلام است و بس.»

هیتلر در ۱۹۱۳ وین را که به گفته‌ی خودش از اختلاط نژادها سمی شده بود ترک کرد و به مونیخ رفت که «شهری آلمانی» بود و او احساس می‌کرد به وطنش پا نهاده است. وقتی پا به وین گذاشت نیمچه‌مردی بود و اکنون مبدل به مردی کامل شده بود. او چنین نوشت. «بالغ، آرام و عمیق در بیست و چهار سالگی.» وقتی سال بعد جنگ آغاز شد، او با علاقه به ارتش آلمان پیوست و با درجه‌ی سرجوخگی در جبهه‌ی غرب شروع به فعالیت کرد. از ناحیه‌ی پا زخمی شد و بر اثر حمله‌ی شیمیایی انگلیسی‌ها بینایی خود را موقتاً از دست داد. هنگامی که آلمان تسلیم شد و جمهوری آلمان تشکیل گردید، اعمالی که از نظر او خیانت به شرافت آلمانی محسوب می‌شد، در بیمارستان بود و به دریافت نشان صلیب آهنین، درجه یک نایل گردید و تصمیم گرفت به کار سیاست بعد از جنگ بپردازد.

در مونیخ که شرایط عمومی به نفع دست‌راست‌ها بود، هیتلر به حزب سیاسی کوچک – او پنجاه و پنجمین عضو این حزب بود – ضدیهود و ملی‌گرایی پیوست. او فوراً تشخیص داد که موهبت سخنرانی در برابر مردم به او اعطا شده و ظرف چند ماه او رهبر این حزب نوپای ناسیونال سوسیالیست شد و قریحه‌ی خود برای تبلیغ بر روی توده‌ها را به کار گرفت. هیتلر به آسانی تمام رقبای خود را کنار زد و گروهی از اراذل و اوباش را برای درهم شکستن مقاومت احزاب رقیب تشکیل داد که نام آنها را گروه توفان (اس.آ.)^۱ گذاشت. صلیب شکسته (سواستیکا)^۲ نماد حزب شد. حوالی ۱۹۲۳ نازیها روزنامه‌ی یومیه داشتند و

۱. Sturm Abteilung

۲. Swastica: این علامت از دیرباز نزد نژادهای مختلف آریایی مقدس بود. در ۱۹۳۳ نازیها آن را به عنوان نماد قدرت بر بیرق خود نقش کردند. (دایرةالمعارف مصاحب)

برنامه‌ی مبهمی که به بیست و پنج نکته معروف بود ارائه کرده بودند. هیتلر برای کودتایی که در سر داشت یارگیری می‌کرد. کودتای آبخوفروشی با اولین شلیک گلوله درهم پاشید. اما مدافعات هیتلر در دادگاه نام او را به عنوان قهرمان به همه شناساند. سرجوخه‌ی سابق ظرف چهار سال و نیم راه طولانی را پیموده بود.

او در زندان لاندزبرگ درسهایی را که از این کودتا آموخته بود مرور کرد و راهبرد جدیدی را برگزید. او به این نتیجه رسید که تقسیم قدرت با دیگران اشتباه است. تمام دستورات را او می‌باید صادر کند زیرا به هیچ‌کس دیگر اعتماد نداشت. او متوجه شده کنار زدن حکومت وقت کافی نیست؛ حزب انقلابی می‌باید تشکیلاتی به دقت برنامه‌ریزی شده داشته باشد، کابینه‌ی سایه‌ای تا به سرعت نظم را اعاده کند. سومین نتیجه‌گیری هیتلر راه حزب برای رسیدن به قدرت را هموار کرد. نازیها شیوه‌ی کودتای نظامی را کنار گذاشتند و برای رسیدن به قدرت راه قانونی و مشروع را برگزیدند. «ناچاریم دماغ خود را بگیریم و برای مبارزه با کاتولیکها و مارکسیستها وارد پارلمان شویم. گرچه پیمودن این راه قانونی زمان بیش‌تری طول می‌کشد اما نتیجه‌ی کار قانونی است و خود آنها هم ناچار به پذیرش آن هستند.» به گفته‌ی هیتلر، هنگامی که اکثریت آرا به دست آمد آلمان از آن نازیها خواهد بود.

دو هفته بعد از آزادی از لاندزبرگ، هیتلر با نخست‌وزیر باواریا^۱، هاینریش هلد^۲ ملاقات کرد و او را متقاعد کرد که نباید از ناسیونال سوسیالیستها، متحد وفادارشان در مبارزه علیه کمونیسم بترسد، او از هلد خواست که ممنوعیت فعالیت حزب نازی و سخنرانیهای او را لغو کند و به روزنامه‌ی حزب فولکیشر بئوباختر^۳، اجازه‌ی فعالیت بدهد.

هلد که از جانب فرانتر گورتنر وزیر دادگستری، یکی از هواداران حزب نازی

۱. ایالتی خودمختار در شمال آلمان.

2. Heinrich Held

3. Volkischer Beobachter



هیتلر، نشسته زیر تاجی از برگ درخت غار که به آن علاقه داشت، مشغول مطالعه‌ی روزنامه.

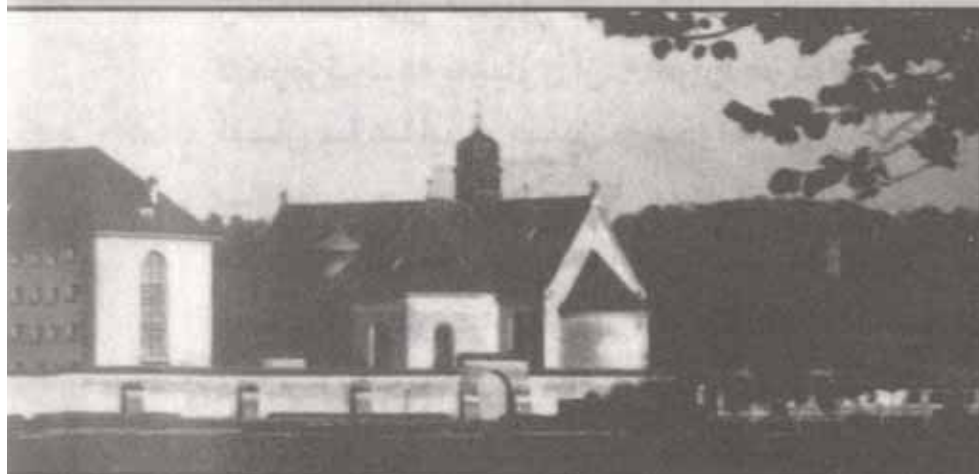
فصلی پر تجمل برای استراحت پیشوا

زندانبانان هیتلر در لاندزبرگ — که بسیاری از آنان با عقاید او همدل بودند — چنان مسحور شخصیت او شده بودند که وسایل آسایش کامل او را فراهم می‌کردند. هیتلر که در اتاقی بزرگ و آفتابگیر

محبوس شده بود اجازه داشت هر روز برای قدم زدن به باغ برود. تمام کتابها و روزنامه‌هایی را که می‌خواست در اختیار او قرار می‌دادند و در بسیاری موارد می‌توانست با هر که بخواهد ملاقات کند. او از بیگاری معاف بود. حتی وظیفه‌ی نظافت اقامتگاهش را به زندانیان دیگر سپرده بودند. غذا خوب و فراوان بود. او در

زندان وزن اضافه کرد. میز مخصوصی برای او چیده می‌شد که نازیهای زندانی را به آن دعوت می‌کرد. اوج روزهای اقامتش در زندان، سالروز سی و پنج سالگی‌اش اتفاق افتاد که از طرف رفقای حزبی آن‌قدر، گل، شیرینی و شکلات و بسته‌های هدیه برای او فرستاده شد که ناچار شد اتاقی را برای جای دادن آنها اختصاص دهند.

هیتلر همراه با دوستانی که در کودتای آبخو فروشی مونیخ دست داشتند در برابر دوربین. در این عکس راننده‌ی هیتلر، امیل موریس، که ماندولینی در دست دارد و منشی او رودلف هس، (نفر دوم از سمت راست) دیده می‌شوند. عکس توسط دوربینی که از طریق نامزد هس به داخل زندان مخفیانه برده شد گرفته شده است.



زندان لاندزبرگ که زمانی دژی نظامی بود بر فراز تپه‌ای قرار دارد. هیتلر در بخشی که به زندانیان سیاسی اختصاص داشت، زندانی شده بود.



خورشید درخشان باواریا از پنجره‌های وسیع سلول زندان هیتلر به درون می‌تابد. زندانی نازپرورده‌ی نازی به یکی از هم‌بندیهایش گلایه کرده بود: «ما در برابر قانون یکسان نیستیم. همان‌طوری‌که زندانیها با هم برابر نیستند.»



ترغیب شده بود موافقت کرد و در میانه‌ی ماه فوریه محدودیتهای حزب نازی را لغو کرد. هلد به گورتنر گفت: «بنظر می‌رسد جانور وحشی مهار شده است.» لحن او بیش‌تر حالت امیدوارانه داشت تا اطمینان. «می‌توانیم کمی زنجیرها را شل کنیم.»

روزنامه‌ی نازیها که در ۲۶ فوریه ۱۹۲۵ در مونیخ چاپ شد، حاوی مقاله‌ای از هیتلر تحت این عنوان بود «شروعی جدید». مقاله خطاب به هواداران حزب بود تا اختلافهای خود را فراموش کنند و تحت رهبری او در مبارزه علیه مارکسیسم و «پدیدآوردگان آن یعنی یهودیها» متحد شوند. شب بعد او به آبخوفروشی که صحنه‌ی نخستین کودتای نافرجام او بود رفت تا نخستین سخنرانی خود بعد از زندان را در برابر جمع ادا کند.

دوستان هیتلر متوجه‌ی تغییراتی در نگاه و رفتار او شدند. به نظر می‌رسید سخت‌تر شده است. «خطوط چهره‌ی او عمیق‌تر» شده بود نشانه‌های صلابت در او دیده می‌شد و فریادهای ۴۰۰۰ نفر طرفداران او سالن آبخوفروشی را انباشته بود. نطق دوساعته‌ی هیتلر آنها را ناامید نکرد.

او فریاد می‌کشید، مارکسیسم باید به دست نظریه‌ای که حاوی حقایق اعلاست اما در عمل بیرحم‌تر از آن است، نابود شود. او به تنهایی این جنبش را اداره می‌کرد و تسلیم هیچ شرایطی نمی‌شد. «تا هنگامی که من شخصاً مسئولیت را بر عهده دارم چنین خواهد بود.»

در میانه‌ی سخنرانی آتشین او چند نفر از اعضای حزب از میان میز و صندلیها راه خود را گشودند و به او رسیدند و به نشانه‌ی وفاداری با او دست دادند. یکی از مریدان او چنین نوشت: «تردیدهایم با سخنرانی پیشوا از میان رفت.» قبل از این سخنرانی، عده‌ی معدودی در خلوت او را پیشوا می‌نامیدند؛ از این پس همه‌ی همقطاران او را ترغیب کرد به نازیها پیوندند. اما سخنرانی او اشتباهی تاکتیکی محسوب می‌شد. هیتلر باز هم دسته‌گل به آب داد و خشم مقاماتی را که

به تازگی با زحمت فراوان آرام کرده بود دوباره برانگیخت و برای آن‌که این افتضاح کامل شود پیشوا که از هیجان و حشियانه‌ی توده‌ها خود نیز تهییج شده بود، اظهار کرد فقط دو راه در مسیر مبارزات نازیها وجود داد. «یا دشمن از روی اجساد ما می‌گذرد و یا ما از روی لاشه‌های آنها عبور خواهیم کرد.» این مطلب خارج از حد تحمل حکومت باواریا بود. ده روز بعد هیتلر مجدداً از سخنرانی در ملاء عام منع شد، اگرچه ممنوعیتی برای خود حزب و روزنامه‌ی آن در نظر گرفته نشد. این ممنوعیت قانونی دو سال ادامه یافت. همه‌ی ایالات دیگر آلمان بجز چهار ایالت، هیتلر را از سخنرانی در برابر مردم، که برای او تخته پرشی به سوی قدرت بود منع کردند. گرچه این موانع در برابر رهبر جاه‌طلب حزب نازی عامل بازدارنده‌ای محسوب نمی‌شد.

سال قبل از کودتای آبخوفروشی از هیتلر دعوت شد که در نهضتی متشکل از سربازان جنگ، شرکت کند. این نهضت را ژنرال قدرتمند ستاد فرماندهی ارتش آلمان یعنی اریش لودندورف^۱ و ارنست روهم^۲ فرماندهی ستاد پارلمانی به راه انداخته بودند و نام آن فرونت‌بان^۳ یا همقطاران جبهه‌ی نبرد بود. هیتلر به هر دوی اینها پیشنهاد اتحاد و همکاری با حزب نازی را داد اما حزب نوپای نازی در رأس قدرت فقط جا برای یک نفر داشت. هیتلر بعد از انتخابات ریاست جمهوری در مارس ۱۹۲۵ راه خود را از لودندورف^۴ جدا کرد. در این انتخابات لودندورف از ۲۷ میلیون رأی فقط ۲۱۱,۰۰۰ رأی به دست آورده بود. در این ایام روهم تشکیلات شبه‌نظامی اس.آ را بازسازی کرد. این تشکیلات که

1. Erich Ludendorff

2. Ernst Röhm

3. Frontbann

۴. Erich Ludendorff: (۱۸۶۵-۱۹۳۵) ژنرال آلمانی رییس ستاد هیندنبورگ که در جنگ اول پیروزیهایی زیادی به دست آورد. در کودتای آبخوفروشی مونیخ شرکت داشت. بعدها راهش را از هیتلر جدا کرد و با همسرش یک کیش آریایی بنیاد گذاشت و مدعی شد پاپ، یسوعیان، یهودیان و فراماسونرها در توطئه‌ی مشترکی علیه انسان آریایی همدست شده‌اند.



از سربازان سابق و اراذل و اوباش شهری
تشکیل شده بود، برای حفظ نظم
در جلسات حزبی و محافظت
از رهبران مورد استفاده قرار
می‌گرفت، اما طولی
نکشید که وظیفه‌ی آنها
به زد و خوردهای
خیابانی با احزاب
رقیب و برهم زدن
تشکیلات آنها، کشیده
شد.

هیتلر و روهم مرتب بر
سر حدود وظایف
پیراهن قهوه‌ایها و فرماندهی آنها
مشاجره داشتند. روهم اصرار داشت

رهبر گروه شبه‌نظامی اس.آ.ا.ر.نست
روهم در اواخر ۱۹۲۰ بعد از مشاجره با
هیتلر به بولیوی رفت. او این عکس را
با یونیفرم ارتش بولیوی گرفت. بینی
روهم در جنگ جهانی اول شکسته
شده بود.

که مردانش را از تشکیلات حزب جدا
نگه دارد و زیر فرمان او باشند. هیتلر برعکس
اصرار داشت که این گروه باید زیر نظر حزب و
پیشوا فعالیت کنند. روهم استعفا داد و تقاضا
کرد حقوق او به رسمیت شناخته شود، چون

جوابی از هیتلر نگرفت، دوباره نامه‌ای به هیتلر نوشت و دوستی خود با او را قبل
از کودتای آبخوفروشی یادآوری کرد و درخواست کرد «دوستی شخصی آنها» از
یاد نرود هنگامی که به این درخواست هم پاسخی داده نشد، استعفایش را رسماً
به حزب اطلاع داد و به دوستی گلایه کرد که «هیتلر با آفتابه‌لگن قرضی بساط



گریگور اشتراسر^۱ در میان عده‌ای از اعضای حزب نازی. در سمت راست او هاینریش هیملر با یونیفرم سیاه و عینک دیده می‌شود.

خود را آراست.» و تشکیلات اس.آ.کار او را پیش برد. روهم که تکلیف خود را نمی‌دانست به عنوان مستشار نظامی به بولیوی رفت ولی چندی بعد هیتلر او را فراخواند. گریگور اشتراسر یک معتاد بی‌بندوبار پرخور از جمله دیگر اعضای جاه‌طلب حزب محسوب می‌شد. او که کارمند رایش‌تاگ بود شبکه‌ای در شمال آلمان تشکیل داد و هنگامی که هیتلر در زندان بود آن تشکیلات را توسعه بخشید. او به جای آن‌که خود را مرید هیتلر بداند «همقطار» او می‌نامید. اشتراسر اکراه داشت که به هیتلر قدرت مطلق بدهد. در واقع، بعدها او تنها رقیب هیتلر برای رهبری حزب محسوب می‌شد. اما اکنون از سر اکراه اشتیاق هیتلر برای

1. Gregor Strasser



تابوت رییس‌جمهور وایمار فردریک ابرت در میان دود مشعلها برای انتقال به قبرستان آماده می‌شود. مرگ نابهنگام رییس‌جمهور وایمار راه را برای انتخابات خسونت‌بار سال ۱۹۲۵ آماده کرد.

رهبری را پذیرفت. این حرکت به اشتراک استقلال داد و او را از سر راه هیتلر دور کرد و مقابله‌ی ناگزیر آن دو را به تعویق انداخت. زمانی که هیتلر را ناگزیر کردند در برابر جمع سخنرانی نکند، سوای نتایج دیگر، او را از منبع اصلی درآمدش هم محروم کردند، اما او ناامید نشد. او در پشت پرده به برنامه‌ریزی حزبی مشغول شد که از بالا تا پایین به دقت سازماندهی شده بود. اجرای این منع قانونی در حقیقت به نفع او تمام شد. آلمان

در آن زمان تقریباً آرام بود و با کسانی که با سخنان خود این آرامش را به هم می‌زدند خصمانه رفتار می‌کرد. این منع قانونی هیتلر را از سخنرانی در برابر سی-چهل نفر از اعضا که در خانه‌ی او دور هم جمع می‌شدند باز نمی‌داشت و او مبالغی از طریق چاپ مقالات در روزنامه‌ی حزب به جیب خود می‌ریخت. او به سراسر کشور سفر می‌کرد و در نهادهای حزبی، پشت درهای بسته سخنرانی می‌کرد. در همان حال پایه‌های کیش شخصیت را هم به دقت روی هم می‌گذاشت. در آوریل ۱۹۲۷ او به لینز واقع در اطیش که زادگاهش بود سفر کرد و از مقامات اطیش خواست که تابعیت او را لغو کنند. از آن‌جا که او شهروندی آلمانی بود و سرباز ارتش آلمان محسوب می‌شد مقامات اطیشی بلافاصله درخواست او را پذیرفتند. در نتیجه هیتلر مردی بی‌وطن محسوب می‌شد تا آن‌که در سال ۱۹۳۲ وزیر ایالت برانشویک که عضو حزب نازی بود به او تابعیت آلمان را اعطا کرد.

در همان هنگام مرگ ناگهانی رییس‌جمهور فردریک ابرت در فوریه ۱۹۲۵ انتخابات زودرس را ناگزیر کرد. ابرت که به علت بیماری آپاندیس در سن پنجاه و چهار سالگی مرد، سوسیال دموکراتی بود که جمهوری را ماهرانه به جلو هدایت می‌کرد. هفت کاندیدایی که بنا بود جانشین او شوند طیف فراگیری از ارنست تالمان کمونیست از سمت چپ تا لودندورف نازی در سمت راست را شامل می‌شدند. سه نامزد پیشرو برای ریاست جمهوری عبارت بودند از اوتو براون سوسیال دمکرات، ویلهلم مارکس از حزب مرکزی و کارل یارس از ملی‌گراها و همه آنها در اصل محافظه‌کار بودند و با جمهوری مخالفت می‌ورزیدند. در انتخابات ماه مارس، یارس اول و براون دوم شدند، اما از آن‌جا که هیچ کاندیدایی اکثریت را به دست نیاورد، انجام انتخابات دیگری ناگزیر می‌نمود.

در رأی‌گیری بعدی، ملی‌گراها که نازیها از آنها حمایت می‌کردند، یارس را

رها کردند و به قهرمان هفتاد و هشت ساله‌ی جنگ پال فن هیندنبورگ^۱ رو آوردند که شاید محترم‌ترین چهره‌ی سیاسی کشور بود. احزاب مرکزی و سوسیال دموکرات پشت سر مارکس جمع شدند. هیندنبورگ با اختلاف ۳/۳ درصد برنده شد. بخشی از پیروزی او به این دلیل بود که تعدادی از جمهوریخواهان در دقایق آخر از او دست کشیدند و به مخالفان او رأی دادند. فیلدمارشال سالخورده که تمام عمر سلطنت طلب بود، اعتراف کرد که رهبری دولتی را بر عهده گرفتن که خط مشی آن مخالف آرمانهایش بود برای او ناخوشایند است. اما او سوگند خورده که به نهادهای دموکراتیک احترام بگذارد. در واقع، پیروزی او این خاصیت طنزآمیز را داشت که بسیاری از آلمانیهای ضد دموکراتیک با رژیم وایمار آشتی کنند.

وزیر امور خارجه اشتراسمن که نگران آن بود انتخاب یک قهرمان جنگ طرفدار رژیم سلطنتی به ریاست جمهوری متفقین را به واکنش وادارد، سرانجام موفق شد نیروهای فرانسوی را در اوت ۱۹۲۵ از طریق مذاکره وادار به تخلیه‌ی ناحیه‌ی صنعتی روهم کند. او منزلت بین‌المللی آلمان را با عقد معاهده‌ی لوکارنو بالا برد. چند موافقتنامه که در همان سال امضا شد مرزهای آلمان، فرانسه و بلژیک را تضمین می‌کرد.

در این هنگام هیتلر در کاشانه‌ی دواتاقه‌ای که کف آن کفپوش پلاستیکی بود، در محله‌ی کارگرنشین مونیخ زندگی می‌کرد. اما اغلب این محیط دل‌مرده را ترک می‌کرد و به کوههای آلپ می‌رفت. او در دهکده‌ی برچسگادن که دورنمای زیبایی از کوههای آلپ را داشت موفق شد جلد اول کتاب *میرد من* را در تابستان

۱. Paul von Hindenburg (۱۸۴۷-۱۹۳۷). مارشال و رئیس ستاد ارتش آلمان. او و لودندورف روسها را در ناحیه‌ی تاتنبرگ شکست سختی دادند و لهستان را اشغال کردند. هیندنبورگ اگرچه سلطنت طلب بود اما به ریاست جمهوری «رایش» رسید و تا زمان مرگ رسماً رئیس‌جمهور بود. (دایرةالمعارف مصاحب)

۱۹۲۵ تمام کند و بلافاصله کار بر روی جلد دوم را آغاز کرد. در ۱۹۲۵، ۹۴۷۳ جلد از این کتاب فروش رفت. سال بعد ۶۹۱۳ حق التالیف این کتاب و پولی که از بابت مقاله‌های خود می‌گرفت به اضافه کمکهای مالی حامیان پولدار حزب، وضع مالی او را بهبود بخشید. وقتی مأموران مالیات از او سؤالاتی درباره‌ی وضع مالی‌اش پرسیدند - او در برگه‌ی مالیاتی خود را نویسنده معرفی کرده بود - از فقر مالی نالیده بود. «هیچ‌جا اموال یا سرمایه‌ای از خودم ندارم. احتیاجات شخصی‌ام را بسیار محدود کرده‌ام و غذایم را در رستورانهای پست می‌خورم.» توجه مأمور مالیات به مرسدس



پوسترهای تبلیغاتی سه حزب مخالف هم بر روی یک ستون دیده می‌شود. ارنست تالمان کمونیست، کارل یارِس ملی‌گرا، و ویلهلم مارکس از حزب مرکزی کاتولیک.

قرمز رنگ و گرانیقیمت شش نفره‌ی او جلب شد که همیشه راننده‌ای آن را می‌راند زیرا هیتلر رانندگی بلد نبود. هیتلر اعتراض کرد که این خودرو مجلل «آخرین چیزی است که دارم و با این خودرو می‌توانم به کارهای روزانه‌ام برسم.» او تمام عمر به خودروهای تندرو علاقه داشت. روزی که از زندان آزاد شد، از راننده‌اش خواست او را با حداکثر سرعت از زندان به مونیخ برساند. راننده پاسخ داده بود: «نمی‌توانم، چون خیال دارم بیست و پنج سال دیگر هم زندگی کنم.»

در طی سفر به کوهستان شلوار چرمی به پا می‌کرد و در جنگلها به راهپیمایی می‌پرداخت. («پوشیدن شلوارهای بلند همیشه برایم ناراحت‌کننده بود.») گاه به مدت چند هفته از مونیخ دور می‌ماند و گاه فقط دستوری برای حزب می‌فرستاد. سرانجام ویلای زیبای چوبی نزدیک برچسگادن اجاره کرد که آن را با کمک دوستان مرفه‌اش مبله کرد. در میان این دوستان، اقوام ریشارد واگنر، موسیقیدان بزرگ دیده می‌شدند.

هیتلر که از شرکت در محافل عمومی معذب بود از یادگیری هر نوع رقصی سر باز می‌زد. «رقص عملی زنانه» محسوب می‌شد. از شنا کردن هم اکراه داشت و می‌گفت شایسته نیست از سیاستمداران در لباس شنا عکس برداشته شود. از سفر به امریکا یا آسیا یا آموختن زبانی جدید هم اکراه داشت. در برابر این سؤال که چرا زبان جدیدی نمی‌آموزد پاسخ می‌داد: «چه نتیجه‌ای از این آموزش نصیب من می‌شود؟»

هیتلر در برچسگادن عاشق شد. او با دختر فروشنده‌ای به نام میتزی رایتز آشنا شد. آنها هر دو در پارک، سگهایشان را برای راهپیمایی برده بودند که با هم برخوردند. خواهر بزرگتر دختر به این رابطه اعتراض داشت زیرا تفاوت سنی آنها زیاد بود. رایتز شانزده سال داشت و هیتلر سی و شش ساله بود. اما بر ادامه‌ی رابطه اصرار داشت. او خواهر دختر را به مقر حزب فراخواند تا او را تحت تأثیر



وزیر امور خارجه گوستاو اشترازمان در لوکارنوئوی سوییس با خبرنگاران شوخی می‌کند. سال ۱۹۲۵ است و او پروتکلی را امضا کرده که مرزهای شکننده کشورش را در پیمان ورسای به تصویب رسیده بود مورد حمایت قرار می‌داد. پیمان لوکارنو باعث شد آلمان به عضویت جامعه‌ی ملل درآید.

قرار دهد و دوباره گردشها با رایتز جوان از سر گرفته شد. در ابتدای روابطشان، هنگام راه رفتن هیتلر بناگاه ایستاد و او را به تندی بوسید و گفت: «می‌خواهم خردت کنم.» رایتز به یاد می‌آورد که «او سرشار از عواطفی وحشیانه بود.» دختر رؤیای ازدواج را در سر داشت اما هیتلر در چنین خیالی نبود و بعد از دو سال رفت و آمد در برچسگادن و مونیخ، رایتز سعی کرد خود را با طنابی که از بهم تنیدن چند تکه لباس سر هم شده بود دار بزند. برادرش متوجه شد و او را که بیهوش بود نجات داد.

گشت و گذار و اقامت در کوهستان هیتلر را در اواسط سال ۱۹۲۵ از مبارزه

بر سر قدرت که منجر به شورشی آشکار شد بازداشت. رهبر شورشیان گریگور اشتراسر بود. سیاستمدار خوش مشرب و ملایم که ناظر فعالیت‌های حزب نازی در شمال بود. اشتراسر در برلین روزنامه‌ای تأسیس کرده بود و تأسیس این روزنامه فعالیت فوق‌العاده و سختکوشی او را می‌رساند. علی‌رغم اکراه هیتلر، اشتراسر کلمه‌ی سوسیالیزم در ناسیونال سوسیالیزم حزب نازی را جدی گرفته بودند. او می‌خواست حزب را از طریق کارگران آلمانی بشناسند - اما در عین حال کمونیسم بین‌المللی را قبول نداشت. متفق اصلی او در انحراف از خط مشی پیشوا مرد تحصیلکرده و ریزنقش، دکتر پال ژوزف گوبلز^۱ بود که نقش روشنگری حزب را بر عهده گرفته بود.

گوبلز مرد پیچیده‌ای بود. هم از نظر شخصیت و هم از نظر سیاسی. والدین کاتولیک او دلشان می‌خواست پسرشان کشیش شود. در کودکی دچار تصادفی شد که یکی از پاهای او را از پای دیگر کوچک‌تر کرده بود. اولیای مدرسه او را کودکی با استعداد اما متکبر تشخیص داده بودند. خود او خیال داشت نویسنده شود و قبل از گرفتن درجه‌ی دکترای هشت دانشگاه مختلف را عوض کرده بود. سرانجام درجه‌ی دکترای خود در رشته‌ی ادبیات را از دانشگاه هایدلبرگ گرفته بود. در بیست سالگی رمانی عاشقانه که بیش‌تر شرح احوال خود او بود نوشت اما این رمان چاپ نشد. چندین نمایشنامه هم نوشت که هیچکدام اجرا نگردید. گوبلز موفق نشده بود کاری در حیطه‌ی روزنامه‌نگاری پیدا کند.

گوبلز در ۱۹۲۴ به حزب پیوست و آن هنگام بیست و هفت سال داشت و به سرعت جایگاه خود را به عنوان سخنران و نویسنده در حزب تثبیت کرد.

۱. Paul Josef Gobbels (۱۸۹۷-۱۹۴۵) وزیر تبلیغات آلمان در زمان هیتلر. او در این شغل اختیار کامل سینما، تئاتر، مطبوعات و رادیو را بر عهده گرفت و نبوغ انکارناپذیر خود را کاملاً در سازماندهی تبلیغاتی برای نازی‌ها به کار گرفت. او فردی منحرف و ساریک بود و در شمار بیرحم‌ترین و مخوف‌ترین سران نازی محسوب می‌شد. تا لحظه‌ی آخر به هیتلر وفادار ماند و پس از آن‌که برلین به تصرف روسها درآمد، زن و شش فرزندش را کشت و سپس خودکشی کرد.

استعداد او در تبلیغات از هیتلر پیشی می‌گرفت. اشتراسر تحت تأثیر توانایی گوبلز در سخنوری قرار گرفت و او را به عنوان منشی خود برگزید و گوبلز سردبیر نشریه داخلی دوهفتگی شد که برای رهبران حزب ارسال می‌شد. گوبلز هم مانند اشتراسر به اهداف سوسیالیستی حزب توجه نشان می‌داد و معتقد بود نازیها باید به کارگران و اتحادیه‌های کارگری توجه بیش‌تری نشان دهند و این علی‌رغم احساسات ضدکارگری هیتلر بود که در نبرد من آن را نشان داده بود.

اشتراسر و گوبلز از این‌که قدرت نازیها در دستان «پیکره‌های سنگ‌شده‌ی مونیخ» متمرکز شده بود شکایت داشتند. آنها معتقد بودند محتویات برنامه‌های حزبی باید بار ایدئولوژیک بیش‌تری داشته باشند، بخصوص مجموعه نظریات ضدیهود و برنامه‌ی بیست و پنج نکته‌ای ۱۹۲۰ که به‌طور مبهمی نیمه سوسیالیست بود. آنها بخصوص بر اهداف سوسیالیستی از جمله مالکیت کارخانه‌ها و اموال همگانی تأکید می‌ورزیدند. اشتراسر که تصورش از سوسیالیزم مبهم بود عقیده داشت که نظریات حزب از رهبر آن مهم‌تر است. همین عقیده کافی بود تا او را رو در روی هیتلر قرار دهد.

طغیان در تابستان ۱۹۲۵ به آرامی آغاز شد. جایی که رهبران احزاب محلی گرد هم آمده بودند. رهبران که مراقب بودند به‌طور مستقیم از هیتلر انتقاد نکنند (مگر به‌طور کنایه درباره‌ی «پاپ مونیخ») کمیته‌ای به ریاست اشتراسر تشکیل دادند تا برنامه‌ی جدیدی بریزد. موقعیت اشتراسر بسیار حساس بود. اگر هم خیال داشت که هیتلر را برکنار کند، درباره‌ی آن سکوت اختیار کرد. رهبران که غالباً با هم اختلاف نظر داشتند، برنامه‌ای تدوین کردند که با برنامه‌ی بیست و پنج نکته علی‌الظاهر تفاوت داشت. به برنامه‌های ضدیهود تأکید شده بود (اخراج مهاجران یهودی، جدا کردن سایر یهودیان از شهروندان عادی) و برنامه‌های اقتصادی را توسعه داد و مشخص کرده بود. اشتراسر مدارک را در میان رهبران شمالی توزیع کرد اما چیزی از آن به مونیخ نگفت.

ظهور یک مقوله‌ی ملی - درخواست احزاب چپ از دولت تا اموال خانواده‌های سلطنتی آلمان مصادره شود - توفانی در حزب به پا کرد. اشتراسر و گوبلز از این عقیده حمایت می‌کردند و عقیده داشتند حزب نازی می‌باید به عنوان حمایت از طبقه‌ی کارگر از آن حمایت کنند. این تذکر مایه‌ی نفرت هیتلر بود که سعی داشت نظر محافظه‌کاران را به عنوان مدافعان ثابت قدم ضد کمونیست و مدافع مالکیت شخصی جلب کند. او درخواست مصادره‌ی اموال را تحریک یهودیان قلمداد کرد. اما مخالفتش کاراً بود. اکنون که شکاف در حزب نازی اجتناب‌ناپذیر بود، اشتراسر رهبران شمالی را احضار کرد تا در جلسه‌ای نمایشی که در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۵ در هانوور برگزار می‌شد شرکت جویند.

گوبلز در آغاز جلسه درخواست کرد نماینده‌ی هیتلر، نظریه‌دان اقتصادی گو تفرید فدر^۱ که به گفته‌ی او «کبوتر پرقیچی» هیتلر بود از جلسه اخراج شود. اما بیست و پنج رهبر حزبی رأی به ماندن او دادند. این جلسه آشکار کرد که بر سر سیاست خارجی، شکاف عمیقی در حزب وجود دارد گوبلز و دیگران بر اتحاد با روسیه شوروی در برابر «غرب سرمایه‌دار - یهودی» اصرار داشتند و نظریات دیگران را که با هیتلر هم عقیده بودند که روسیه جلو توسعه‌طلبی آلمان را گرفته، رد می‌کردند. در این جلسه گوبلز سرسخت‌ترین و سخنورترین مخالف هیتلر معرفی شد. وقتی فدر اعتراض کرد که در غیاب پیشوا چنین تغییر جهت‌های اساسی، قابل بحث نیست، به گفته‌ی یکی از شاهدان، گوبلز به سرعت از جا پرید و فریاد زد، «در چنین اوضاع و احوالی، درخواست می‌کنم این خرده‌بورژوا، آدولف هیتلر از حزب ناسیونال سوسیالیست اخراج شود.»

طغیان آرام، اکنون آشکار شده بود. شورشیان هانوور با دو رأی منفی مصادره‌ی اموال سلطنتی را تصویب کردند. برنامه‌ی توصیه‌شده‌ی اشتراسر هم

1. Gottfried Feder



هیتلر در لباس محلی باواریا. تعطیلات خود را در برجسگادن می‌گذراند. سال ۱۹۲۰ است هیتلر به لطف بخشش خانم بیوه‌ای ویلایی را به یک صد رایش مارک (معادل ۲۷ دلار امروزی) در ماه اجاره کرده بود.

به تصویب رسید. اشتراسر که با این نمایش قدرت، جسورتر شده بود قدم دیگری برداشت. او برنامه‌ی مشروعیت قانونی هیتلر را به نفع آنچه او «سیاست فاجعه‌بار» می‌نامید یعنی بازگشت به نظام‌گیری انقلابی که به کودتا منجر شده بود، کنار گذاشت. این لایحه، به مرحله‌ی رأی‌گیری نرسید. قدر با سرعت به مونیخ بازگشت تا به پیشوا گزارش دهد که در هانوور چه می‌گذرد.

تا این لحظه هیتلر در مورد وقایع هانوور سکوت کرده بود، اما شورشیان اکنون او را تحت فشار گذاشته بودند. او به برنامه‌های جدید حزب اعتنایی نکرد. از نظر او این قضیه فقط به خود او مربوط می‌شد: سیاست حزب آن چیزی بود

که پیشوا می‌گفت، نه کم‌تر و نه بیش‌تر. چون و چرا کردن درباره‌ی برنامه‌ی او خیانت تلقی می‌شد، هم علیه شخص او هم علیه حزب. او این قضیه را در جلسه عمومی ۱۴ فوریه ۱۹۲۶ به طرفدارانش فهماند.

هیتلر برای رویارویی به دقت برنامه‌ریزی کرد. او تالار را با طرفداران خود که از جنوب آمده بودند پر کرد و خود در حالی که ردیفی از خودروهایی افراد حزبی او را همراهی می‌کردند همانند ریسی بزرگ پا به تالار کنفرانس نهاد. در آنجا چهار ساعت تمام سخنرانی کرد. در طول سخنرانی نه از گوبلز انتقاد کرد و نه از اشتراسر، اما جزء به جزء برنامه‌های آنها را به‌طور غیرمستقیم رد کرد. برنامه‌ی ۲۵ نکته، قراردادی مقدس است که مردانی برای آن جان داده‌اند. رد مالکیت شخصی خطاست زیرا حزب مدافع مالکیت شخصی است. روسیه دشمن آلمان است. راه قانونی رسیدن به قدرت از نظر تاکتیکی بر انقلاب ارجحیت دارد. بعد از آن‌که هیتلر در یک سخنرانی مطمئن حرفهایش را زد مخالفان دچار تردید شدند. گوبلز آن شب در خاطراتش نوشت «اشتراسر سخن می‌گوید در حالی که مردد است. می‌لرزد، این اشتراسر تنومند خوب شرافتمند. خدای من ما چه حریف آسانی بودیم برای خوکهایی که علیه ما بسیج شده بودند.» خود گوبلز مهر سکوت بر لبش زده بود. هیتلر دوستانه دست به دور شانه‌ی اشتراسر انداخت و به او گفت از بودجه‌ی حزبی «برای روبراه کردن امورت استفاده کن. تو شایستگی همه چیز را داری.» به درخواست هیتلر، اشتراسر از کسانی که در توطئه همدست او بودند خواست برنامه‌ای را که به آنها داده بود بازگردانند. هیتلر به کار بردن لفظ «طبقات کارگر» را آن‌طور که اشتراسر به کار برده بود ممنوع اعلام کرد.

اشتراسر یک نازی وفادار باقی ماند. اما هیتلر هیچ‌گاه نتوانست او را کاملاً مقهور خود کند. این امر در مورد گوبلز هم صادق بود. ظرف چند هفته او کاملاً دگرگون شد و به یکی از هواخواهان دوآتشه‌ی هیتلر مبدل گردید. شکست

یامبرگ، گوبلز را کاملاً درهم شکست و طوری رفتار می‌کرد گویی رقیب او هیتلر به او خیانت کرده است. او نوشت. «قلبم به درد آمده. یکی از بزرگترین ناامیدیهای من، دیگر هیچ‌گاه نمی‌توانم از صمیم قلب به هیتلر ایمان داشته باشم. وحشتناک است. ایمان قلبی‌ام را از دست داده‌ام.» اما هیتلر بیش از گذشته حزب‌زبانی می‌کرد و به او توجه نشان می‌داد و از او خواست در مونیخ سخنرانی کند و ماشینش را هم در اختیار او گذاشت. شخصاً به او تلفن زد و او را به ویلای خود در برچسگادن دعوت کرد. گوبلز در دفتر خاطرات خود نوشت «او را دوست دارم. به نبوغ سیاسی او سر تعظیم فرود می‌آورم.» گوبلز آن‌قدر باهوش بود که سرنوشت خود را به تنها ستاره‌ی حزب گره بزند. «با او می‌شود دنیا را فتح کرد. من تا انتها با او هستم.»

فراندمی که به دولت آلمان اجازه می‌داد تا اموال سلطنتی را مصادره کند، با شکست روبرو شد. پیوند اتحاد گوبلز با هیتلر مستحکم‌تر شد. دو ماه بعد او به‌طور آشکار از اشتراسر و رفقای شمالی جدا شد. او در نامه‌ای سرگشاده خطاب به آنها نوشت. «این‌قدر از آرمانها سخن نگویند.» پیشوا «ابزار تحقق اراده‌ی الهی است.»

هیتلر به دنبال پیروزی در یامبرگ با حرکت‌های حساب‌شده تمام امور نازیها را به دست گرفت. او سامانه‌ی قضایی برای حزب درست کرد که به اختصار او شلا^۱ نامیده می‌شد تا انضباط حزب را حفظ کند و تسلط بر امور داخلی را از طریق تنبیه توسعه دهد. نخستین ریسی که بر این تشکیلات گماشته شد تصور می‌کرد هر خطایی در حزب را می‌باید با مجازات پاسخ دهد که البته تفسیر نادرستی از منظور هیتلر بود. او بلافاصله برکنار شد و رییس سهل‌گیرتری به جای او گمارده شد.



جمهوری وایمار که به نام شهری در آلمان مرکزی نامیده می‌شد که قانون اساسی به سال ۱۹۱۹ در آن نوشته شده بود، از ایالت‌های خودمختاری تشکیل می‌شد که در شمال پروس و در جنوب باواریا آن را اداره می‌کردند. هیتلر این تقسیمات را خطری برای قدرتمند شدن آلمان می‌دانست. او به دنبال رایش یکپارچه بود، جایی که نازی‌ها بتوانند «اراده‌ی خود را بر تمام ملت آلمان جاری کنند» هنگامی که به این هدف رسید توجه خود را به همسایگانش معطوف کرد تا «برای مردم آلمان زمین و خاکی را که شایستگی آنهاست امن سازند».

بعد از آن که هماهنگی داخلی حزب ابقا شد، نازیها نخستین همایش سراسری خود را در ۳ و ۴ جولای ۱۹۲۶ برگزار کردند. در نظر هیتلر، وایمار مکانی مناسب برای این رویداد بود زیرا جمهوری که او مصمم به نابودیش بود هفت سال قبل در آن جا متولد شده بود. دلیل مهمتر آن بود که وایمار در ایالت تورینگیا قرار داشت، یکی از معدود ایالاتی که هیتلر در آن اجازه داشت در ملاء عام سخنرانی کند. هدف او از این رویداد آن بود. «محرکهای جدیدی به جنبش بدهد.»



کاریکاتوری از هیتلر در حالی که دهان او با نوار بسته شده، روی نوار نوشته‌اند «سخنرانی ممنوع» هیتلر طی سخنرانی که حکومت باواریا ناچار شد او را خاموش کند گفته بود «جنگ نازیها بر طبق ضابطه‌های طبقه‌ی متوسط نیست، آنها از روی اجساد دشمنانشان می‌گذرند.»

شرکت‌کنندگان، برنامه‌ی لحظه به لحظه‌ای دریافت کردند و رهنمودهایی که به جزئیات می‌پرداخت: از پلیس اطاعت کنید. در تالار سخنرانی و محل خواب سیگار نکشید. نشان حزب را که مبلغ پنجاه فنیک است خریداری کنید.

روز اول، قطاری مخصوص از باواریا ۲۰۰۰ نفر از طرفداران حزب را در لدرهوزن پیاده کرد. آنها همراه با دسته‌ی موزیک مخصوص در خیابانها راهپیمایی کردند. صبح آن روز بعد از شیپور بیدارباش در ساعت شش، پرچم واحدهای اس.آ می‌رسید. بعد از آن نوبت جلسه و سخنرانیها بود،

همه اینها به واقعه‌ی اصلی ختم می‌شد که سخنرانی هیتلر درباره‌ی «سیاستها، عقاید و برنامه‌ریزی بود.» این سخنرانی نامربوط و خسته‌کننده بود. متن سخنرانی درباره آلمانی بود که نقش خود را در صحنه‌ی جهانی از دست داده بود و بزرگداشت مقوله‌ی برتری نژادی آلمانها، که غرور آلمان را القا می‌کرد. هیتلر اعلام کرد معاهده‌هایی که از طرف رژیم وایمار امضا شده بود «از نظر ما باطل و بی‌معنا هستند.»

وقتی سخنرانی هیتلر به پایان رسید ۵۰۰۰ نفر جلو او رژه رفتند و برای نخستین بار پیشوا و طرفدارانش به سبک فاشیستهای ایتالیا به یکدیگر سلام فاشیستی (با بازوی کشیده) دادند.

واکنشهای احزاب غیرنازی از بی‌اعتنایی تا تحقیر را شامل می‌شد. گزارشهای روزنامه‌ها مبنی بر آن‌که مأموران نازی در کافه‌ها جنجال برافراشته‌اند و به اذیت و آزار مردم پرداخته‌اند، روزنامه‌های نازیها را به خروش واداشت تا آنها را روزنامه‌های جیره‌خوار یهودیان بنامند. اما برای هیتلر انتقادات خارج از حزب کوچک‌ترین اهمیتی نداشت. او احساس کرد که آینده‌ی جنبش او به‌طور کامل به قدرت او در متقاعد کردن توده‌ها بستگی دارد. بنابراین هنگامی که پیشوا متقاعد شد کلمات، سلاح اصلی او هستند، قدرت بیان خود را گسترش داد و دو شیوه‌ی مؤثر، در عین حال متناقض را برگزید. هنگامی که با طرفداران حزب صحبت می‌کرد، با شور و هیجان، به شیوه‌ای نمایشی، تند و افراطی سخن می‌گفت و چشمانش سرخ می‌شد و تریبون سخنرانی را با مشت می‌کوبید و بنظر می‌رسید در شرف از دست دادن مَهار خویشتن است. اما زمانی که با تماشاچیان خونسرد و بی‌اعتنا روبرو می‌شد کاملاً منطقی رفتار می‌کرد و بنابراین قدرت متقاعدکنندگی او افزایش پیدا می‌کرد. هنگام سخنرانی برای گروهی محلی در ۱۹۲۶، او سابقه‌ی پیدایش حزب نازی را بر وطن‌پرستی و نه برتری نژادی استوار کرد و به جای احساسات از منطق سود برد. وقتی سخنرانی‌اش تمام شد،

جماعت محافظه کار او را با شور و هلهله بدرقه کردند. بنظر می رسید سخنرانیهای او بدون برنامه و خلق الساعه باشد، اما در اصل، او به دقت هر کلمه و عبارت را از قبل برمیگزید، عبارات و جمله هایی را روی کاغذ می نوشت. حرکات خود را در پشت تریبون بنابر تعلیمات ستاره شناسی که استاد زبان حرکات بدن بود انتخاب می کرد. هیتلر در حین سخنرانی حدود بیست بطری کوچک آب معدنی می نوشید و گاهی ظرفی یخ نزدیک خود می گذاشت تا دستهایش را در آن خنک کند. هنگامی که حزب مدرسه ای را برای سخنرانی در برابر جمع تأسیس کرد، بسیاری از شیوه های سخنرانی او به عنوان اصل در آن جا تدریس شد.

هیتلر از فرصتهایی که در میان سخنرانیها به دست می آمد برای رفع مشکلات داخلی حزب استفاده می برد. گروه های توفان که سرخود عمل می کردند، استقلال خود را اعلام کردند و سر از شناسایی مقامات بالای حزب پیچیدند. کمی بعد از همایش وایمار، هیتلر سعی کرد به جای ارنست روهم که برکنار شده بود فرماندهی با قدرت تری به نام فرانتز پففر سالمون^۱ را بر آنها بگمارد که سروان سابق ارتش بود و هیتلر به او تأکید کرد که از جنبه ی نظامی و خشن پیراهن قهوه ایها کاسته شود و بیش تر بر ورزش، تبلیغات و آگاهی دادن به توده ها تأکید شود. مشت زنی و جودو جای تمرین با تفنگ را بگیرد. گروه های اس.ا. باید با راهپیماییهای توده ای به مارکسیستها نشان دهند «ناسیونال سوسیالیزم» ارباب آینده ی خیابانها خواهند بود.»

اما کارآیی پففر کم تر از آنی بود که پیشوا پیش بینی کرده بود. فرماندهی جدید و سربازان کهنه کاری که قسمت اعظم نیروهای اس.ا. را تشکیل می دادند هیچ کا، خصلت خشن نظامی را که تحت فرمان روهم نشان می دادند کنار نگذاشت بودند. علی رغم آن که جلو پیشوا رژه می رفتند و به او سلام می دادند خود ر

گرچه نه برتر، حداقل مساوی شاخه‌ی شهری حزب می‌دانستند و در برابر هر تلاشی که سعی داشت آنها را به زانو درآورد مقاومت می‌کردند. تلاشهای پففر معطوف شده بود به کارهای اداری و دستوراتی که تابلوهای اتاق او را پر می‌کرد اما اجرا نمی‌شد.

تلاش هیتلر برای مقهور کردن مقاومت دیگری که در برابر یک پارچه‌طلبی او ایستادگی می‌کرد، یعنی تشکیلات درهم‌ریخته‌ی حزب در «برلین سرخ» موفقیت‌آمیزتر بود. اعضای حزب در برلین ۱۰۰۰ نفر بودند و این تعداد یک‌سوم سوسیالیستها و کمونیستها بود که دقیق سازماندهی شده بودند. در حقیقت تشکیلات حزب آن‌چنان به هم‌ریخته بود که بعضی از اعضا از هیتلر خواستند رهبر جدیدی را بر این شاخه بگمارد. انتخاب هیتلر در ۱۹۲۶ استاد تبلیغات، یعنی ژوزف گوبلز بود.

گوبلز ظرف چند هفته برلین را زیر فرمان خود درآورد. او فرمانهایش را چنان با قدرت اجرا می‌کرد که ۲۰۰ نفر از اعضای حزب استعفا دادند، بهایی که گوبلز مایل به پرداختش بود. او بودجه‌ی حزب را مشخص کرد و جلسات عمومی برگزار کرد. هیتلر به او این اختیار را داده بود تا از قدرت اس.آ استفاده کند و او گروههای توفان را به خیابانها فرستاد تا کمونیستها را تارومار کنند. نتیجه پیدایش شاخه‌ای قوی و متحد بود.

انتصاب گوبلز به فرماندهی حزب در برلین فایده‌ی دیگری برای هیتلر داشت: تحقیر اشتراسر. روزنامه‌ی شاخه حزب که تحت نظارت اشتراسر بود گوبلز را سخت عصبانی می‌کرد. اشتراسر گوبلز را به دلیل ضعف در برابر هیتلر خاین می‌دانست. با شدت گرفتن دشمنی میان دو نازی در برلین، گوبلز خود روزنامه‌ای تأسیس کرد که در انگریف^۱ (حمله) نام داشت، و از آن علیه اشتراسر بهره گرفت. گوبلز از شیوه‌های جسمانی هم استفاده می‌کرد و گروههای اس.آ را

1. Der Angriff



نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی «انگریف» (حمله) در برلین روز چهارم جولای، سال ۱۹۲۷ چاپ شد. ژوزف گوبلز (سمت راست) هشدار داده بود که کمونیستها در صدد کودتا هستند و کاریکاتوری از ژاکوب گلداسمیت، بانکدار یهودی را هم در گوشه‌ای چاپ کرده بود.

به خیابانها فرستاد تا طرفداران اشتراسر را کتک بزنند. وقتی اشتراسر به هیتلر شکایت کرد، پیشوا گفت که کاری از دست او ساخته نیست.

گوبلز، مردی که نازیهای برلین او را «دکتر خودمان» می‌نامیدند، برای ایجاد منازعه و برخورد استعداد غریبی داشت. او همایشی حزبی در تالاری که معمولاً کمونیستها در آن جلسه‌ی حزبی برگزار می‌کردند تشکیل داد، در یکی از اتاقها، عده زیادی از اعضاء گروه توفان را جا داد تا در صورت لزوم وارد میدان شوند. وقتی کمونیستها جلسه را به هم ریختند، گردن‌کلفت‌های حزب با صندلی، بطری و جعبه‌های آبجو به آنها حمله کردند. روز بعد از این نمایش قدرت و خشونت، ۲۶۰۰ درخواست برای عضویت به ستاد حزب مراجعه کردند.

در جلسه‌ای دیگر، گوبلز باز هم در صدد سنجش میزان تحمل مقامات برلینی برآمد. وقتی شخصی سخنرانی را با ذکر نکته‌ای قطع کرد، گوبلز افراد اس.آ را فرستاد تا او را بزنند و از تالار بیرون کنند. از قضا فرد اخراجی یکی از وزرای سابق بود و رفتار نازیها با او منجر به طغیان افکار عمومی شد. رئیس پلیس منطقه همایشهای حزبی را ممنوع کرد. گرچه این ممنوعیت برای یازده ماه بود، گوبلز به سرعت راهی پیدا کرد تا این ممنوعیت را دور بزند. او همایشهای حزبی را تحت نامهای مستعار از قبیل باشگاه افراد صرفه‌جو و جامعه‌ی معترضین به وضع اقتصادی برگزار می‌کرد.

شیوه‌های برخورد رودررویی که گوبلز در برلین اجرا می‌کرد حاکی از تصمیم هیتلر برای سازماندهی دوباره بود. برای جلب اعضاء بیش‌تر، هیتلر ناچار بود به جذب افراد طبقه‌ی متوسط که میدانی دست‌نخورده و بکر برای فعالیت بود رو آورد. او که از طبقه‌ی زحمتکش و تهدید کمونیسم وحشت داشت و به جمهوریخواهان حکومتی و نخبگان پولدار هم بدبین بود، رو به اعضاء طبقه‌ی متوسط آورد که به‌طور ذاتی پیامهای هیتلر را که سرشار از نفرت و قدرت‌طلبی بود درک می‌کردند. اما اکنون پیشوا فرصتی هم برای رقابت با حزب کمونیست

در جلب کارگران صنایع بزرگ که ساکن شهرها بودند، به دست آورده بود. این تاکتیک جدید در اصل همان شیوه‌ای بود که اشتراسر و گوبلز بر آن پافشاری کرده بودند. در حال حاضر این نقشه‌ی جدید را راهی برای رشد و شکوه حزب می‌دید گرچه هم‌صدا شدن او با کمونیستها برای طبقه‌ی مرفه هشدار می‌داد. ایدئولوژی پیشوا، مانند همیشه، انعطاف‌پذیر بود. اگر آراء بیش‌تر در شهرهای سرخ موجود بود او به ناسیونال سوسیالیسم خود رنگ قرمز می‌زد. گوبلز نوشت، ناسیونال سوسیالیستها از طریق «تبدیل شهرها به پایه‌های استوار جنبش ما» به قدرت می‌رسند. از جمله لوازم ضروری این پیشرفت، تشکیلات نیرومند محلی و نقش گروه‌های اس.ا در خیابانها بود.

در ماه مارس ۱۹۲۷ - دو سال بعد از آن‌که هیتلر از سخنرانی در ملاء عام بازداشته شده بود، حکومت باواریا این ممنوعیت را به دلیل اطاعت او از قانون لغو کرد. چهار روز بعد، او به مونیخ، جایگاه پیروزیهای انتخاباتی قبلی بازگشت تا یکی از آن سخنرانیهای پرلاف و گزاف خود را در برابر ۷۰۰۰ نفر برگزار کند. صحنه به دقت آراسته شده بود تا مردم را به هیجان آورند و تمام احساسات آنها را تخلیه کنند و آنها را وادارند تا با دست و دلبازی به حزب کمک مالی کنند. طبق گزارش پلیس از این رویداد: «احساسات تند در این هوای گرم موج می‌زد. ارکستر مارشهای نظامی می‌نواخت. نسخه‌های متعدد فولکیشتر بثوابختر زیر دست و پا ریخته شده بود. جلو اتاقک خرید بلیط به هر تماشاچی جزوه‌ای حامل برنامه‌های حزب کارگران ناسیونال سوسیال داده می‌شد و به آنها تذکر می‌دادند که نظم را حفظ کنند. پرچمهای کوچک خوشامد به قیمت ۱۰ فنیک فروخته می‌شد. آنها یا سیاه، سفید، قرمز بودند یا یک پارچه قرمز که در وسط علامت سواستیکا (صلیب شکسته) بر آن نقش شده بود. زنهای بهترین مشتریان این پرچمها بودند.

وقتی هیتلر وارد شد خروش «زنده باد» سالن را به لرزه درآورد. مردم روی نیمکتها ایستاده بودند، فریاد می زدند و پرچمها را تکان می دادند و یا می کوبیدند تا هیتلر در جای خود قرار گرفت و شیپوری به صدا درآمد تا مردم خاموش شوند و برنامه ی گروههای توفان آغاز شود. درفشهایی که علامت صلیب شکسته بر فراز آن در اهتزاز بود به همراه نشانهای عقاب، که از روم باستان به عاریت گرفته شده بود به هوا بلند شد.»

وقتی گروهها خبردار ایستادند، هیتلر جلو صحنه رفت. او بدون دست نوشته آغاز به سخن کرد. در ابتدا آرام و محکم، بعد کلمات پرطنین تر شد و احساسات مبالغه آمیزی در پشت آنها بود. صدای او بالا و پایین می رفت. حرکات دست و سر او، بالا و پایین پریدنهای خم و راست شدنهای در برابر جمعیت، هزاران نفر را مسحور کرد که با دقت به حرفهای او گوش سپرده بودند. هنگامی که کف زدنها مانع از حرف زدن او می شد دستش را با شیوه ای نمایشی بالا می برد.

ترکیبی از این نمایشها و انضباط سخت که اکنون جزو شاخصه های حزب شده بود، پنج ماه بعد در شهر قدیمی و سلطنتی نورمبرگ دوباره اجرا شد. در چنین مواردی بیست و هفت قطار مخصوص، اعضای گروه توفان سازمان جوانان هیتلر، طرفداران معمولی، کارمندان حزبی و دیگر اعضا را جابه جا می کرد. روزنامه نگاری گزارش کرد بیشتر تازه واردها «شاگرد مدرسه ها و منشیهای اداری جوان» هستند آنها خارج شهر در مزرعه ی بزرگی که کنت زپلین بالنها ی خود را آزمایش می کرد اردو زدند. روز سوم همایش، بیش از ۱۵۰۰۰ عضو اس. آ از جلو آدولف هیتلر رژه رفتند. همه آنها پرچم به دست داشتند.

سخنرانان این همایش به کمبودهای مالی و جلب حمایت مردم تأکید کردند. هیتلر از عدم وجهه ی قانونی دولت سخن گفت. آرتور دینتر^۱ رهبر منطقی

1. Arthur Dinter

تورینگیا نخستین سخنرانی از سلسله سخنرانیهای ضدیهودی خود را ایراد کرد. بر طبق قانون نورمبرگ مصوب ۱۹۳۵؛ تبلیغ آیین یهود در میان شهروندان آلمان ممنوع بود، یهودیان از آموزش، تملک اموال یا ازدواج با آریاییها منع شده بودند. یهودیانی که روابط نزدیک با غیریهودیان داشتند می‌باید به دار آویخته شوند. این کارها پیش‌درآمدی بود بر طالع نحس ملت آلمان که پیش رویشان بود.

نمایشهای عمومی هیتلر در ۱۹۲۷ نقطه‌ی پایانی بود بر منع سخنرانی در ملا عام. سرانجام بعد از مدتها در پس پرده بودن او آزاد بود تا بر خواسته‌های عملی خود دال بر تشکیل سازمانی قوی برای حزب و جذب طرفداران بیش‌تر تأکید ورزد. در آوریل ۱۹۲۵، هسته‌ی مرکزی حزب ۵۲۱ نفر عضو داشت. دسامبر همان سال آراء حزب نزدیک به ۵۰,۰۰۰ سال ۱۹۲۸ ثبت نام به ۷۵,۰۰۰ و سال بعد به ۱۰۰,۰۰۰ رسید. اعضا وفادار حزب از کاسبهای خرده‌پا و بازرگانان، هنرمندان، کارمندان، خدمتکاران خرده‌پای دولت و محصلها تشکیل شده بودند. در ۱۹۲۸ وقتی کشاورزان خود را از نظر اقتصادی در معرض ورشکستگی دیدند، منبع مهم دیگری برای عضوگیری نازیها شدند.

پیشوا، البته، به تنهایی در بالای حزب قرار داشت. نخبگان حزب یا رایشزلایتونگ^۱ در طبقه بعد قرار داشتند که متشکل بود از یک منشی خزانه و رئیس دفتر و بعد کابینه‌ی در انتظار، که به گفته‌ی هیتلر باید منتظر می‌ماند تا کابینه‌ی اصلی سقوط کند و شبه‌وزرای دادگستری، امور خارجه، اقتصاد، کشاورزی، کشور، علوم، کار، مطبوعات وارد عمل شوند.

هر منطقه قلب ساختار حزب محسوس می‌شد. رؤسای مناطق می‌باید هر ماه گزارشی از پیشرفت کار به ستاد مرکزی ارسال کنند. هیتلر رؤسای هر منطقه را با دقت انتخاب می‌کرد. او مردان سخت‌کوش وفادار را به خدمت می‌گماشت و در



هیتلر در برابر سیل طرفداران خود در نمایش حزبی سال ۱۹۲۷ در نورمبرگ به مردم سلام می‌دهد. مرسدسی که او سوار بر آن است به فرانتز یوگنر فن سالمون که به تازگی رئیس اس. آ شده بود تعلق دارد.



صورت عدم کارآیی فوراً آنها را عوض می‌کرد. در نتیجه آنها نهایت تلاش خود را می‌کردند و هیتلر فرصت کافی برای رسیدگی به راهبردهای حزب و برنامه‌های درازمدت داشت.

واحدهای شهری یا روستایی، هر یک با حداقل پانزده عضو جوابگوی یک سرپرست بودند. گروههای محلی در همایشهای محلی که معمولاً یک سخنران مدعو داشت و قبلاً صلاحیتش از طرف حزب تأیید شده بود، دور هم جمع می‌شدند. این سخنرانها با مهارت فراوان مقوله‌های محلی را با آرمانهای حزبی درهم می‌آمیختند و بخورد مردم می‌دادند. برای مثال، در منطقه‌ی پروتستان‌نشین، سخنرانی در مورد تعصبات کاتولیکها بود و از این قبیل چیزها.

در سالهای اول، این گردهماییها بودجه‌ی لازم را برای فعالیت حزب فراهم می‌کرد. نام‌نویسی در حزب همراه با پرداخت مبالغی بود. علاوه بر آن در گردهماییها مبالغی از اعضا گرفته می‌شد و این مبالغ از پولی که هنگام ثبت نام دریافت می‌شد بیش‌تر بود. رهبران محلی غالباً فروشگاهی‌ها را راه‌اندازی می‌کردند و در آنها لباسهای متحدالشکل، نشانهای حزبی و جزوه می‌فروختند. مبالغی که از این راه جمع می‌شد پول لازم را از جیب محافظه‌کاران ثروتمندی که هیتلر در ابتدای راه به آنها نیاز داشت فراهم می‌کرد.

گریگور اشتراسر که اکنون رهبر حزب در هانوفر بود، هنوز فرد مهمی در حزب محسوب می‌شد و در ژانویه ۱۹۲۸ رییس تشکیلات سیاسی شده بود. نظر اشتراسر درباره‌ی هیتلر در عبارت زیر خلاصه می‌شد. او نوشت «صمیمانه‌ترین احساسات درباره‌ی نظریه‌ی ناسیونال سوسیالیسم با علاقه‌ی بی‌حد ما به شخص پیشوا درهم آمیخته است.» گوبلز که سرسپردگی خود را قبلاً اعلام کرده بود، رییس تبلیغات حزب شده بود.

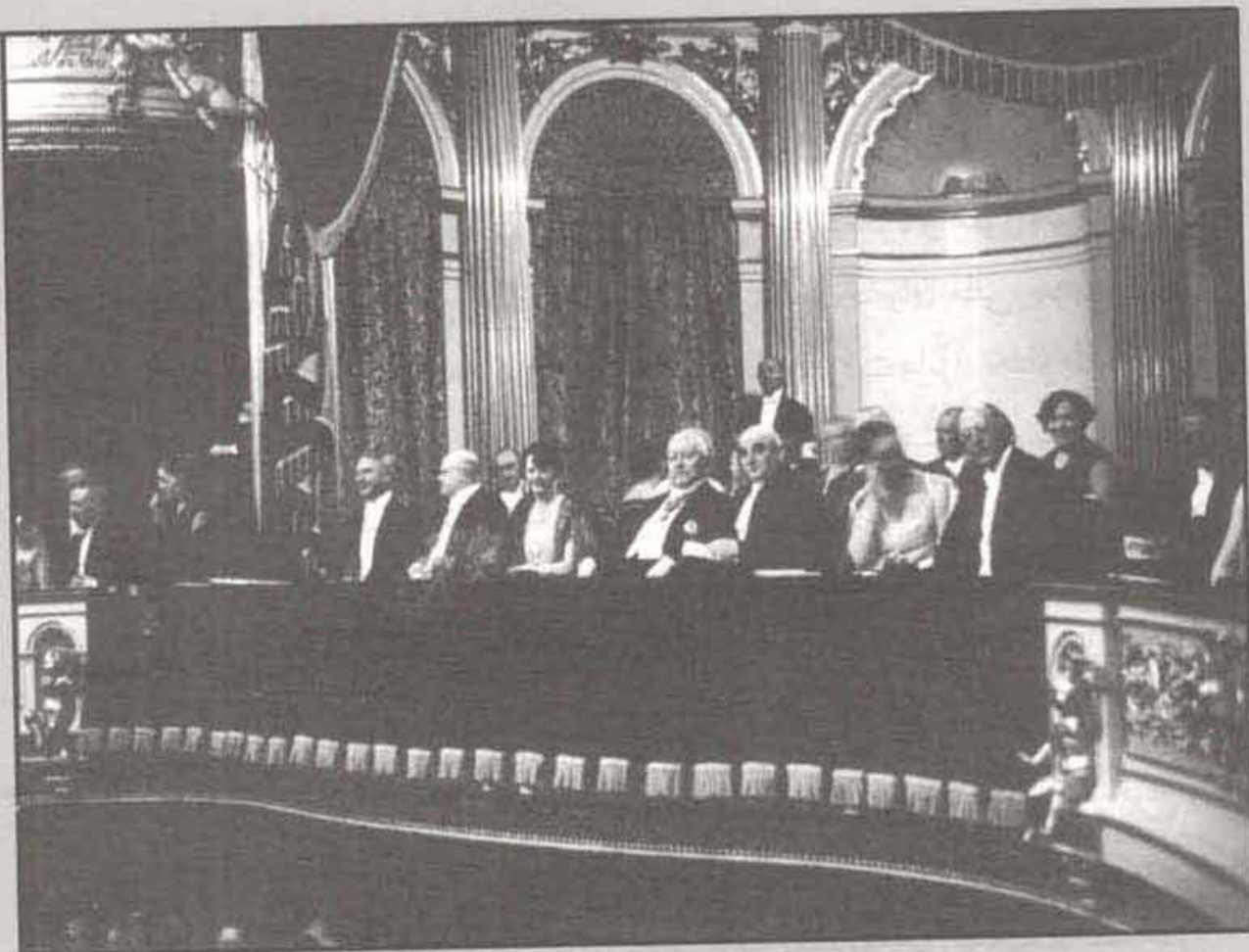
فرد دیگری که مقدر بود به مقامات بالا برسد بعد از چهار سال تبعید به آلمان

بازگشته بود. تک خال پرنده‌ی جنگ جهانی اول هرمان گورینگ^۱. او بعد از کودتای سال ۱۹۲۸ از کشور فرار کرده و بخش اعظم این سالها را در سوئد سپری کرده بود. در آن جا با دختر یک بارون ازدواج کرده بود و هنوز خود را یک نازی متعصب می‌دانست. او حلقه‌ی ارتباطی هیتلر با حامیان مالی حزب بود. گورینگ بعد از مراجعت به آلمان در ۱۹۲۷ مشاور لوفت‌هانزا، خطوط هوایی آلمان شده و با خانواده‌های اشرافی و غولهای صنایع، دوستی خود را از سر گرفت. هیتلر، گورینگ را هم مانند گوبلز و اشتراسر مورد تفقد قرار داد.

اوایل سال ۱۹۲۸، مشخص شده بود که هیتلر در صدد عضوگیری از میان کارگران کارخانه‌های بزرگ در شهرهاست. طبقه‌ی کارگر به سوسیالیستها و کمونیستها وفادار بود. از آن جا که نقشه‌های حزب برای شهرها هیچ‌گاه به‌طور رسمی اعلام نشده بود، احتیاجی هم نبود که آنها را کنار بگذارند و فقط شامل جرح و تعدیل شد. هیتلر به‌طور غیرمستقیم تغییر موضع خود را اعلام کرد. او وفاداری خود را به مالکیت خصوصی ابراز کرد - با این استثناء که یهودیها حق مالکیت خصوصی نداشتند. عضوگیری حزب نازی به طبقه متوسط و جذب کشاورزان محدود شد.

نتایج انتخابات ماه می برای نازیها و احزاب دست راستی شکست محسوب می‌شد. هیتلر که بعد از ترک تابعیت اطریش هنوز بی‌وطن محسوب می‌شد نمی‌توانست نامزد انتخابات شود. سایر نامزدهای انتخاباتی که کاندیداهای جنبش هیتلر محسوب می‌شدند، تنها ۸۱۰ هزار رأی از سی و یک میلیون رأی را

۱. Herman Goring: (۱۸۹۳-۱۹۴۶) رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست و قهرمان نیروی هوایی در جنگ اول جهانی که از بدو تأسیس حزب نازی به آن پیوست. در ۱۹۳۲ رییس مجلس رایش‌تاک شد. وقتی هیتلر به قدرت کامل رسید او را فرماندهی نیروی هوایی و نخست‌وزیر ایالت پروس کرد. هیتلر او را به جانشینی خود تعیین کرد و به او القابی چون «مارشال امپراتوری» داد. از شکوه و خودنمایی لذت می‌برد. هر کشوری را که فتح می‌کرد اشیاء و آثار هنری آن را غارت می‌کرد و به آلمان می‌برد. در دادگاه نورمبرگ به مرگ محکوم شد اما دو ساعت قبل از به دار آویخته شدن با کپسول سیانوری که همسرش مخفیانه به سلول او برد خودکشی کرد.



بزرگان حکومتی در اپرای ایالتی برلین در طی سال پر از امیدواری ۱۹۲۸ برای تماشای نمایشی جمع شده‌اند. دومین نفر از سمت چپ وزیر امور خارجه گوستاو اشترازمان است. کسی که مدال بر سینه دارد هیندنبورگ رئیس‌جمهور آلمان است.

به دست آوردند و ۱۲ کرسی در رایشتاگ از ۴۹۱ کرسی را ملی‌گرایان دست راستی ۳۰ کرسی را از دست داده بودند و سوسیال دموکراتها ۲۱ کرسی در اختیار گرفته بود. نازیها در طبقه‌بندی رایشتاگ، حزب نهم شده بودند. اگرچه رأی‌دهندگان به‌طور آشکار، هیتلر و دست راستیها را رد کرده بودند، اما انتخابات تصویر سیاسی آشفته‌ی آلمان را آشکار کرد. آراء سوسیالیستها و کمونیستها بیش‌تر شده بود. اگرچه تا کسب آراء اکثریت فاصله‌ی زیادی داشتند. از طرفی احزاب مرکزی تا راست که دولت ائتلافی را می‌گرداندند حمایت مردم را از دست دادند. پرزیدنت هیندنبورگ ائتلاف رنگارنگ را یکی بعد از دیگری

سر هم می‌کرد. اما انشعابهای متعدد در مجلس رایشتاگ می‌توانست سرانجام جمهوری را فلج کند.

علی‌رغم بی‌ثباتیهای سیاسی، ملت آلمان موقعیت بین‌المللی و قدرت اقتصادی خود را به دست می‌آورد. شرایطی حاکم شده بود که نفوذ نازیها را که آراء خود را از نارضایتی مردم به دست می‌آوردند، کم می‌کرد. وزیر امور خارجه گوستاو اشتترزمان به موفقیت سیاسی درخشانی نایل شده بود: تخلیه منطقه‌ی روهم از گروههای اشغالگر متفقین، پیمان لوکارنو، ورود به جامعه‌ی ملل و معاهده‌ی برلین، که پیوندهای پیشین با روسیه را محکم می‌کرد. در ۱۹۲۸ پیمانی توسط پانزده کشور امضا شد که به وضعیت جنگی خاتمه می‌داد. علی‌رغم تحریکات نازیها و ملی‌گرایان که مدعی بودند غرور ملت آلمان از بین رفته است، سرزمین‌پدري قدرت گرفته بود. اشتترزمان به دلیل فعالیتهای صلح‌طلبانه‌اش مفتخر به دریافت جایزه صلح نوبل شد.

به دلایل زیاد، وضعیت اقتصادی در ۱۹۲۸ امیدوار کننده شد. بیماریهای اجتماعی در بعضی بخشها رو به بهبودی می‌رفت. قرضه‌های خارجی به صنایع آلمان موجب خودکار شدن کارخانه‌ها شده و کارگران بیشتری را بیکار کرده بود. درآمدهای کشاورزی کاهش یافته بود و تعدادی از کشاورزان که قادر به پرداخت وامهای بانکی نبودند، مزارع خود را از دست می‌دادند. اما دیگر نشانه‌ها امیدوارکننده بود. با تزریق وامهای خارجی تولید از هر جای دیگر اروپا بیشتر شده بود. شرایط زندگی بهتر شده بود، دستمزدها افزایش پیدا کرد. شاخصه‌های اجتماعی مانند بیمه‌ی بیکاری و هشت ساعت کار روزانه رعایت می‌شد. در سراسر آلمان ساختمانهای زیبا ساخته می‌شد.

بعضی از روزنامه‌نگارها مرگ نازیسم را در انتخابات ۱۹۲۸ پیشگویی کرده بودند. در واقع نام هیتلر به ندرت در صفحات نخست روزنامه‌ها دیده می‌شد. سخنگویان جمهوری وایمار اعلام می‌کردند که دشمنان جمهوری «به پشت صحنه رانده شده‌اند».

اما هیتلر که به نحو عجیبی از این اوضاع راضی بود، آماده‌ی ضربه زدن در شرایط مناسب بود. نازیسم هنوز خارج از محدوده‌ی سیاست آلمان قرار داشت، و هیتلر را خارج از باواریا کمتر کسی می‌شناخت، اما او دار و دسته‌ی انقلابی محکم، منضبط و وفاداری سازماندهی کرده بود که مجذوب افکار رهبر خود بودند. اگر می‌توانست شتاب حزب را به همین نحو سامان دهد می‌توانست آن را به حرکت توده‌ای فراگیری مبدل کند. تنها چیزی که کم داشت یک جرقه بود: چیزی که خشم ملت آلمان را برانگیزد. ملت آنها را به جوش آورد. هیتلر بزودی به خواسته‌ی خود می‌رسید.

گوبلز پیشنهاد کرد که حزب قبل از انتخابات ۱۹۲۸، جمع‌بندی رک و صریحی از نتایج به دست آمده انجام دهد. او نوشت ما نیز مانند مأموران رایشتاگ شده‌ایم تا ذهنیت جمهوری وایمار را با همان ابزاری که آنها استفاده می‌کنند. از کار بیندازیم. «ما همچون دشمن پا به عرصه گذاشته‌ایم. ما همچون گرگی هستیم که به گله‌ی گوسفندان هجوم می‌برد.»

هفتاد رهبر حزب نازی در سپتامبر ۱۹۲۸ در مونیخ گرد هم جمع شدند. تا هیتلر برایشان بگوید تا کجا پیش آمده‌اند و چقدر دیگر باید پیش بروند. هیتلر خشنود بود از این که می‌دید «اصول پیشوا» - قوانین خودکامه‌ی او برای اداره‌ی حزب - با صلابت اجرا شده است. از طرفی می‌دید ضدیت با یهودیان هم شدت گرفته بود. «آنچه دهسال قبل اثری از آن نمی‌دیدیم امروز دیده می‌شود.» اعتماد به نفس، باعث شد که هیتلر اصول پیروزی نهایی خود را به اثبات رساند. او گفت، وظیفه‌ی نازیها آن بود که به آلمانها اصول وطن پرستی کورکورانه را بیاموزند و آنها را از «توهم دموکراسی» دور نگهدارند. سپس عباراتی خشن و وحشیانه که نشانه‌ی جهان بینی بدبینانه‌ی او بود به کار برد. «ما مردم را از حال و هوای عقاید قابل ترحم و امکاناتی که از حدود توانایی فرد خارج است مانند عقیده به آشتی جهانی، تفاهم، صلح جهانی، جامعه‌ی ملل، خارج می‌کنیم. فقط یک حق در جهان وجود دارد و آن حق ایمان به، توانایی هر فرد است.»

جمهوری دوران سخت

یکی از دلایل به قدرت رسیدن هیتلر، شرایط بد اقتصادی بود که آلمان را میوه‌ی رسیده‌ای برای گروههای تندرو کرده بود. -تورمی که بر اثر بدهیهای جنگی آلمان به وجود آمده بود- در نوامبر ۱۹۲۳ به اوج خود رسید. مقامات دولتی بر اثر اجبار ناچار به چاپ اسکناس شدند به حدی که مارک تا آنجا سقوط کرد که ۴ تریلیون مارک معادل یک دلار آمریکا بود. یک کارفرمای کوچک در خاطراتش نوشت: «تورم تمام زحماتم را نابود کرد. گرسنگی و محرومیت از همه چیز خانه‌ی من را در هم نوردید. به دولتی که مسبب چنین فقری بود لعنت می‌فرستادم.» در این روزگار بسیاری متوجه سخنان هیتلر شدند و به حزب او پیوستند.

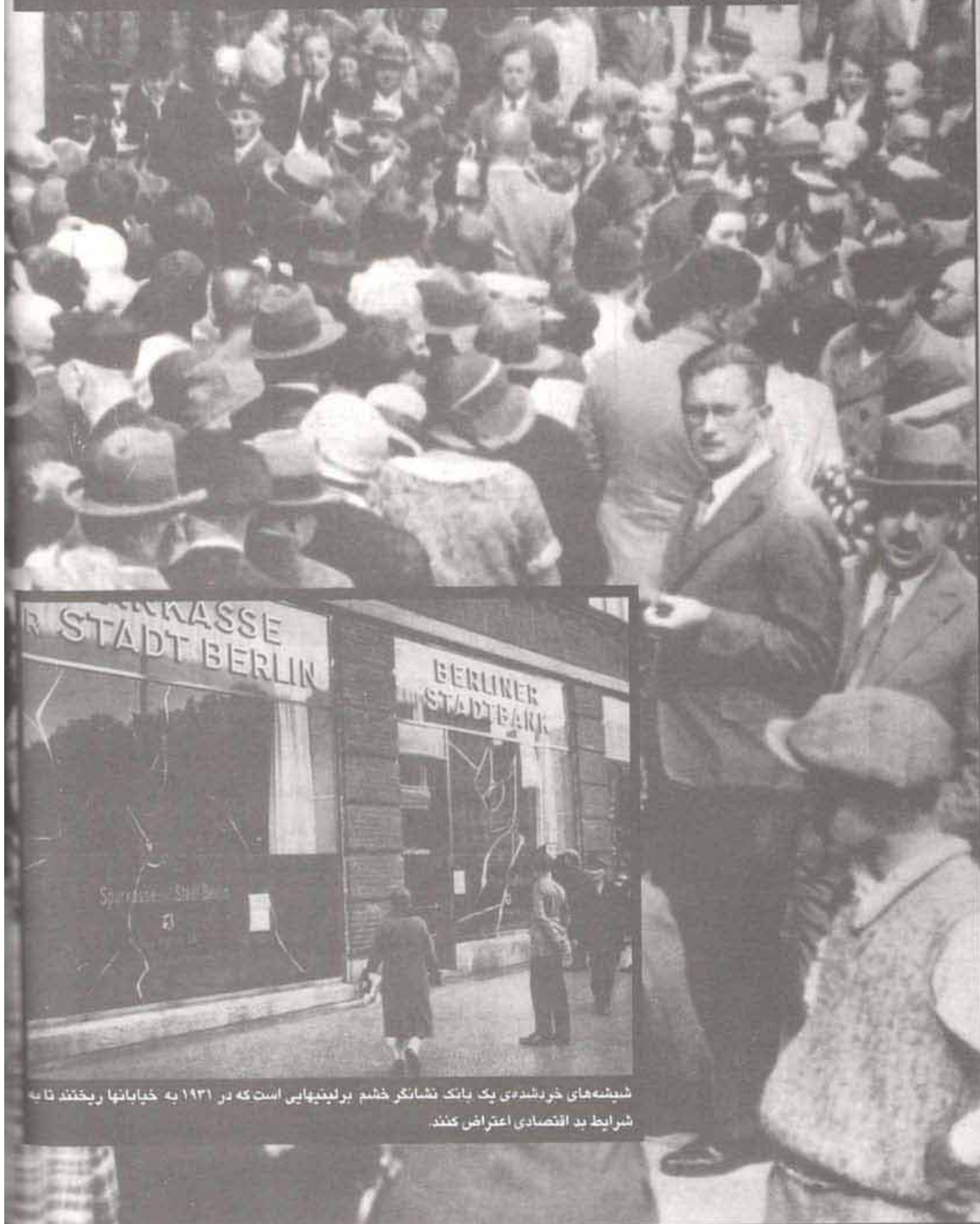
در ۱۹۲۴ بی‌ثباتیهای اقتصادی از طریق وامهای خارجی و سیاستهای درست اقتصادی، کمتر و ارزش مارک بیشتر شد اما بحران سقوط بورس آمریکا در پنج سال بعد دوباره آلمان را دچار آشفتگی کرد. این بار بانکهایی که در ۱۹۲۳ سبد سبد پول بی‌ارزش تحویل مردم می‌دادند در خود را تخته کردند. مردم طبقه‌ی متوسط که در بحران اول هست و نیست خود را از دست داده بودند تا بتوانند زنده بمانند، حالا در خیابانها برای پیدا کردن کار التماس می‌کردند. تعداد بی‌خانمانها و گرسنه‌ها آنقدر زیاد بود که از ادارات رفاه اجتماعی آلمان کاری ساخته نبود. هزاران نفر به دزدی یا جستجو در سطلهای زباله می‌پرداختند. دیگران به فحشا یا خرید و فروش مواد مخدر روی آوردند یا به یکی از احزاب افراطی که به آنها غذای گرم می‌داد پیوستند.

هیچ‌یک از گروهها به اندازه‌ی نازیها از سرمایه‌گذاری بر روی این اوضاع بحرانی سود نبردند. به گفته‌ی ژوزف گوبلز، حزب هیتلر همیشه آماده بود «تا ناامیدی و نفرت را با محاسبات مایوس‌کننده به سردی یخ سازمانده‌ی کند.»



مرد بیکاری در خیابان، سال ۱۹۲۸ است. در این سال بیش از یک میلیون آلمانی بیکار بودند.

سیل عظیم مالباختگان که در پشت درهای بسته‌ی بانکها جمع شده‌اند. سال ۱۹۳۱، سال سقوط بانکهای بزرگ آلمان بود.



شیشه‌های خردشده‌ی یک بانک نشانگر خشم پولدیده‌ی آلمانی است که در ۱۹۳۱ به خیابانها ریختند تا به شرایط بد اقتصادی اعتراض کنند.

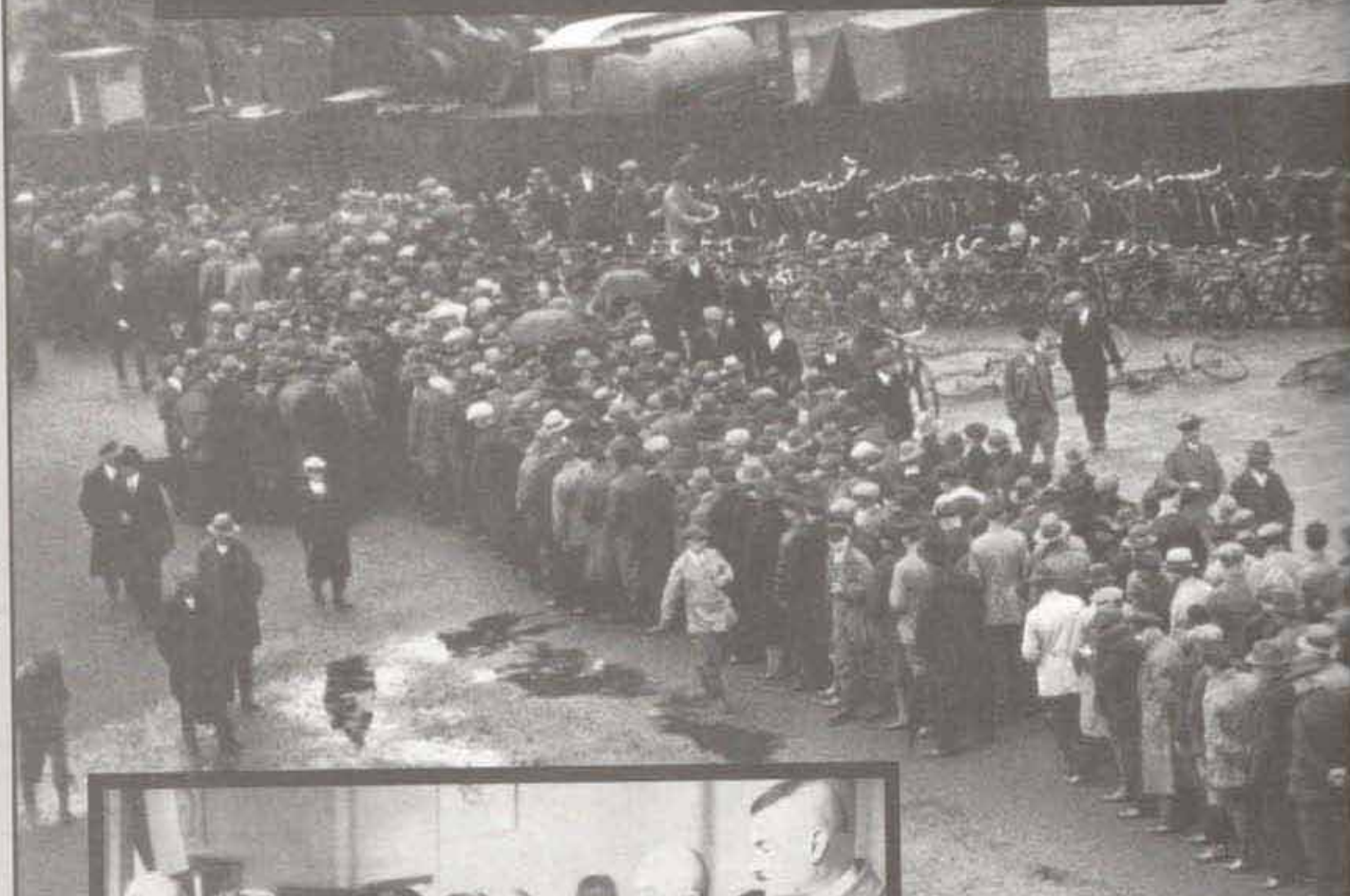
خانم خانه‌داری استثناسهای ماری می‌ارزش را به عنوان سوخت در بخاری
می‌ریزد. سال ۱۹۲۳ است. هیتلر چنان این «کاغذهای بی‌ارزش» را عملی
جنايتکارانه نامید: «دولت بزرگترین شيا در جامعه است».



یکی از قربانیان دوران فقر بزرگ بر روی تابلویی که به گردن خود
 آویخته آمادگی خود را برای «کار» هرچه که باشد اعلام کرده است. در
 سالی که هیتلر برای ریاست جمهوری نامزد شد، یعنی ۱۹۳۲، شش
 میلیون آلمانی بیکار بودند.



سبیل عظیم بیکاران که پشت در کارخانه‌ای جمع شده‌اند. سال ۱۹۳۲ است بر روی دیواری نوشته:
«هیتلر را انتخاب کنید.»



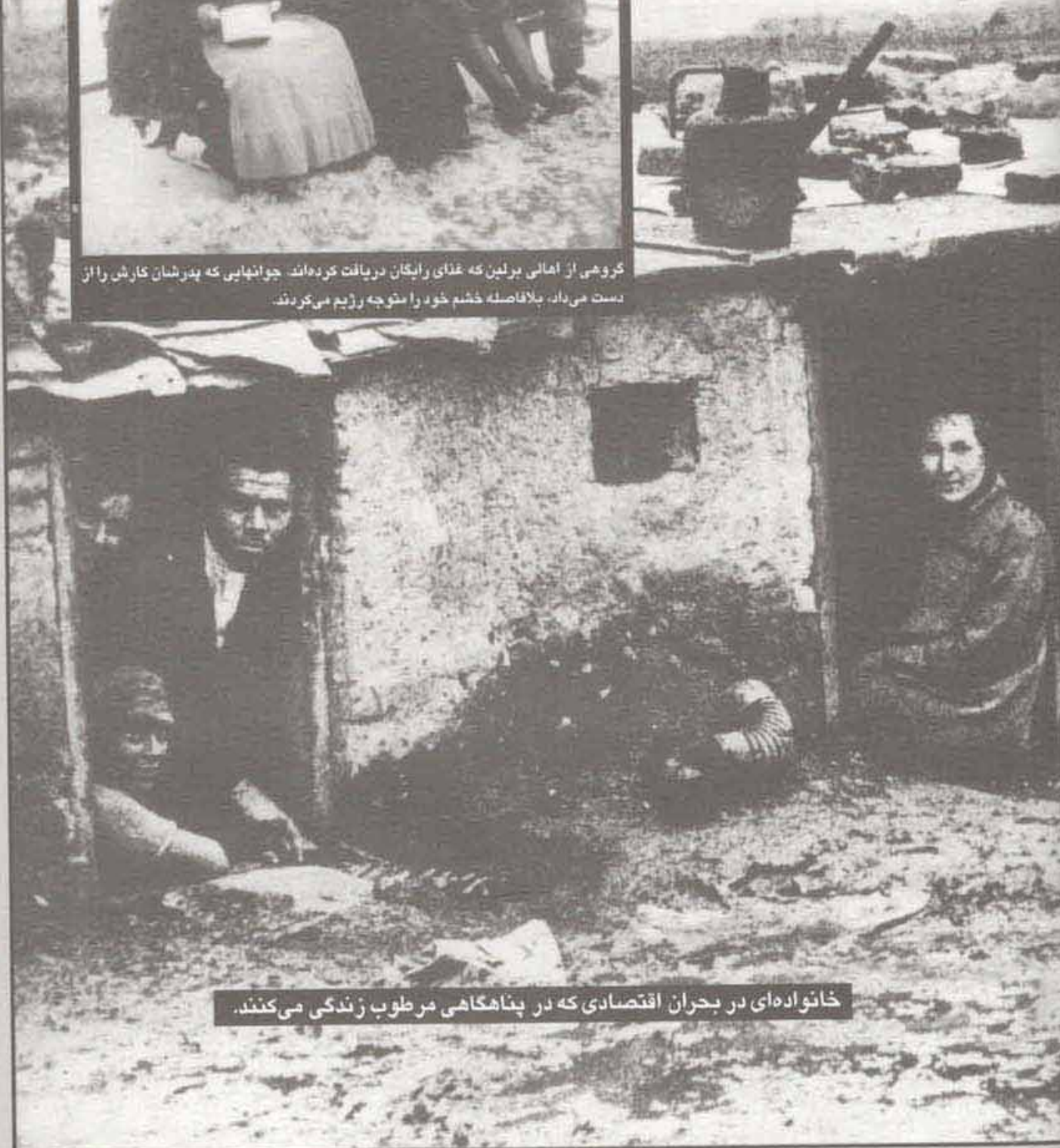
آلمانیهای آراسته و خوش‌لباس در حالی که مایطک گرانبهای خود را برای فروش آورده‌اند. بحران اقتصادی تمام اندوخته‌های بسیاری از خانواده‌های طبقه متوسط را از دستشان برآورد و آنها را در دام احزاب افراطی مثل نازیها انداخت.

یک مادر آلمانی و بچه‌اش در میان زباله‌های فروشگاهی به جستجوی مواد قابل خوردن مشغولند. گرسنگی در میان مردم چنان شدید شده که روستاییان صاحب مواد غذایی شبها مسلحانه به محافظت از دامها و انبار غله‌ی خود می‌پرداختند.





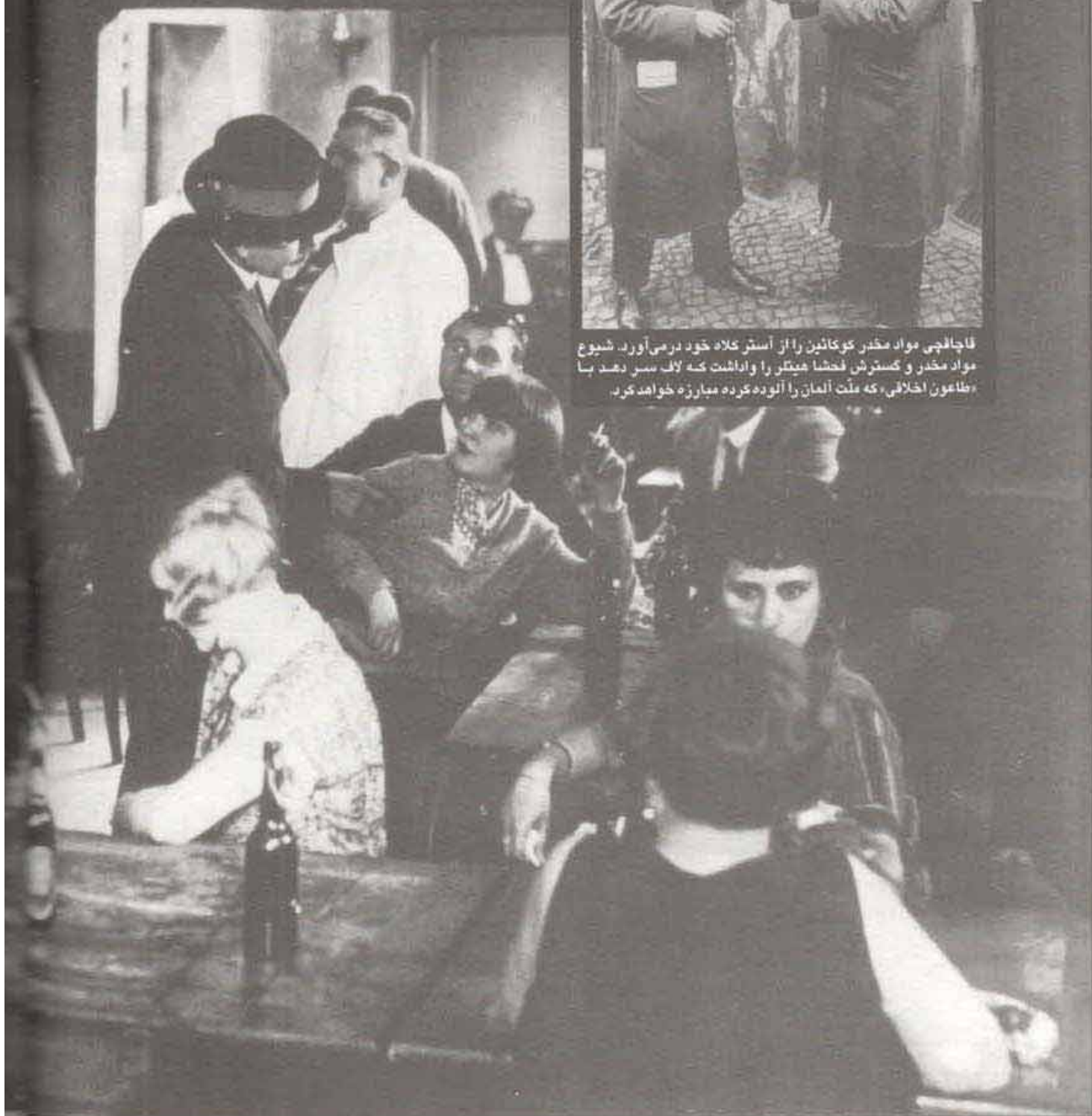
گروهی از اهالی برلین که غذای رایگان دریافت کرده‌اند. جوانهایی که پدرشان کارش را از دست می‌داد، بلافاصله خشم خود را متوجه رژیم می‌کردند.



خانواده‌ای در بحران اقتصادی که در پناهگاهی مرطوب زندگی می‌کنند.



لجاجتی مواد مخدر کوکائین را از استر کلاه خود درمی آورد. شیوع
مواد مخدر و گسترش فحشا عینک را واداشت که لاف سر دهد با
«طاعون اخلاقی» که ملت آلمان را آلوده کرده مبارزه خواهد کرد.

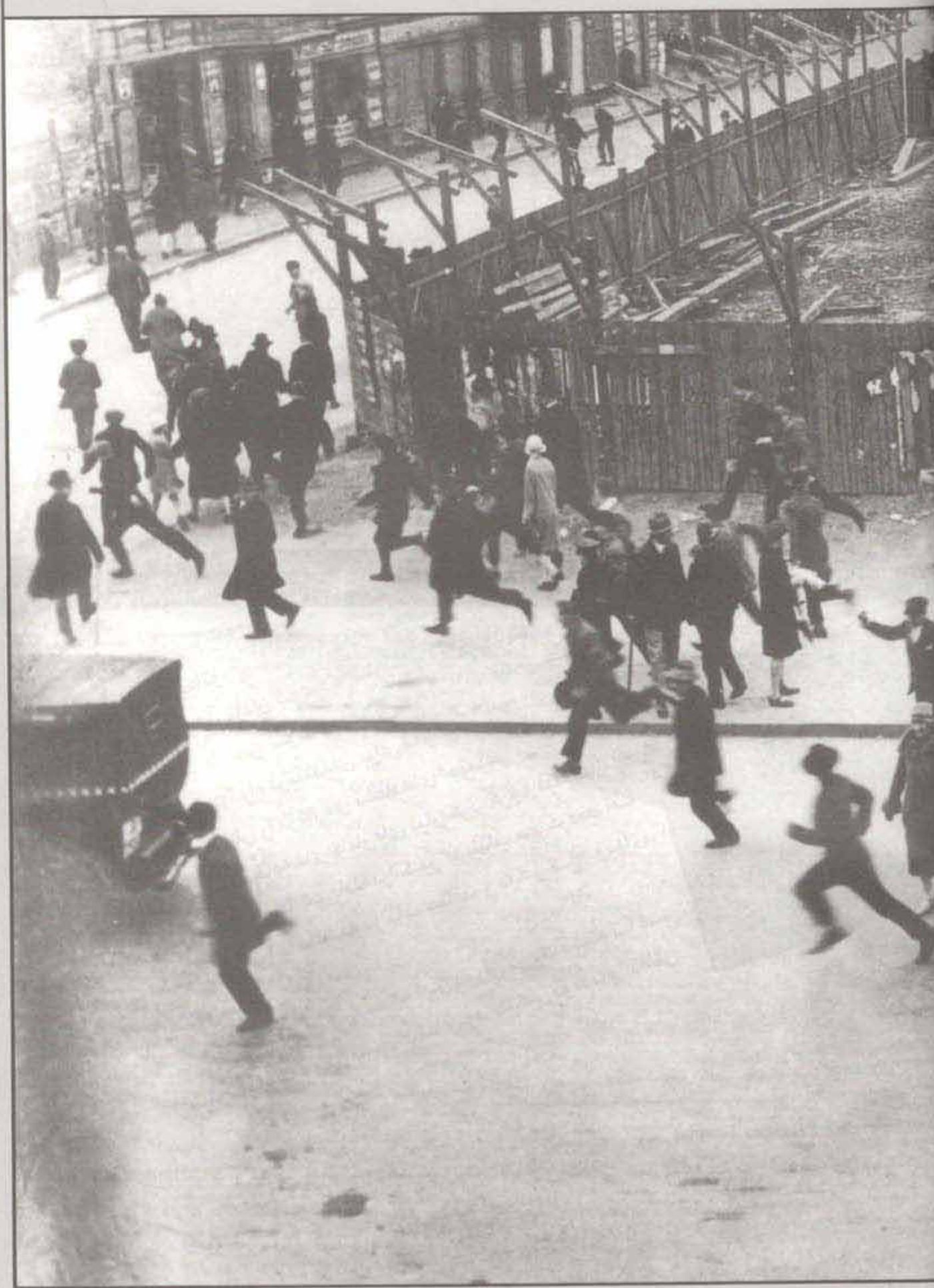






تظاهرات خشونت‌بار یکی از گروه‌های افراطی و زد و خورد با پلیس، بیکاری و فقر باعث شده بود خیابانها عرصه‌ی تظاهرات دائمی شود تا زمانی که نازیها به قدرت رسیدند و دستور دادند پلیس بیرحمانه تظاهرات را درهم شکند.







سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

آلمانی که مصایب جنگ بزرگ را از سر گذراند، جامعه‌ی بی‌قوارهای شده بود. برای بسیاری از شهروندان شرایط اقتصادی و سیاسی بعد از جنگ عمیقاً اضطراب‌آور بود. اما برای هنرمندان پیشرو آلمانی، احساس زندگی در فرهنگی که

مهارگسسته است، شادی آور بود. والتر گروپیوس^۱ بنیانگذار مدرسه طراحی تجربی که به باهاس معروف شده بود می‌گفت، «دنیا به پایان خود رسیده است. ما می‌باید راه‌حلی اساسی برای مشکلات خود پیدا کنیم».

برای بعضی از هنرمندان این راه‌حل کاملاً سیاسی بود. ژرژ گروستز^۲ کاریکاتوریستی که به حزب کمونیست پیوسته بود، از جمله‌ی این هنرمندان بود که کاریکاتورهایی از چهره‌ی طبقه‌ی حاکم کشیده بود، شاعر و نمایشنامه‌نویس چپی برتولت برشت^۳ راه‌فریبنده‌ای برای معرفی آثارش انتخاب کرد. او دیدگاهش را درباره‌ی تضادهای اجتماعی به شیوه‌ی تند و تیز نمایشنامه‌های کاباره‌ای بیان کرد. گرچه فیلم‌سازان آلمانی از موضوعات مجادله‌برانگیز اجتناب می‌کردند، اما استقلال خود را با مطالعه در باب جنایت و دیگر کج‌رویهای اخلاقی بیان می‌نمودند.

اما روشنفکران برجسته این دوران در یک نکته با هم اشتراک داشتند و آن تأیید گذشته بود. فلیکس نوسبام^۴ نقاش،



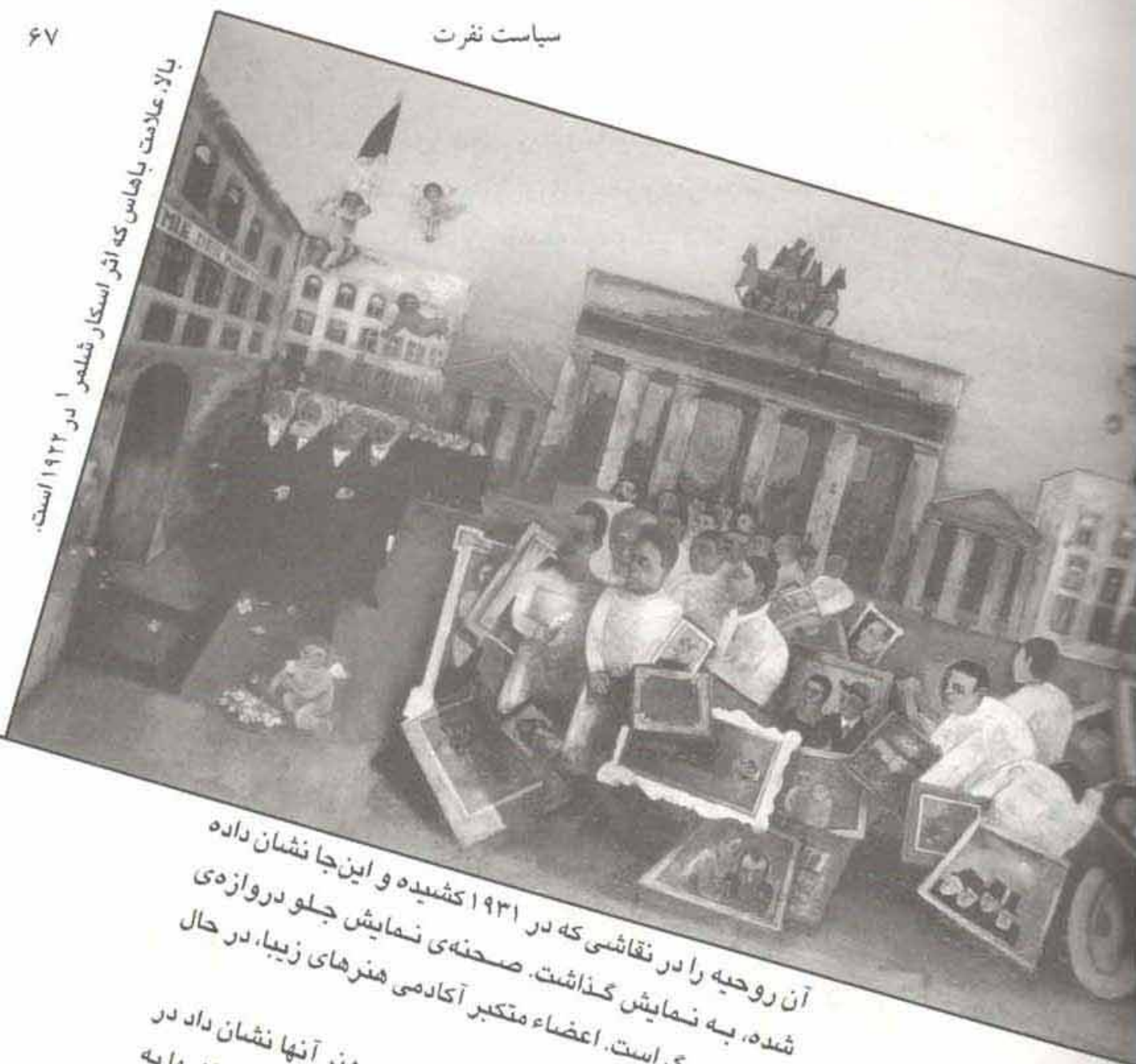
1. Walter Gropius

2. George Grosz

۳. Bertolt Brecht: شاعر و نمایش‌نامه‌نویس اکسپرسیونیست آلمانی. هنگامی که نازیها به قدرت رسیدند آلمان را ترک کرد و در دانمارک، سوئد، فنلاند و روسیه زندگی کرد و مشهورترین آثارش، اپرای سه‌پولی، نه‌نه کوراز و فرزندانش و دایره گچی قفقازی است.

4. Felix Nussbaum

بالا، علامت باهاس که اثر اسکار شلمر ۱ در ۱۹۲۲ است.



آن روحیه را در نقاشی که در ۱۹۳۱ کشیده و این جا نشان داده شده، به نمایش گذاشت. صحنه‌ی نمایش جلو دروازه‌ی براندنبورگ است. اعضاء متکبر آکادمی هنرهای زیبا، در حال عبورند و عزادار. مقایسه با رفتار نازیها زمین تا آسمان تفاوت داشت. نازیها به قدرت رسیدن خود را با نابود کردن کتابها و نقاشیهایی که منحنی تشخیص می‌دادند جشن گرفتند. نوسبام که هم یهودی بود و هم هنرش نوعی بود که نازیها آن را «فرهنگ بلشویسم» می‌نامیدند در معرض خطر مرگ بود و مانند صدها هنرمند دیگر در ۱۹۳۰ از آلمان گریخت. بعضی از این هنرمندان محلی امن برای زندگی پیدا کردند، عده‌ای دیگر به سرنوشت نوسبام دچار شدند که در بلژیک به دست گشتاپو توقیف و در اردوگاه آشویتس مرد.

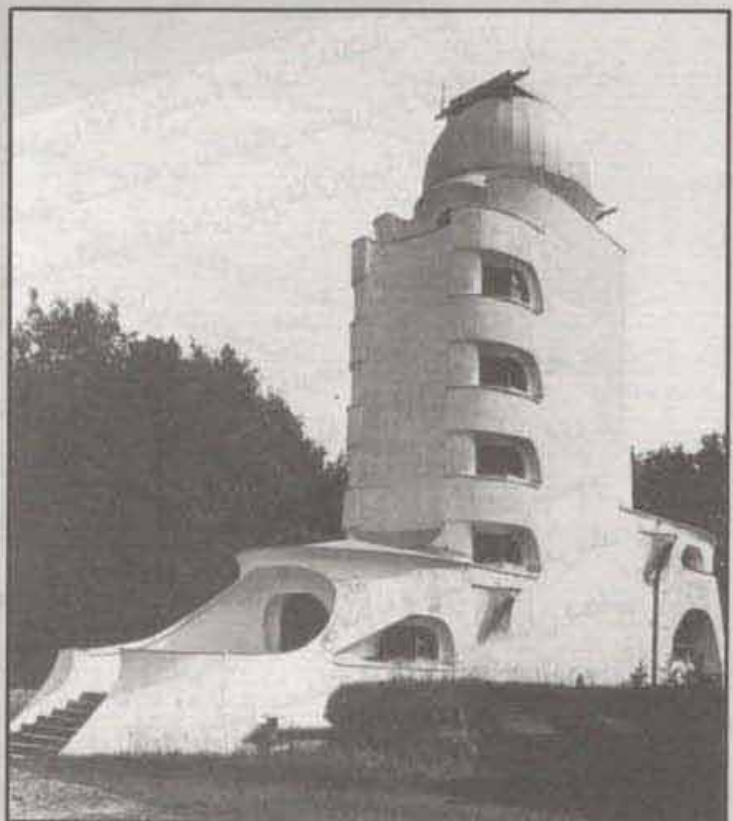
ژرژ گروستز در ۱۹۲۵ نوشت. «هنوز کثافت زیادی باقیمانده که باید حمل شود و من خوشحالم از این که در این کار نقشی دارم.» برای گروستز و هنرمندانی مثل او تو دیکس^۱، وظیفه‌ی نقاش نشان دادن تناقضات درون جامعه بود و آنها تلاش می‌کردند تا قربانیان جنگ را در برابر ثروتمندان به نمایش گذارند.

دیگر هنرمندانی هم بودند که وظیفه‌ی خود را آرمانی‌تر از این حرف‌ها می‌دانستند. اعضاء گروه نوامبر، سقوط رژیم سلطنتی در ماه نوامبر را موجب پیدایش بینش هنری خود، و خود را متعهد به «بازسازی اخلاقی آلمان جوان و آزاد» می‌دانستند. گرچه منتقدان کارهای آنها را خارج از اصول قراردادی و رو به تباهی می‌دانستند. سنت‌گرایان هم در پذیرش سبک گروپس و همکارانش دچار مشکل بودند.

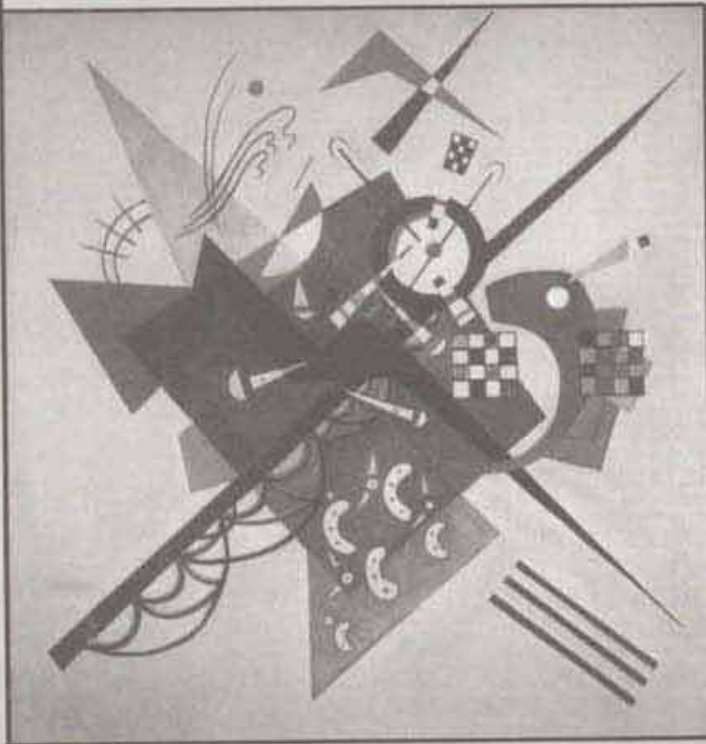
اصل مقدسی که باهاس به آن اعتقاد داشت این بود که هنرمند می‌باید شیوه‌ها و فناوریهای جدید را به کار گیرد — کاری که ارایش سالمون در عکاسی انجام می‌داد. او با دوربین عکاسی کوچک که تازه در آلمان اختراع شده از سوژه‌های ناآگاه، بی‌خبر عکسهای هنری بدیع می‌گرفت و خلاقیت تازه‌ای به کار خود می‌بخشید.



اریش سالمون عکاس



برج اینشتین اثر ارایش مندلسون از اعضای گروه نوامبر



سفید اثر واسیلی کاندینسکی^۱ ۱۹۲۳



اوتو دیگس نقاش



پوستری برای نمایشگاه باهاس، ۱۹۲۳

۱. Vassily Kandinsky: پایه گذار نقاشی انتزاعی (Abstract). در ۱۹۲۰ سبک «بدیه نگاری» را ابداع کرد که از رنگهای تند تشکیل می شد. در ۱۹۲۱ به هنرستان باهاس پیوست و به کار بردن اشکال هندسی مثل نقطه و خط را در نقاشی آغاز کرد. سپس به فرانسه رفت و تا آخر عمر آن جا ماند.

باله‌ی دلقک اثر شله‌فر، ۱۹۲۷



ماتکینز ماشین‌چی، ۱۹۲۹



آگهی برای سه‌پولی اثر برشت، ۱۹۲۸



مارولد کرونتزبری

فصل غمناکی برای باله و موسیقی

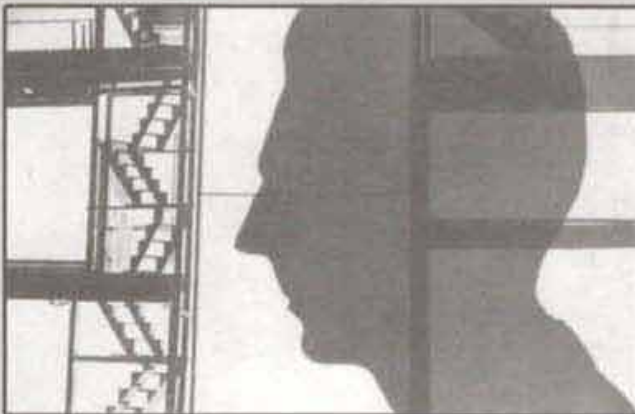
برای اجرای نمایش هنرمندان، سالهای بیست به یقین ایامی طلایی بودند. در همان ایام بد و سخت، برلین زندگی شبانه‌ای برای نمایش هنر ترتیب داده بود که شهرهای دیگر هم سعی داشتند از آن تقلید کنند. بیشتر نمایشنامه‌نویسان کارهای خود را در کاباره‌ها بر روی صحنه می‌آوردند و بالرینها بدون هیچ‌گونه آرایش بر روی صحنه می‌آمدند. موسیقیدانهایی که آثار جدی خلق می‌کردند. تماشاگران را به طرق ظریفتری تحت تأثیر قرار می‌دادند. پال هیندمیت این نظریه را که موسیقی آلمان باید ریشه در موسیقی سنتی آلمان داشته باشد رد می‌کرد و قطعات جاز را وارد آثار خود می‌نمود. مارکس براند تماشاگران اپرا را به کارخانه‌ای کشاند تا اثر خود را بر تولت برشت بود. اجرا کند. اما از همه‌ی این آثار برجسته‌تر اپرای سه‌پولی اثر برتولت برشت بود.



لوته لینا و کورت دل

صفحه‌ای نت موسیقی اثر هیندمیت، ۱۹۲۵





شلیح اروین پیسکاتور

میراث خشکینانی رنجش

مفسر سیاسی، کورت تاچولسکی بعد از جنگ جهانی اول چنین نوشت: «می باید با جارویی آهنین همه ی آنچه را در آلمان پوسیده، به دور ریخت.» مبارزه ای که او و همفکرانش علیه میراث های گذشته و طرفداران آن به راه انداختند، نمایانگر تفکر نسل جوان بود «اگر سرهایمان را در ژنده پاره های سرخ و سیاه و سفید بپیچیم به هیچ جا نخواهیم رسید.»

برای اروین پیسکاتور نمایشنامه نویس که چند نمایشنامه ی خود را در جبهه به صحنه آورد، جنگ نمایانگر بیماری اجتماعی بود که فقط با انقلابی مارکسیستی معالجه می شد. در ۱۹۱۹ و در منطقه ی کارگرنشین برلین تئاتری کارگری تأسیس کرد. نمایشنامه های تجربی او موفقیت چندانی به دست نیاورد. توماس من نویسنده، شاهکار خود، کوهستان جادو را در همین سالها نوشت تا خرد آلمانیهای احساساتی را محکم زند.

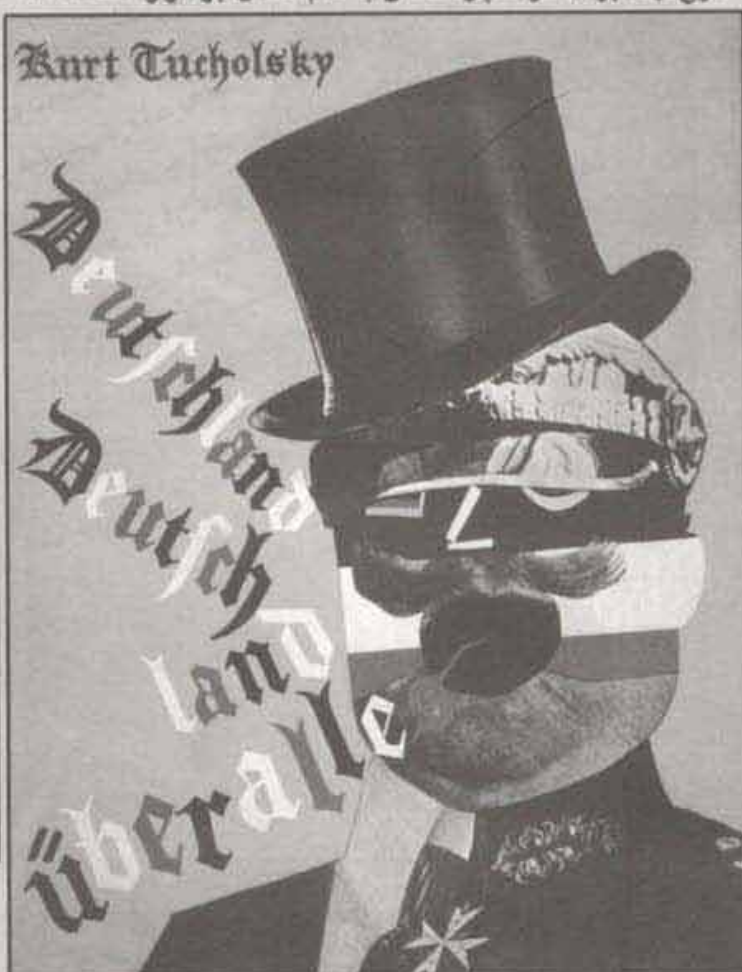


توماس من در مراسم سخنرانی جایزه نوبل، ۱۹۲۹



اریش موسام (نفر وسط) یادوتن از فرهیختگان

طرح جلد برای اثر تاجوللسکی به نام آلمان بر فراز همه، ۱۹۲۹



برتولت برشت



صفحه‌ای از نمایش اثر فرانتز ورمل، ۱۹۲۱.

فیلمهای اندیشمندانه‌ای که راه فراری باقی نمی‌گذاشت

سینمای آلمان در دوره‌ی جمهوری وایمار با زتاب نگرانیهای فرهنگ آن زمان بود. کارگردانهای باارزشی همچون ارنست لوبیتش جماعت سینما را با پرداخت به طبیعت یا زنده کردن دوران گذشته ترغیب می‌کردند. بعضی از فیلمهای برجسته‌ی این دوران به نحو تکان‌دهنده‌ای اشارات پیشگویانه‌ای به آینده‌ی آلمان داشتند و جهانی را به تصویر می‌کشیدند که نیروهای تهی از عقل بر آن حکومت می‌کنند. این شیوه‌ی فیلم‌سازی سیاه با اثر برجسته، کابینه‌ی دکتر کالیکاری در ۱۹۱۹ شکل گرفت. فیلم‌برداری در برابر زمینه‌ای رنگی و اکسپرسیونیستی انجام شده بود و دیدگاه را نشان می‌داد (کالیکاری) که دستیار خود را به قتل وامی‌دارد. شعبده‌بازان دیوانه‌ی دیگری صحنه‌های زندگی آلمانیها را در سالهای بعد، تارک کردند. اما فیلم‌سازان دیگر که واقعی‌گرا بودند واکنشهای غیرقابل‌مُهار ملت آلمان را به نمایش درآوردند. مارلن



پتر لوردر فیلم م. ۱۹۳۱



پوستر فیلم متروپولیس



پوستر فیلم کابینه‌ی دکتر کالیکاری

۱. Marlene Dietrich: هنرپیشه آلمانی که ابتدا در تئاتر کار می‌کرد و بعد وارد سینما شد. فیلم فرشته آبی او موفقیت زیادی کسب کرد (۱۹۳۰). از فیلمهای معروفش: مراکش، قطار سریع‌السیر شانگهای و هوس.

2. Fritetz Long

3. Peter Lorre

آرنولد کوپلند فیلم ساز در آلمان



فیلم پروپولیس به بحث دربارہ ی استفاده ی نادرست از فن آوری می پرداخت

دیتریش^۱ در فیلم فرشته ی آبی، هنرپیشه ی کاباره های را به تصویر درمی آورد که عاشق
دلپاخته ی خود، پروفسوری فرهیخته را تا حد نابودی تحقیر می کند و در فیلم آقای ام اثر
فریتز لانگ^۲، پیتلور^۳، قاتلی را نشان می دهد که تحت تأثیر جنون کودکان را می کشد. او
می گوید: «همیشه، این نیروی شیطانی درون من زنده است، می خواهم از آن بگریزم ولی

امکان ندارد. ناچارم از آن اطاعت کنم.»
کلمات تاریک لور می تواند همان کلماتی باشد که طرفداران هیتلر را وادار به آدم کشی
می کرد. نکته ی طنزآمیز در آن است که هیتلر از طرفداران پروپاقرص لانگ بود و شدیداً
محسور فیلم آینده گرای او متروپولیس قرار گرفته بود. در این فیلم کارگران پیاعی و
اربابانشان سرانجام به توافق می رسند. به محض آن که نازیها به قدرت رسیدند، ژوزف
گوبلز به دیدار لانگ رفت و به او پستی دولتی پیشنهاد وقت خواست و همان شب به پاریس فرار
هنوز امکان پذیر است، برای بررسی پیشنهاد وقت خواست و همان شب به پاریس فرار
کرد.

پاکسازی خلاقیتها

ضدانقلاب فرهنگی که نازیهای آلمان در ۱۹۳۳ به راه انداختند، از سالها قبل برنامه ریزی شده بود. در میانه‌ی دهه ۲۰ هیتلر هنر مدرن را در خنبرد من به باد تحقیر گرفت و آن را ماحصل افکار «بلشویکی» نامید. «اینها نجاست بیمارگونه‌ی مردانی در حال زوال و پوسیده است.» هیتلر نتیجه‌گیری کرد: «مدرنیسم بلایی است همانند سفلیس» که خلق را باید از مصیبت آن حفظ کرد.

افکار هیتلر در ۱۹۲۷، با ایجاد گروههای جنگنده‌ی آلمانی برای دفاع از فرهنگ، تبلور پیدا کرد. این گروهها که در ابتدا برای مبارزه برای هنر کمونیستی به وجود آمده بود با هنری که از خارج آمده بود از قبیل جاز، کوبیسم... و غیره هم به مبارزه پرداخت. چنین سختگیریها در ۱۹۳۰، وقتی نازیها قدرت بیش‌تری پیدا کردند شدت گرفت. ساخت هر نوع فیلم و چاپ کتاب پیشرو و مدرن ممنوع اعلام شد و هنرمندان از مناصب خود برکنار شدند. سه سال بود اقدامات گروههای هیتلری شدیدتر شده بود و مراسم رسمی کتاب‌سوزان برپا شد که در آن هر نوع اثر مشکوک به آتش سپرده می‌شد از جمله آثار توماس مان^۱ برنده‌ی جایزه نوبل که در برابر دانشگاهها و در ملاء عام آتش زده شد. نقاشیهای مدرن زیادی هم طعمه‌ی آتش شد. شعارهایی از قبیل «روح هنرهایی از قبیل هنر ماه نوامبر در خدمت فتنه و نفاق است» بر زبانها افتاد.

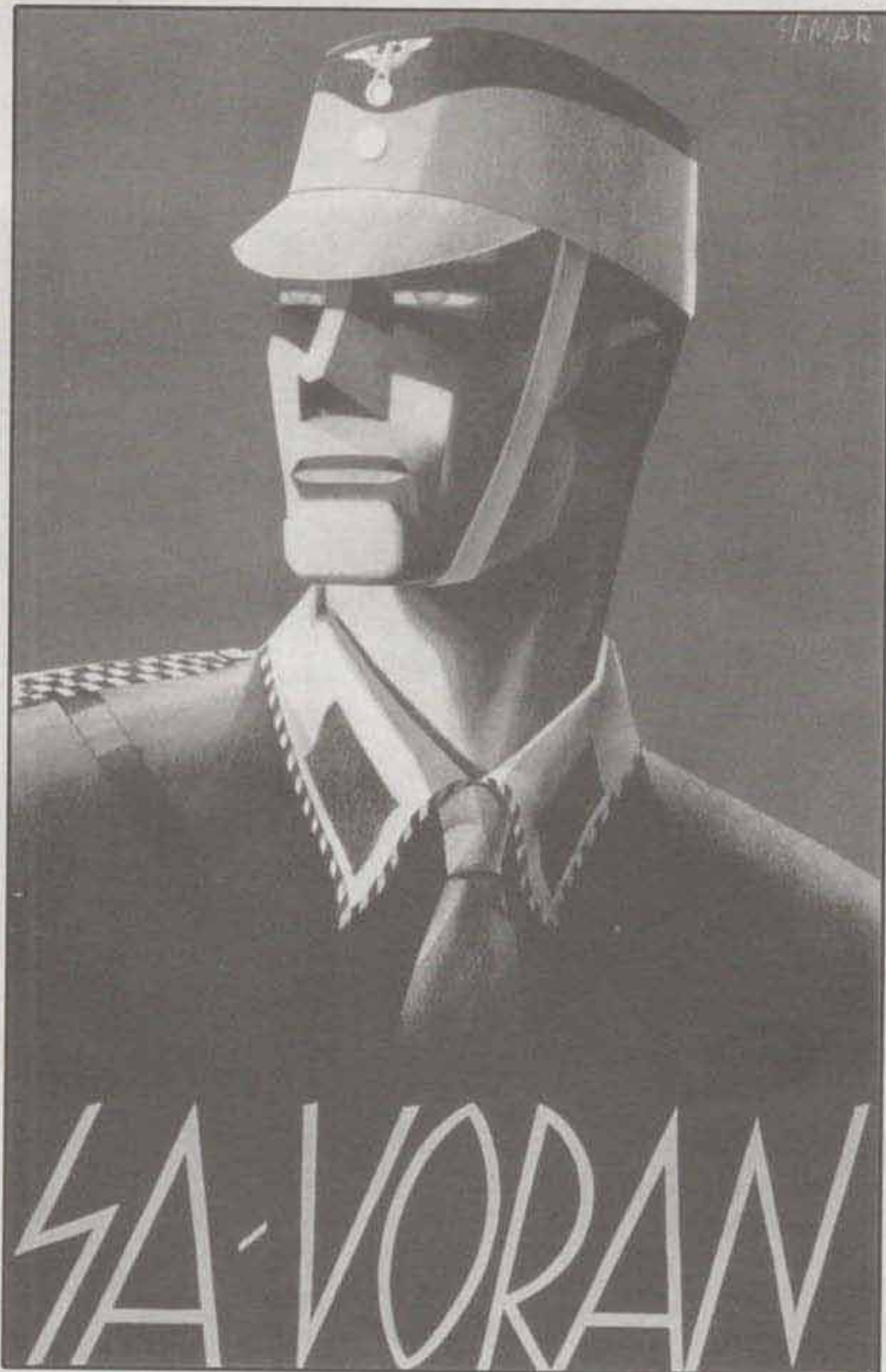
خشونت نازیها آزادی هنر را در رایش از میان برد اما فرهیختگان بسیاری که از آلمان گریختند هنر آلمان دموکرات را به سرزمینهای دیگر بردند و از نابودی آن جلوگیری کردند.

۱. Thomas Moun (۱۸۷۵-۱۹۵۵)، داستان‌نویس و مقاله‌نویس آلمانی و یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های ادبی قرن بیستم. آثار او پیرامون هنر و روانشناسی و مرگ و موقعیت هنرمند در جامعه است. کوه جادو شاهکار اوست و در ۱۹۲۹ برنده جایزه نوبل شد. او در ۱۹۳۳ مجبور به ترک آلمان شد.



مراسم کتابسوزان در برلین، ۱۰ می، ۱۹۳۳

چهره‌ی هشداردهنده نازیسم در این پوستر نمایان است که یکی از اعضای گروه اس.آ را با چهره‌ای مضمم و چشمانی خیره را نشان می‌دهد و زیر آن نوشته شده «اس.آ در صف مقدم». اوایل سال ۱۹۳۰، ارتش پیرامن قهوه‌ایهای نازی تهدیدی بود برای هرکس که مخالف حزب بود و حتی تهدیدی برای خود هیتلر هم شده بود.



ائتلاف ناپایدار محافظه‌کاران

گوستاو اشترزمان، وزیر امور خارجه‌ی جمهوری وایمار، فقط پنجاه و یک سال داشت، اما هنگامی که از جا برخاست تا در برابر نمایندگان جامعه‌ی ملل در ژنو سخنرانی کند همانند مرد پیری حرکت می‌کرد. چهره‌ی او پر از چروک شده بود. چشمانش در حدقه فرو رفته بود. کت و شلوار به تنش زار می‌زد. او سخنرانی پرتحرک نبود. راه تنفسش دایم بر اثر خلط و آبریزش بینی بسته می‌شد و تقلای دایمی برای نفس کشیدن داشت. همه‌ی اینها علایم بیماری قلبی بود که او را عذاب می‌داد. در آن روز ۹ سپتامبر ۱۹۲۹، کمتر از یک ماه به پایان زندگی او مانده بود. شاید حس کرده بود که پایان کارش نزدیک است، نیاز فوری احساس می‌کرد تا توضیح دهد نتایجی که اخیراً به آنها رسیده منافع کشورش را همراه با دشمنان سابق آن کاملاً برآورده می‌کند.

بعد از یک سال مذاکرات فشرده، اشترزمان موفقیت قابل ملاحظه‌ای در کنار زدن مشکلاتی که پیمان ورسای برای آلمان درست کرده بود به دست آورده بود. قرارداد جدیدی در ملاقات پاریس با حضور بانکدار امریکایی اوون دریانگ منعقد شده بود و بر سر تمام جنبه‌های آن توافق شده بود. برای اولین بار توافق شد غرامات جنگی که آلمان می‌باید بپردازد و به ۱۲۱ میلیون مارک کاهش یابد و

آن هم در پنجاه و نه قسط پرداخت شود. موارد سرمایه‌گذاری بهبود پیدا کرده بود. اشترازمان فهمیده بود اگر بخت و اقبالی برای آن وجود داشته باشد که حکومت ائتلافی کشورش را وادار به انجام برنامه اقتصادی مورد نظرش بکند می‌باید میزان بهره‌ی این غرامتها را به حداقل برساند. به تازگی او موفق شده بود بعضی از موانع و محدودیتهایی را که پیمان ورسای به دوش آلمان گذاشته بود بردارد. از آن مهمتر این بود که از فرانسه قول گرفته بود تا نیروهایش را از منطقه‌ی راین‌لند تا ۳۰ ژوین، ۱۹۳۰ خارج کند، چهار سال و نیم زودتر از آنی که پیمان ورسای مقرر کرده بود پیوستن مقولات سیاسی و اقتصادی با هم، سنگ بنای مذاکرات اشترازمان بود. او موفقیتش را مدیون متوسل شدن به وزیر امور خارجه فرانسه آریستاید براینند، کسی که جایزه صلح نوبل را در ۱۹۲۶ برای اصلاح روابط فرانسه و آلمان متفقاً با او به دست آورده بود، می‌دانست.

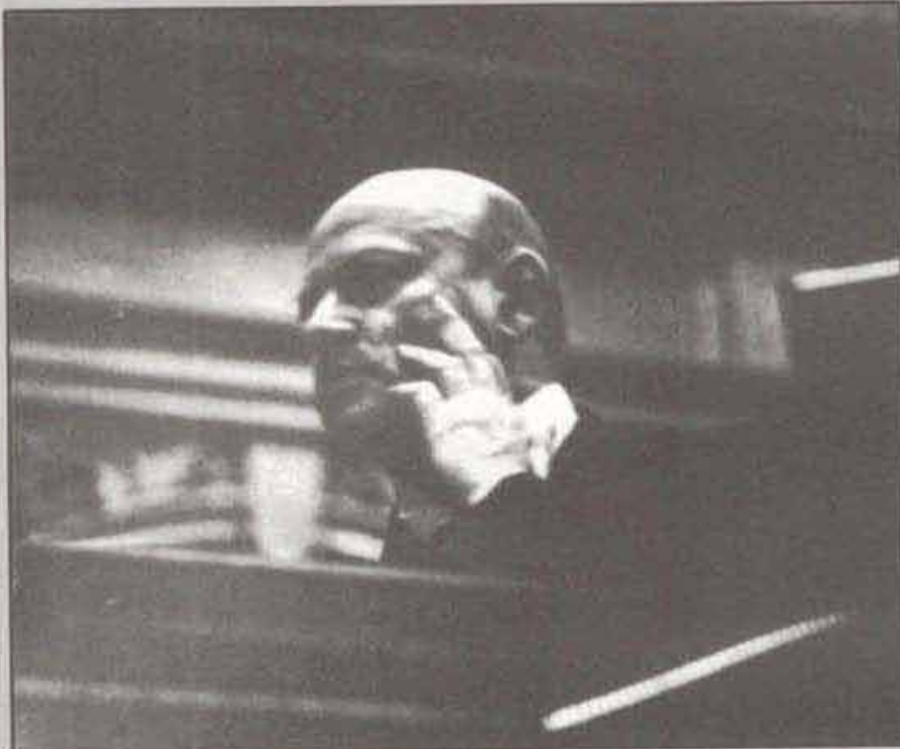
اشترازمان به زحمت توانست تأیید بین‌المللی را برای برنامه اقتصادی آلمان کسب کند. او که وضعیت سلامتی‌اش رو به وخامت گذارده بود، نهایت تلاش و از خودگذشتگی را از خود نشان می‌داد. بعد از همایشی در هاگ، عملاً از پا درآمده و فریاد زد، «دیگر نمی‌توانم ادامه دهم»، معه‌ذا باز هم خود را جمع و جور کرد و ادامه داد. او امیدوار بود برنامه اقتصادی جوان، مقدمه‌ای باشد بر ترک مخاصمه میان دشمنان قبلی و در نهایت به اتحاد اروپا بینجامد. «وظیفه‌ی ماست که مردم را به یکدیگر نزدیک کنیم و از روی اختلافات بگذریم و این البته وظیفه‌ی دشواری است. به یاد داشته باشید که جنگهای آینده، جای اندکی برای قهرمانیهای شخصی باقی می‌گذارد.»

کار او به پایان رسید. اشترازمان خسته به زحمت به خانه‌ی خود در برلین بازگشت و در ۱۳ اکتبر ۱۹۲۹ بر اثر سکته‌ی قلبی درگذشت. هنوز برنامه‌ی او به تصویب مجلس نرسیده بود شاید هم خوش‌اقبال بود که رفت و ندید توافقنامه‌ای که به دست آورده تا ملتش بتواند زیر بار مصایب جنگ نفسی تازه

کند همه‌ی دشمنان داخلی را با هم متحد کرده است. یکی از آنها، افراطی گمنامی به نام آدولف هیتلر، از فراز برنامه‌ی اقتصادی جوان گذشت و با استفاده از آن خود را مبدل به قهرمانی ملی کرد.

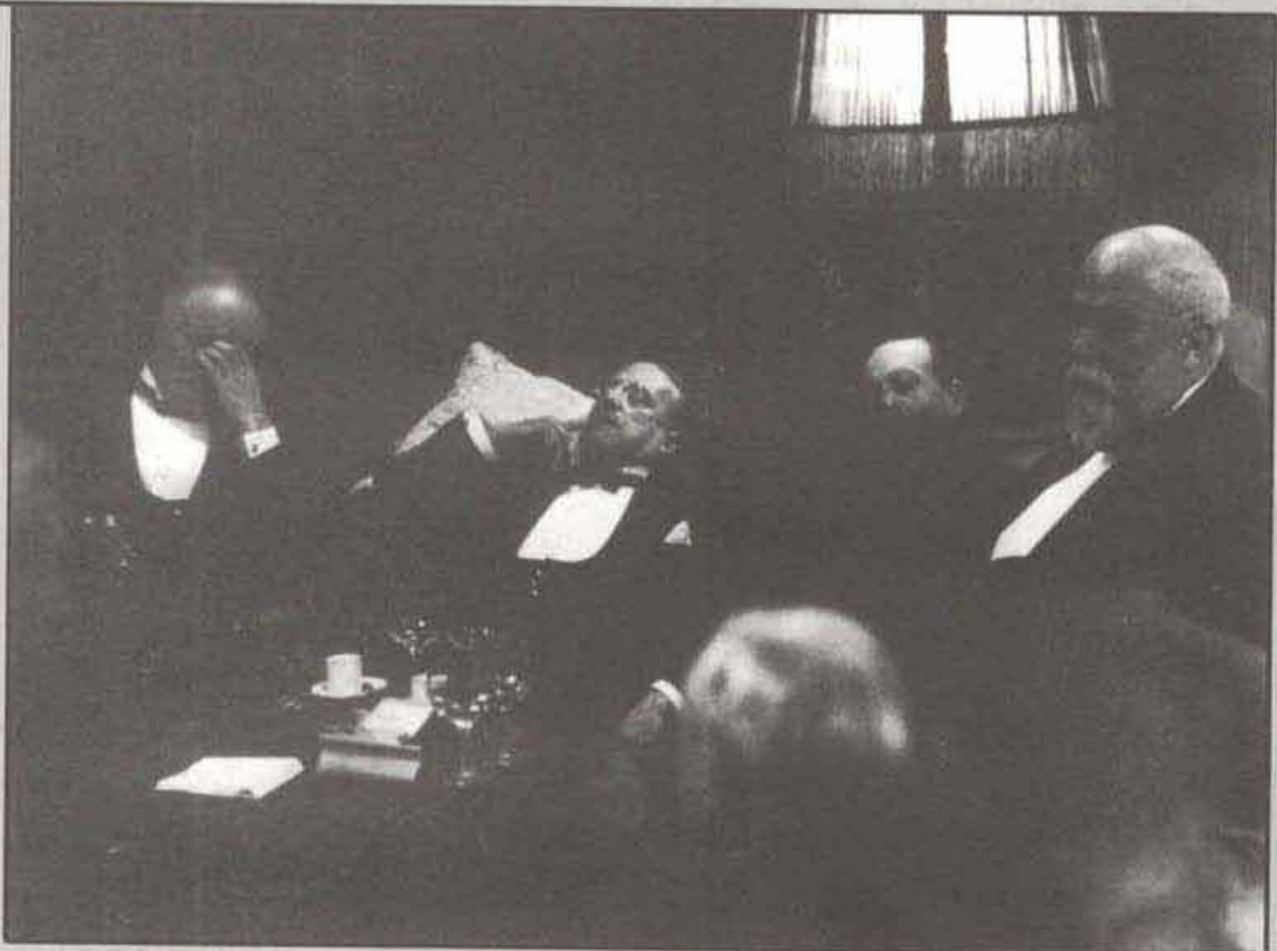
در ۱۹۲۹

هیتلر رهبر حزب باواریایی الاصلی بود که به زد و خوردهای خیابانی معروف شده بود. ائتلافات داخلی در حزب به اوج شدت رسیده بود؛ هم مابین رهبران پرخاشجوی حزب و هم میان گروههای خشن



وزیر امور خارجه اشتراک‌طلبان نماینده‌ی جمهوری وایمار در مذاکرات بر سر برنامه‌ی جوان معتقد بود مردمش می‌باید فداکاریهای اقتصادی از خود نشان دهند تا بتوانند از مستفقین استیازات سیاسی بگیرند. «وظیفه‌ی دولت آلمان است که همه‌ی هزینه‌های قابل تحمل را بر دوش بگیرد تا آبروی آلمان را به دست آورد.»

اس.آ و فعالان سیاسی حزب، میان شاخه‌های ملی‌گرا و سوسیالیست، حزب فاقد هرگونه ارتباط یا اعتبار با هر یک از نهادها یا گروههای موجود در آلمان بود. اما در رأس حزب افراد باکیاست کم نبودند و هیتلر با مقولاتی که اشتراک‌طلبان در کف او نهاد، دو سال مداوم تلاش کرد و تا به مرز قدرتی مطلق رسید. او شعله‌های نارضایتی را در حزب خاموش کرد و به افراد اس.آ پوزه‌بند زد. سپس در میان گروههای مختلف که وجه اشتراک کمی با او یا با نازیها داشتند هماهنگی



نمایندگان خسته و از نفس افتاده‌ی آلمان و فرانسه بعد از یک مراسم شام شب و در جایی که ناچار بودند تا صبح به مذاکره بر سر جزئیات برنامه‌ی جوان ادامه دهند، از پا افتاده‌اند.

ایجاد کرد. او جیب بازرگانان موفق را تیغ زده سیاستمداران و ایمار را مقهور کرد و برای مقاصد خود ارتشی درست کرد که مدتهای مدید به عنوان نگهبانان ایالت آلمان مایه‌ی مباحثات او شده بود.

مخالفت آلمانیها با برنامه‌ی جوان، قبل از همایش هاگ شکل گرفته بود. در برابر تخفیفی که از غرامات تحمیلی گرفته شده بود، اصل پرداخت غرامات هنوز باقی مانده بود و هر ساله تا سال ۱۹۸۸ ادامه پیدا می‌کرد، از آن بدتر موضوعی بود که مایه‌ی نفرت آلمانیها از پیمان ورسای شده بود و در همین معاهده هم تکرار

شده بود و آن متهم کردن آلمان به جنایت شروع جنگ اول بود. بیزاری از این پیمان دهها سال ادامه پیدا کرده بود و موانع اقتصادی جدید که بر سر راه آلمان پیدا شده بود این پیمان را منفورتر کرده بود.

همایشی در ماه جولای در رد برنامه‌ی جوان به دست رهبر حزب ملی‌گرای آلمان، آلفرد هوگنبرگ^۱، محافظه‌کاری شصت و سه ساله برگزار شد. هدف هوگنبرگ چیزی جز سرنگونی جمهوری و پاره کردن پیمان ورسای نبود. او که فردی جاه‌طلب و مال‌اندوز بود. ثروتی شخصی از ترکیب سیاست با تجارت‌های گوناگون برای خود جمع کرده بود او به مدت نه سال رییس هیئت مدیره صنایع کروپ بود. او دفتر روزنامه‌ای به انضمام، استودیوی فیلم‌برداری بزرگ و یک چاپخانه‌ی مجهز برای خود خریده بود و ارتباط‌های محکمی با صاحبان صنایع آلمان داشت.

هوغنبرگ معاهده‌ی جدید را «مجازات مرگ برای نوزادی متولد ناشده» و «جلجتای^۲ مردم آلمان» نامیده بود. متحدان او اشتالهایم، یا کلاه‌فولادیها، سازمانی متشکل از سربازان بازگشته از جنگ بودند که برای رییس‌جمهور آلمان هیندنبورگ بسیار عزیز شمرده می‌شدند؛ حزب توسعه‌طلب ضدیهودی پان‌ژرمن و دوتن از مأمورانی که در کمیته‌ی جوان عضویت داشتند. مدیرعامل صنایع فولاد متحده آلبرت وگلر^۳ و رییس رایش بانک، هیلمار شاخت^۴، که همه‌ی آنها مردان مقتدر سود و سرمایه محسوب می‌شدند. ملی‌گراها مصمم

1. Alfred Hugenberg

۲. جلجتا، تپه‌ای است در ناصریه که حضرت مسیح را بالای آن به صلیب کشیدند.

3. Albert Vogler

۴. Hjalmar Schacht: بانکدار آلمانی و متخصص امور مالی. او پول آلمانی را که به شدت بی‌ارزش شده بود تثبیت کرد. احیای اقتصاد نابود شده‌ی آلمان به دست او صورت گرفت در ۱۹۴۴ در توطئه علیه هیتلر شرکت کرد و بعد از نافرجام ماندن کودتا به اردوگاه کار اجباری فرستاده شد. او در دادگاه نورمبرگ تبرئه شد و سپس دوباره به کار احیای اقتصاد آلمان پرداخت. دوبار به ایران سفر کرد و نظریه‌های اقتصادی جالبی برای اقتصاد ما ارائه داد.

بودند که مقدار قابل توجهی پول و تبلیغات برای به تصویب رساندن قانونی علیه به بردگی کشیدن ملت آلمان خرج کنند. این عمل نه فقط تمام فشارهای خارجی را نفی می کرد، بلکه تعقیب قانونی هر مأمور رسمی را که قراردادی نظیر آنچه اشترزمان امضا کرده بود خواستار می شد.

هوگنبرگ و بسیاری از طرفدارانش سلطنت طلب بودند، و مصمم بودند که تاج و تخت سلطنت را از نو احیا کنند و طبقه‌ی اشراف برتری خود را بر طبقات دیگر به دست آورد. اگرچه ملی گرایان پول زیادی در اختیار داشتند، به رأی مردم نیاز داشتند و دسترسی آنها به آراء مردم اندک بود. برای حل این مشکل هوگنبرگ به راه حل اشتباهی متوسل شد که در میان رهبران احزاب راستی آلمان این اشتباه به دفعات تکرار شده بود. او تصمیم گرفت از وجود هیتلر سود ببرد. او با هیتلر در باشگاهی واقع در برلین ملاقات کرد تا از کمک او برای لغو غرامات جنگی استفاده ببرد.

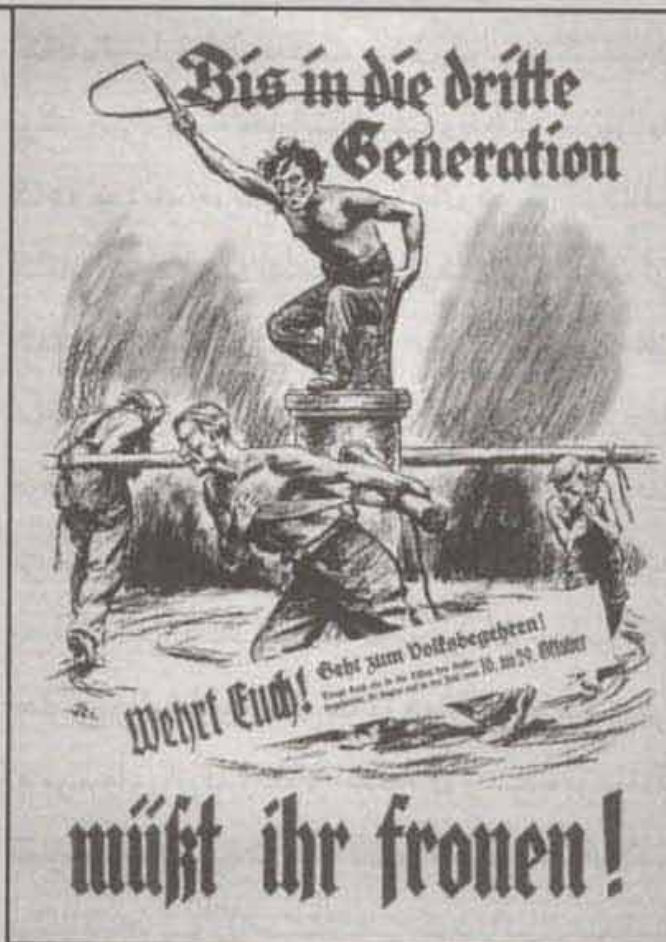
هیتلر فوراً این فرصت طلایی را غنیمت شمرد و بلافاصله دست به کار شد تا نهایت استفاده از آن را ببرد. ظرف سه سال آینده، اقتصاد آلمان از رشد اندکی برخوردار شده بود: خرده فروشی و دستمزدها رو به افزایش بود، و بیکاری به حد قابل اداره‌ی ۶۵۰۰۰۰ نفر رسیده بود. اگرچه پیامهای نفرت بار هیتلر هواخواهان اندکی داشت. او می دید که برنامه‌ی جوان می تواند مملکت را شعله ور کند. بودجه‌ای که او برای برگزاری نخستین همایش ملی لازم داشت با همکاری آلمانیهای محترم و محافظه کار فراهم شده بود همان کسانی که تاکنون او را به عنوان فردی متعصب و بی اعتبار می شمردند.

بزرگترین مشکل هیتلر، بجز کمبود پول، انشعابات درون حزبی بود. در ژانویه ۱۹۲۹، او سازمانی را در حزب تشکیل داده بود که تغییر مسیری آشکار را نشان می داد - سوای زد و خوردهای خیابانی که هدف آن ایجاد انقلاب بود او توجه خود را به رأی و جذب قدرت از طریق آراء انتخاباتی معطوف کرد. او حزب را

از یک نهاد پارلمانی به تشکیلاتی ثابت و جنگی که منطقه‌اش مستقیم به منطقه‌ی انتخاباتی ارتباط داشت مبدل کرد. مرکز توجه این تشکیلات، جوامع روستایی بود. حتی در انتخابات آشفته‌ی ۱۹۲۸، نازیها به خوبی تشکیلات خود را اداره کرده بودند. موفقیت اشتراک‌طلبان در بازگرداندن آلمان به جامعه‌ی جهانی به کشاورزی آلمان لطمه زده بود. ثابت شدن ارزش مارک، سیل مواد غذایی را به آلمان سرازیر کرده بود. در نتیجه تولید محصولات کشاورزی داخلی ضربه‌ی سختی خورده بود و باعث تعطیل شدن مزارع شده بود. تغییراتی که هیتلر ایجاد کرده اعتبار سیاسی حزب را بالا برده بود و قدرت اس.آ را که هنوز اعتقاد داشت می‌تواند از طریق انقلاب حکومت را تغییر دهد، کاهش داده بود.

انشعاب دیگری هم در سازمان سیاسی اتفاق افتاده بود. هیتلر شاخه‌ی جنوبی، باواریایی حزب را مهار کرده بود. ولی گریگور و اوتو اشتراسر در برلین به مرتبه‌ای از قدرت و استقلال رسیده بودند که برای هیتلر دردناک بود. گریگور نماینده‌ی پیشوا در حزب و رئیس تشکیلات بود. در حالی که اوتو روزنامه‌ی پرنفوذ حزب را منتشر می‌کرد. این موضوع بخصوص برای هیتلر بسیار خطرناک بود زیرا عقاید اوتو درباره‌ی ناسیونال سوسیالیسم کاملاً با نظریات هیتلر تفاوت داشت؛ آنها بیشتر بر مفاهیم سنتی سوسیالیسم تأکید داشتند و کارگران را تا مرحله‌ی قهرمانی بالا می‌بردند. این کج‌روی یکی از دلایلی بود که باعث می‌شد کمک‌های صاحبان صنعت به حزب کم باشد. انشعاب اشتراسر هرگونه اتحاد با اشرافیت پولدار را منع می‌کرد.

هنگامی که هیتلر آماده شد، چنان با شتاب دست به کار شد که نه اشتراسر و نه افراد اس.آ فرصت اعتراض پیدا نکردند. او توافق کرد که به هوگنبرگ بپیوندد و از امپراتوری ارتباطاتی‌اش استفاده کند. پول ملی‌گرایان را بگیرد اما تأکید کرد که در تبلیغات خود استقلال کامل داشته باشد. هوگنبرگ کسی را می‌خواست که زرخرید او باشد، اما در مورد هیتلر وضع فرق می‌کرد و او پذیرفت. در مرحله‌ی



کارگران زیر ضربه‌های شلاق یک استثمارگر، مجبور به چرخاندن چرخ هستند. «شما و فرزندانشان و نواده‌هایتان هم مجبور به زحمت کشیدن هستید.» این شعار مردم را دعوت می‌کرد که با برنامه‌ی جوان مخالفت کنند تا زبیا این پیمان را زنجیری بر پیکر چرخ اقتصادی آلمان می‌دانستند.

بعد هیتلر گریگور اشتراسر را به ریاست کمیته‌ی اقتصادی گماشت، مقامی که اشتراسر را از چون و چرا درباره‌ی اتحاد هیتلر بازداشت. همه چیز این اتحاد جدید با خوش اقبالی محض برای هیتلر همراه بود. در همان هنگامی که کنفرانس هاگ کار خود را بر روی برنامه‌ی جوان به اتمام رسانید. نازیها یک کنگره‌ی حزبی در نورمبرگ برپا کردند. که اولین کنگره در سال ۱۹۲۷ بود کنفرانس قبلی، کاملاً عادی و معمولی بود. این یکی می‌باید متفاوت باشد. هیتلر چندین ماه به تشکیلات سیاسی اصرار می‌کرد تا سرمایه‌ی بیشتری جمع‌آوری کنند. از نتیجه رویداد ۱۹۲۹، بسیار دست و دلبازانه برگزار

شد، بیشترین تعداد تماشاگر در آن حضور داشتند و بسیار تأثیرگذار بود. بهترین سخنرانان حزب، سخنرانیهای آتشینی ایراد کردند، نقطه‌ی اوج سخنرانیها را خود هیتلر اجرا کرد. ۶۰,۰۰۰ نفر از یونیفرم پوشان راهپیمایی انجام دادند. تعداد زیادی نمایشهای مجلل از حرکات موزون که نورپردازی کاملی داشت اجرا گردید. جماعتی حدود ۱۵۰,۰۰۰ نفر شاهد نمایش باشکوهی از آتش‌بازی بودند و در پایان مراسمی پرشور به افتخار سربازان آلمانی که در جنگ جهانی اول کشته شده بودند اجرا شد. یکی از میهمانهای افتخاری رییس سالن صنایع زغال سنگ آلمان بود که خیلی زود مبدل به یکی از حامیان عمده‌ی حزب نازی شد. فرصت طلبی هیتلر اکنون به نتیجه می‌رسید.

همایش خواستار قانون سه مرحله‌ای شد که به بردگی ملت آلمان خاتمه بخشد. مرحله اول که می‌باید به صورت لایحه به مجلس ارایه شود و آراء ده درصد رأی‌دهندگان را لازم داشت. در رأی‌گیری که ۱۶ اکتبر، یک ماه بعد، انجام شد ۴ میلیون رأی یا ۱۰/۰۲ درصد آراء به دست آمد. این درصد آراء نسبت به ۸۱۰,۰۰۰ رأیی که نازیها در انتخابات قبل به دست آورده بودند، بهبود قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌داد. نخستین مانع از سر راه برداشته شده بود. اما نازیها هنوز نفوذی در رایش‌تاگ نداشتند. وضع ملی‌گرایان هم چندان خوب نبود. دو حزب روی هم، ۸۵ کرسی از ۴۹۱ کرسی قانونی را در اختیار داشتند.

شکست در رایش‌تاگ انجام مرحله‌ی سوم را لازم ساخت. رجوع به همه‌پرسی. اگر اکثریت ۴۰ میلیون واجد شرایط رأی دادن این مهم را تأیید می‌کردند، مبدل به قانون می‌شد. اما همه‌پرسی که در ۲۲ دسامبر انجام شد شکست گنج‌کننده‌ای برای نازیها و حزب ملی‌گرایان بود؛ فقط ۱۴ درصد آراء به نفع آنها بود. قانون ضدبردگی ملت آلمان مقوله‌ی مرده‌ای بود. هیتلر باران تحقیر را نثار هوگنبرگ، متحد خود کرد. او بورژوازی ملی را به دلیل عدم موفقیت در کسب حمایت توده‌ها ملامت می‌کرد. اما مراقب بود رابطه‌ی جدید خود را با رهبران تجاری آلمان قطع نکند.



گروههای توفان از راینلند در خیابانهای قرون وسطایی شهر نورمبرگ رژه می‌روند تا در کنگره‌ی حزب نازی شرکت کنند. هدف اصلی بنا به گفته‌ی هیتلر آن بود که «جنبش توده‌ای جوانان بتواند روزی آنچه را باعث نابودی آلمان شده بود نابود کند».

هیتلر با جدا شدن سریع از هوگنبرگ سعی کرد از داغ شکست بگریزد و رویدادهای فاجعه بار اقتصادی بزودی مقولات مهم تری را پیش روی او قرار داد. ناامیدی در میان ملت آلمان بیشتر می شد؛ بازار سهام نیویورک در ماه اکتبر سقوط کرد و بانکهای آمریکایی از بانکهای آلمانی درخواست کردند تا وامهای خود را پس دهند؛ سرمایه گذاری مجددی صورت نمی گرفت و تجارت بین المللی ورشکسته شده بود. هرچه اوضاع بدتر می شد اعمال نازیها بیشتر صدا می کرد و به لطف روزنامه های هوگنبرگ، هیتلر برای میلیونها آلمانی که نام او را قبلاً نشنیده بودند، نامی آشنا شد. صندوقهای حزب پر شد از جوهاتی که تاجران خرده پا و اعضا جدید که هیتلر را بهتر از هوگنبرگ می دانستند، واریز کرده بودند.

اگرچه همه پرسی با شکست روبرو شد، نازیها در انتخابات محلی پیروز شدند. آنها شهرداری در کومبرگ، باواریا منصوب کردند و نخستین عضو کابینه ی خود را به زور منصوب کردند که ویلهلم فریک^۱ نام داشت و وزیر امور داخلی تورینگیا بود. فریک که برای اداره ی پلیس مونیخ کار می کرد - و رئیس بخش جنایی و سیاسی آن بود - نازی متعصبی محسوب می شد. او در کودتای آجوفروشی مونیخ هم شرکت کرده بود و کارش جاسوسی افسران حزبی بود. خود او شخصاً آدم بی بو و خاصیتی بود، اما به دلیل منزلت وزارت، یکی از نازیهای با نفوذ شده بود.

با شروع سال ۱۹۳۰، اقتصاد ملی می رفت تا از هم بپاشد و حزب ملی از این وضع سود می برد. حزب اکنون ۱۰۰،۰۰۰ عضو داشت، حدود سی درصد بیشتر از سال ۱۹۲۸. اعضای جدید تهیدست نبودند اما به شدت می ترسیدند که پاشیدگی اقتصادی در آینده ی نزدیک گریبان آنها را هم بگیرد. آنها با اشتیاق هزینه های جدید حزب را به گردن می گرفتند.

پولهای فراوانی که به حساب حزب ریخته می شد هیتلر را بر آن داشت تا مقر حزب را به قصر زیبای بارلو، اقامتگاهی مجلل مشرف بر میدان کونیگ پلاتز^۱، منتقل کند. او آنجا را ساختمان قهوه‌ای نام نهاد و با اشتیاق به آراستن دفتر کار خود و تالار معروف سنا با مبلمانی از چرم قرمز که نشان عقاب نازیها را داشت، مشغول شد. او تصویر بزرگی از خود به همراه این عبارت «هیچ چیز در این

نهضت اتفاق نمی افتد مگر آن که من خواسته باشم.» در اتاقش نصب کرده بود.

نقاشی بزرگی از فردریک کبیر^۲ و اتوفن بیسمارک^۳ و بنیتو موسولینی هم به چشم می خورد. او از این دفتر کار که خرج زیادی برای آن شده بود به ندرت استفاده می کرد و ترجیح می داد با ستایش کنندگانش در زیرزمین ساختمان ملاقات کند. در همان زمان، او به اقامتگاهی نه اتاقه و بسیار مجلل در خیابان مونیخ اسباب کشی کرد.



خانه‌ی قهوه‌ای حزب نازی مقر خود را به خیابان برابن در مونیخ منتقل کرد. این خانه با حمایت مالی صاحبان صنایع راین‌لند خریداری شد و با نظارت هیتلر تغییراتی در آن ایجاد شد.

1. Konig Platz

۲. Frederick the Great: (۱۷۴۰-۱۷۸۶) پادشاه هندوست آلمان که چندین جنگ بزرگ در زمان سلطنت او اتفاق افتاد و دست به اصلاحات بزرگ اجتماعی زد. ولتر فیلسوف معروف فرانسوی مدتی در قصر او زندگی می کرد.

۳. Auto von Bismrk: صدراعظم آلمان در قرن نوزدهم. وحدت ایالات از هم گسیخته‌ی آلمان را با جنگ تأمین کرد و با صلح استوار ساخت و قوانین اصلاحی زیادی برای بهبود معیشت و زندگی مردم وضع کرد.

اما این پیروزیهای کوچک حزبی از فشارهای سیاسی درون حزب نکاست. در حقیقت هرچه پیشرفت هیتلر بیشتر می شد خطر نارضایتیهای درون حزبی هم بیشتر بود. او بر حزبی فاقد وفاداری فرمان می راند اما تلاش می کرد پیوندهای خود با طبقه ی متوسط را نزدیکتر کند و روابط نزدیکتری با نخبگان ثروتمند داشته باشد. او بر مستی آدمکش فرمان می راند که می خواستند جمهوری را زیر ضربات مشت و لگد خرد کنند. اما هیتلر می دانست که اگر جنگجویان خیابانی زیاده روی کنند، پلیس و ارتش آنها را نابود می کنند و او مصمم بود از تقدیری نظیر کودتای ناقص مونیخ بپرهیزد. هیتلر که رودرروی این تفاوت های سازش ناپذیر درون حزبی قرار گرفته بود سعی می کرد طرف برنده باشد. در بهار ۱۹۳۰، نطق های آتشین او عموم را به هیجان می آورد. اما در فقدان انتخابات و مخالفت جدی با رایش تاگ صدای او به تنهایی نمی توانست کاری علیه جمهوری وایمار انجام دهد. بنابراین هیتلر دوباره گروه های توفان را به خیابانها گسیل کرد تا با کمونیستها، یهودیان و احزاب رقیب بجنگند. هدف او آن بود که با استفاده از خشونت و خطر انقلاب، حکومت را بی اعتبار و فلج کند. تلاش اصلی برای تبلیغات بود. پیراهن قهوه ایها بجز مواردی که از همایش حزبی حفاظت می کردند یا به گردهمایی مخالفان حمله می بردند، نه برای وسعت بخشیدن به منطقه ی خود می جنگیدند و نه برتری تاکتیکی، هدف اصلی آنها نمایش بود. هدف از دعواهای مکرر خیابانی آن بود که مردم آنها را در حال دعوا ببینند. به گفته ی فرماندهی جدید اس. آ سروان پففر فن سالمون، «اگر همه ی گروه های مردم بر طبق برنامه ای منظم، جان و روح و زندگی خود را به دلیلی فدا کنند، آن دلیل می باید بزرگ و حقیقی باشد.»

حالا که سرخوردگی و بی ثباتی زندگی آلمانیها بیشتر شده بود به خدمت گرفتن گردن کلفت هایی که آماده شکستن سر مردم بودند آسانتر بود. مشکل این



برگزاری جلسه‌ای در زیرزمین ساختمان قهوه‌ای، هیتلر با پیراهن قهوه‌ایها دیدار می‌کند تا از وفاداری مردان اس.آ به خود مطمئن شود. او در عین حال برای رسیدن به قدرت از راههای قانونی نیز سود می‌برد.

بود که آنها را از شروع جنگ داخلی بازدارند. گروههای توفان خود را همچون سربازانی می‌دیدند که پیروزی نهایی برای حزب نازی را به چنگ می‌آوردند. آنها انتظار داشتند ارتش را شکست دهند و سپس خود، ارتش آلمان شوند. عده‌ی کمی می‌دانستند که هیتلر هیچ‌گاه قصد نداشت اجازه دهد چنین رویارویی اتفاق بیفتد. او قصد داشت عضلات مردان اس.آ را در جایی که لازم بود. ترس و سردرگمی بیافریند به کار گیرد و بعد آنها را خلع سلاح کند. در بهار ۱۹۳۰، ترس و سردرگمی مردم کالاهایی بودند که هیتلر با آنها تجارت می‌کرد. افسار گروههای توفان را هم شل کرده بود و این سؤال را برجا گذاشته بود که چگونه می‌تواند آنها را دوباره مهار کند.

خشونت‌های خیابانی دوباره مملکت را گرفته بود و مانند غباری شیطانی سراسر شهرها و دهکده‌ها را می‌روید و پیش می‌رفت. تبلیغات چپ حزب نازی، ژوزف گوبلز مهارت بی‌چون و چرای خود را در به هیجان آوردن جنگجویان خیابانی به کار می‌گرفت. یکی از استادانه‌ترین نمایش‌های او با مرگ جوان بیست و دو ساله‌ای به نام هورست وسل اجرا شد. این جوان پسر یک مبلغ مذهبی بود که با یک روسپی سابق در محلات بدنام برلین زندگی می‌کرد. مرد جوان؛ یک نازی بود که بعلت رقابت بر سر این زن توسط رقیب کشته شد. قاتل، از قضا یک کمونیست بود. گوبلز این قتل عشقی را مبدل به یک ترور سیاسی کرد و مقتول مبدل شد به شهیدی از حزب نازی. سرودی که خود این جوان سروده بود به سرود رسمی حزب و با نام «آهنگ هورست وسل» مبدل گردید.

افراد اس.آ دقیقاً همان چیزی را انجام می‌دادند که هیتلر می‌خواست - نشان دادن بی‌لیاقتی حکومت وایمار و قدرت نازیها. اما در هر چرخش، این تهدید وجود داشت که اوضاع از اختیار حزب خارج شود. حکومت که نگران شده بود شدت عمل به خرج داد. در ژوین ۱۹۳۰ ایالات باواریا و پروس پوشیدن پیراهن قهوه‌ای را ممنوع کردند. در واکنش، اعضا اس.آ پیراهنهای سفید بر تن کردند یا اصلاً پیراهن به تن نمی‌کردند. مقامات ایالت پروس از این هم پیشتر رفتند و پیوستن کارمندان رسمی به احزاب نازی یا کمونیست را ممنوع اعلام کردند.

از این به بعد افراد اس.آ دست به خشونت بیشتری زدند و حکومت هم سخت‌گیری را بیشتر کرد. در حزب نازی بناگاه شکاف افتاد. شاخه‌ی سوسیالیست حزب تحت فرماندهی اشتراسر و شاخه‌ی راست‌گرای حزب تحت فرماندهی هیتلر. گریگور اشتراسر به مونیخ احضار شد تا به سمت برنامه‌ریز اصلی حزب منصوب شود، اما برادر او اوتو در برلین بود، جایی که روزنامه‌های متعددی، از جمله روزنامه‌ی نازیها برای شمال آلمان را منتشر می‌کرد. در آپریل ۱۹۳۰، تمام روزنامه‌های اوتو اشتراسر بوق تبلیغاتی



رنگ علایم روی یقه، منطقه را مشخص می‌کرد. برگ بلوط به افراد زیر دست و برگ افرا به افراد بالادست تعلق داشت.

برچسبهایی که روی یقه‌ی افراد اس.آ چسبانده می‌شد واحد افراد را مشخص می‌کرد.

برچسبهای بالا نشان‌دهنده‌ی گروه سوار، (چپ)، هوایی (مرکز)، و پیاده‌نظام است. گروهان ۲۸ از هنگ

۱۵۸

این نشان در ۱۹۳۳ به کسانی داده شد که در کودتای ۱۹۲۳ مونیخ شرکت داشتند.



این یکی از بالاترین نشانهای حزبی محسوب می‌شد.



این نشان در ۱۹۳۹ پاداشی رسمی محسوب می‌شد.



شرکت‌کنندگان در راهپیمایی ۱۹۲۹ نورمبرگ این نشان را دریافت کردند.

زینت آلات گردانهای رزمی

در ۱۹۲۳، فرماندهی اس.آ که در اطیش سفر می‌کرد متوجه شد در زیرزمین یکی از مقرهای حزب نازی مقدار زیادی لباسهای صحرایی ارتش آلمان از جنگ جهانی اول به جا مانده است. اگرچه هیتلر از رنگ قهوه‌ای بدش می‌آمد، اما قیمت این پیراهنها بسیار ارزان بود و حزب همه‌ی آنها را یکجا خرید تا لباس متحدالشکل گروههای توفان شود. پیراهن قهوه‌ای علامت تجارتي حزب نازی تا اوایل ۱۹۳۰ شد.

هنگامی که اس.آ تعداد هوادارانش را افزایش داد تغییراتی در این لباسها لازم شد تا گردان، گروهان دسته و واحد در هر منطقه مشخص شود. افراد اس.آ با تقلید از ارتش برای واحدهای هوایی، دریایی و کوهنورد نشانها و علائم مختلفی درست کردند. این علائم بر روی یقه‌ی پیراهن نصب می‌شد. بعدها نشانهایی برای شرکت در رویدادها و مراسم مختلف هم درست شد.

رهبران اس.آ بخوبی از اهمیت ارزش نشانها و تأثیر آن بر افراد عادی آگاهی داشتند. دفترچه مقررات سال ۱۹۲۶ چنین اظهار داشته بود، «تعداد زیادی مرد منضبط با لباسهای یک‌شکل، هنگامی که با هم گام برمی‌دارند عمیقاً بر هر آلمانی اثر می‌گذارند، با قلبش سخن می‌گویند و بهتر از هر نوشته یا کلامی بر او تأثیر دارند.»



شارفوه‌ر یا گروهبان ستاد از هنگ ۸۸ که در هسن اقامت داشت این پیراهن و کلاه را به تن می‌کرد. لباس نظامی سمت راست به گروهبان رسته‌ی مهندسی در برلین تعلق داشت.

اتحادیه‌های تجاری ایالت ساکسونی شدند که اعتصابی عمومی به راه انداخته بودند.

هیتلر ناچار بود دست به عمل بزند، اگر از اوتو اشتراسر حمایت می‌کرد، ممکن بود حمایت تجار محافظه‌کار را از دست بدهد. اما عدم حمایت از اشتراسر ممکن بود خطر شکاف عمیق حزبی را در پی داشته باشد به مدت یک ماه او در تردید بود و به دنبال راه فراری می‌گشت و چون راهی پیدا نکرد در ۲۱ می به برلین رفت و با اشتراسر در جلسه‌ای که به مدت دو روز طول کشید رودررو شد. هیتلر سعی کرد به هر طریق ممکن، از طریق بحث درباره‌ی مقولات گوناگون، تمسک به وفاداری حزبی، وعده برای پاداش و تهدید او را به اطاعت وادارد. اما هیتلر در مواجهه با مردی بود که به اندازه‌ی خود او لجوج بود. اشتراسر اعتقاد داشت که هیتلر به آرمانهای حزب نازی خیانت کرده است. هیتلر در یک لحظه نعره کشید. «من هرگز دچار اشتباه نمی‌شوم. هر یک از کلمات من تاریخی است.» از آن جا که اشتراسر متمرّد بود اعتنایی به سخنان هیتلر نکرد.

هیتلر به شهر مونیخ بازگشت در حالی که برای انشعاب حزب راه‌حلی پیدا نکرده بود. یک ماه دیگر هم در تردید باقی ماند. در پایان ژوین او دست به عمل زد. عملی غیرمستقیم. او به گوبلز دستور داد که حزب را از «تمام آشغالها و اراذل بی‌ریشه و سخنگویان بلشویک» پاکسازی کند. گوبلز بلافاصله مقصود هیتلر را فهمید و دستور اخراج اشتراسر را داد. اوتو اشتراسر بعد از تلاش اندکی که برای تعقیب هدفهای سوسیالیستی خود از طریق حزب نازی که خود تأسیس کرده بود، نمود پی کار خود رفت و از صحنه‌ی اجتماع کنار کشید.

قبل از آن که لطمه‌های اشتراسر به حزب جبران شود و فشار حزب و افراد گروه اس. آ. کاهش یابد، بخت و اقبال پیروزی را نصیب نازیها کرد: جمهوری وایمار فروپاشی نهایی خود را آغاز کرد.

در ماه مارس ۱۹۳۰، اندکی بعد از تصویب برنامه جوان، مجلس رایشستاگ دچار تفرقه شد و از حمایت برنامه هرمان مولر رییس دولت آلمان مبنی بر پرداخت حقوق به بیکاران خودداری کرد. مولر که نتوانست راه حلی پیدا کند استعفا داد. ناامیدی او در حد گسترده به مردم سرایت کرد. دولت آلمان بعد از وقوع جنگ جهانی اول و پاشیده شدن بساط سلطنت دچار مصیبت احزاب متزلزل شده بود. حکومت ائتلافی مولر، در دوره‌ی ده‌ساله‌ی جمهوری، هفدهمین دولت بود. تعداد احزاب زیاد بود و هیچ‌یک از آنها بر سر مسایل میهنی کوتاه نمی‌آمدند و همین باعث می‌شد که در رایشتاگ به سر و کله‌ی هم بزنند و از ائتلاف بر سر کوچک‌ترین مسایل عاجز بمانند. رییس‌جمهور، هیندنبورگ و ارتش فاصله‌ای نمایشی با سیاست گرفته بودند و این البته بنابر مفاد قانون اساسی بود. اما حالا خطر فلج کامل دولت در میان بود و تغییری اساسی را ایجاب می‌کرد.

ابزار مهم این تغییر افسر ارتشی به نام کورت شلایشر^۱ بود. او در اصل ژنرال چهل و هشت ساله بود که از ۱۹۰۰ وارد خدمت شده و در هنگ هیندنبورگ به عنوان سرباز پیاده‌ی گروهان سوم، به خدمت گرفته و سپس دوست مادام‌العمر اسکار فن هیندنبورگ پسر رییس‌جمهور آینده شده بود. شلایشر در جنگ نقش مهمی بر عهده نداشت ولی بسیاری از مردم را با حضور ذهن، رفتار مؤدبانه و داشتن موهبت دیپلماسی تحت تأثیر قرار داده بود. او نمی‌توانست از سیاست اجتناب کند، گرچه به عنوان افسر ارتش می‌باید وارد سیاست نشود اما سیاست برای او مانند تنفس بود. در ۱۹۲۹، افسر مافوق شلایشر، ژنرال ویلهلم گرونر، وزیر دفاع به او این فرصت را داد تا در سیاست آلمان، نقشی پشت پرده را بر عهده بگیرد و رابط میان ارتش و حکومت شود.

شلایشر با اشتیاق این شغل را پذیرفت. ابتدا خشنود بود به این‌که به

دوستانش ترفیع دهد و دشمنانش را ضایع کند. برای مثال، او باعث شد ژنرال ورنر فن بلومبرگ^۱ از مقام خود برکنار شود و ژنرال کورت فن هامرشتاین^۲ به مقام معاونت فرماندهی ارتش آلمان برسد. در ۱۹۳۰ دامنه‌ی فعالیت شلایشر وسیع‌تر شد. او پیشنهاد کرد که هیندنبورگ هم درگیر سیاست مجلس شود و رئیس بعدی را خود انتخاب کند.

هدف اصلی این بود تا رئیس مجلس رایشتاگ را که از نظر سیاسی ناتوان بود برکنار کنند و به جای او ریسی بگمارند که با قدرت مجلس را اداره کند و نیازی به حمایت ائتلاف پارلمان نداشته باشد. اگر اختلاف مابین احزاب شدید و نیاز به رأی اکثریت پیدا می‌شد، رئیس مجلس به رئیس جمهور متوسل می‌گردید تا اصل ۴۸ قانون اساسی وایمار را اجرا کنند، ماده‌ای که به رئیس جمهور اجازه می‌داد حقوق شهروندان برای رأی‌گیری را تعلیق کند و برحسب قانون اضطراری اختیار امور را در دست بگیرد.

این برنامه مورد توجه هیندنبورگ پیر که به شدت از اختلاف نمایندگان و عدم توجه آنها به مصالح ملی رنج می‌برد قرار گرفت. مردی که شلایشر پیشنهاد کرده بود مورد تأیید ارتش بود. او هاینریش برونینگ^۳ رهبر حزب مرکزی کاتولیک بود، قهرمان جنگ و مردی با وطن‌پرستی بی‌چون و چرا. هیندنبورگ که امیدوار بود او کشور را نجات دهد. — و شلایشر حسابگر هم او را تشویق می‌کرد — با این برنامه موافقت کرد. در ۲۷ مارس ۱۹۳۰ برونینگ رئیس مجلس شد.

این کار، اشتباه محاسبه تاریخی بود. سه ماه بعد از آن که او قدرت را در دست گرفت، برونینگ نتوانست یک برنامه‌ی اقتصادی را به تصویب مجلس برساند بنابراین از فرمولی که بر سر آن توافق کرده بودند پیروی کرد. او از هیندنبورگ خواست تا از قانون اضطراری استفاده کند، اما وقتی هیندنبورگ موافقت کرد،

1. Werner Von Blomberg

2. Kurt von Hammerstein

3. Heinrich Brüning



هورست وسل با مشت‌های گره کرده و عزمی راسخ روی جلد دفتر نت سرود «هورست وسل» دیده می‌شود. او عنوان شهید گروه اس.آ را پیدا کرد. در شعر او چنین آمده که «پرچم هیبتر بلامنازع در امتزاز خواهد بود».

خلق حماسی هورست وسل

در ۱۴ ژوئن ۱۹۳۰، رهبر بیست و دو ساله‌ی یکی از گروه‌های اس.آ به نام هورست وسل به دست یک کمونیست در آپارتمان خود به شدت زخمی شد. این کمونیست از قضا رقیب عشقی او هم بود. این تسویه حساب معمولی کمی فراتر از منازعات معمولی میان کمونیست‌ها و نازی‌ها رفت و سراسر شهرهای آلمان را گرفت. هورست وسل آهنگی به نام «پرچم‌ها را بالا ببرید»^۱ سروده بود. این سرود در رثای افراد اس.آ بود که جان خود را فدای ملت می‌کردند! وسل سه ماه قبل از زخمی شدن این سرود را به روزنامه‌ی حزب نازی «درانگریف» داده بود. سرود، چشم سردبیر روزنامه ژوزف گوبلز را گرفت. وقتی گوبلز از سرنوشت او باخبر شد تصمیم گرفت در بوق تبلیغاتی خود بدمد و از وسل یک شهید بسازد. گوبلز ارنل خیابانی را به مرحله‌ی قدیسان سوسیالیست رساند و در یکی از همایش‌های حزبی این سرود را اجرا کرد و دستور داد تشییع جنازه‌ی باشکوهی برای وسل برگزار کنند. کمونیست‌ها در مقام مقابله برآمدند و در بیرون قبرستان تظاهراتی به راه انداختند. در قبرستان گوبلز شروع به خواندن نام افراد اس.آ کرد. وقتی به نام وسل رسید همه یک صدا فریاد برآوردند «حاضر».

بعدها این سرود، رسماً به عنوان سرود رسمی حزب معرفی شد و در ردیف سرود «آلمان فراتر از همه» قرار گرفت.

1. Die Fahne hoch

رایشتاگ درخواست کرد تا تصویب‌نامه پس گرفته شود. اگر به جای برونینگ شخص دیگری بود با سختگیری کمتر، ممکن بود این درخواست را نادیده بگیرد، اما برونینگ خود را مجبور دید به مردم رجوع کند. او رایشتاگ را منحل کرد و برای انتخاب تاریخ ۱۴ سپتامبر را معین کرد. وجدان پاک او باعث شد سرنوشت دموکراسی آلمان به پایان برسد.

یکبار دیگر هیتلر فرصتی بی نظیر را پیش روی خود دید و تقلا کرد آن را به چنگ آورد. زمان انتخابات برای او فرصتی طلایی بود. او حزب خود را سازماندهی کرده بود، از دست یکی از اشراسرها خلاص شده بود، منابع مالی جدیدی پیدا کرده بود و به مقر جدید حزبی نقل مکان کرده بود. وضعیت اقتصادی، هم‌چنان برای مردم نگران‌کننده بود و هیتلر بیش از همیشه خیانتکاران و ایماار و یهودیان را مسبب این امر می‌دانست. موفقیت در انتخابات محلی و ایالتی و همایشهایی که بر علیه برنامه‌های اقتصادی برپا می‌کرد او را مصمم‌تر کرده بود - شکست در همه‌پرسی اکنون مسأله‌ی بی‌اهمیتی بود که آن را به گردن هوگنبرگ می‌انداخت. هیتلر مطمئن بود که می‌تواند نازیها را به درجه‌ی ده حزب اول رایشتاگ برساند. اما به محض آن‌که نخستین گامها را در برنامه‌های انتخاباتی برداشت، آثار شکست آشکار شد.

در ماه اوت ۱۹۳۰ شاخه‌ی اس.آ در برلین بر سر عدم پرداخت دستمزد سر به شورش برداشت. یکی از افراد گروه اس.آ در کمال استیصال به گریگور اشراسر نوشت که تا به حال سی بار دستگیر شده و هشت بار به جرم «حمله و زد و خورد، مقاومت در برابر افسران پلیس، و اعمالی از این دست که برای نازیها عادی است.» محکوم شده است. او نوشت در طی این اعمال حداقل بیست بار زخمی شده است. «من پشت سر، روی شانه‌ی چپ، روی لب زیرین، گونه‌ی راست، طرف چپ لب بالا، بازوی راستم، زخم چاقو دارم.» برای همه‌ی اینها او نه درخواست پول کرده بود و نه یک پیشیز نصیبش شده بود. او ارثیه‌ی خود را تماماً خرج کرده و به خاک سیاه نشسته بود.

در زیر چنین مسایل مهمی هم قضیه‌ی قدرت نهفته بود. در تمام این سالها، اس.آ خود را ابزار انقلاب آلمان می‌شمرد. در دیدگاه او نقش سیاستمداران، در برابر نیروی جسمانی مردان مصمم، ناچیز شمرده می‌شد. معه‌ذا اس.آ تصور می‌کرد از او قدردانی لازم نشده است. درخواستهای اس.آ برای به رسمیت شناخته شدن در رایش‌تاک و برای افزایش آموزشها، ناشنیده گرفته می‌شد. این نوشته‌ی یکی از اعضاء گروه پیراهن قهوه‌ایهاست. «تا آن جا که به تشکیلات سیاسی ربط دارد، اس.آ فقط برای مردن آفریده شده.»

افراد اس.آ از مدت‌ها قبل یاد گرفته بودند که مسایل را با قدرت مشت و لگد حل کنند و مقابله با حزب خودی از این قانون مستثنی نبود. در پایان ماه اوت، آنها به ستاد حزب نازی در برلین یورش بردند و بعد از زد و خوردی خونین با گارد مخصوص هیتلر، هرچه در ساختمان بود ویران کردند. گوبلز، در کمال دستپاچگی ناچار شد از پلیس محلی برای بیرون کردن آنها



ژنرال، کورت فن شلاشر در لباس شخصی، رفتاری ماکیاوولوار در پیش گرفته بود. وزیر دفاع، او را در ۱۹۲۹ مشاور خود کرد و به او لقب «کاردینال سیاست‌پیشه» را داده بود.

از ساختمان، کمک بخواهد.

هیتلر، سرآسیمه به برلین بازگشت. در طی شبی طولانی او از یک آجوفروشی به آجوفروشی دیگری رفت و بر سر میز افراد اس.آ نشست تا التماس و گریه کند، و تمام این واقعه را به گردن مقامات حزبی که میان او و قهرمانان مورد علاقه‌اش فاصله انداخته بودند، بیندازد. او تمام قدرت مسحورکننده‌ی سخنوری‌اش را به کار گرفت تا از پیروزیهای گروه اس.آ تمجید کند و به یاد آنها بیاورد تا کجا همراه هم بوده‌اند.



رئیس دولت هاینریش برونینگ (دست روی چانه) با اعضای کابینه‌ی خود در باغ نخست‌وزیری جلسه دارد. تابستان ۱۹۳۰ است. سیاستهای برونینگ مبنی بر صرفه‌جویی اقتصادی نازیها را واداشت به او لقب رئیس دولت گرسنگی بدهند.

اما هیتلر فقط به قدرت بیان خود تکیه نکرد. او قول داد که وضع مالی آنها را بهبود بخشد. برای این کار، ارزیابی کلی در تمام حزب انجام داد. مردان بریده از حزب یکی بعد از دیگر به آغوش آن بازگشتند. هیتلر خسته و از نفس افتاده به مونیخ بازگشت، چند روز صبر کرد. بعد دستور بازنشستگی فرمانده اس.آ، پففر را صادر کرد و خود را به عنوان فرمانده اس.آ منصوب کرد. اما برای آن که شرایط احتیاط را به جا آورده باشد لازم دانست که هر یک از افراد اس.آ به او سوگند بی چون و چرای وفاداری ادا کنند.

با آرام گرفتن این شورش، هیتلر، به موضوع انتخابات بازگشت. همایشی که او برگزار کرد شاهکار تبلیغات بود. برنامه ریزان نازی هر دیواری را که در شهر بود با پوسترها و شعارهای تبلیغاتی پوشاندند، کنسرت های موسیقی متعددی برگزار کردند، گردش های صحرایی ترتیب دادند و گردهمایی های در فضای باز تا شهروندان ناامید را به دامن حزب بکشاند. سخنرانانی که از ۲۰۰۰ مدرسه ی تبلیغاتی حزب فارغ التحصیل شده بودند در گردهمایی های کوچک به سخنرانی پرداختند، رهبران برجسته ی حزب مانند گوبلز و گورینگ در گردهمایی های بزرگ سخنرانی کردند؛ و پیشوا خودش، که در طول این همایش دایم در حال سفر بود، سراسر آلمان را پیمود در حدود بیست همایش (ظرف شش هفته) شرکت کرد.

نازیها هیچ برنامه ای برای زدودن ناامیدی از اندیشه ی مردم و پیشرفت آلمان ارایه ندادند. هیتلر و همکارانش فقط به متهم کردن کمونیستها، سیاستمداران فاسد، و نیروهای سرمایه داری متفقین بسنده کردند. این انتقاد تلخ که گوبلز آن را علیه مأموران حکومت نوشته در نوع خود نمونه است: «این پس مانده ها را بیرون بیندازید! نقاب را از پوزه ی آنها برکنید! یقه ی آنها را بگیرید و به شکم چاقشان در روز ۱۴ سپتامبر لگد بزنید و آنها را با طبل و شیپور از معبد بیرون کنید»^۱.

۱. اشاره است به بیرون کردن صرافان یهودی به دست حضرت عیسا از کنیسه ی مقدس.



دو نفر از اعضای جوان گروه توفان، پوستر هیتلر را بر دیوار می‌چسبانند. نازیها ادعا می‌کردند که جلو واردات مواد کشاورزی را می‌گیرند و به کشاورزان وام می‌دهند تا شرایط کشت و زرع را بهتر کنند.

قضيه فقط به اين کلمات شريانه ختم نمی‌شد. در سال ۱۹۳۰ نزديک به ۶۰,۰۰۰ گردهمایی سياسی فقط در پروس برگزار شد. تعداد کمی از اين گردهمايها به خشونت منجر نشد. بر طبق گزارش پليس، منازعات يا به دست افراد اس.آ.و يا کمونيستهای جبهه‌ی جنگجویان سرخ شروع می‌شد. «دعواهای معمولی معمولاً به مرگ یکی از طرفين منجر می‌شد.» ريس پليس برلين بعدها نوشت. «چاقو، پنجه‌بکس و هفت تير، جای بحثهای سياسی را گرفته.»

مخالفان نازيها که از طبقه‌ی متوسط بودند از اين گردهمايها نفرت داشتند. یکی از شاهدان، اين نزاعها را «شور احمقانه» ناميد. سلام شق و ورق نازيها، فرياد «هايل هيتلر» همراه با کوبيدن پاشنه‌ها به هم و استفاده‌ی نمايشی از کلمه‌ی «پيشوا»، همه اينها که در اواخر تابستان ۱۹۳۰ عموميت پيدا کرد، به چشم یک غريبه، پوچ و احمقانه بود. یک طنزنويس درباره‌ی هيتلر نوشت «خود اين مرد اصلاً وجود ندارد، فقط صدایی است که می‌شنويم.» اما پيشوا اطمینان داشت به میان مردم راه پيدا کرده و پيش‌بینی کرد ۵۰ کرسی در رايشتاگ به دست خواهد آورد. واقعيت، هيتلر را هم مانند ديگران گيج کرد. نازيها ۶/۴ ميليون رأی در ۱۴ سپتامبر به دست آوردند. با ۱۰۷ نماينده در رايشتاگ، بناگاه مبدل به دومين حزب نيرومند آلمان شدند. سوسيال دموکراتها با ۱۴۳ کرسی، هنوز بزرگترين آراء را در اختيار داشتند. اما در میان احزاب میانه‌رو موقعيتشان متزلزل شده بود. فقط نازيها و کمونيستها قدرت خود را افزايش دادند. امکان تشکيل دولت ائتلافی بيشتر از همیشه ناممکن می‌نمود.

هيتلر قصد نداشت با استفاده از افزايش قدرت خود در رايشتاگ، به اداره‌ی مملکت بپردازد. «ما بناچار مبدل به یک حزب پارلمانی شده‌ايم» اين سخنان را ده روز بعد از انتخابات در مونیخ بر زبان آورد و افزود، «پيروزی که اخيراً به دست آوردیم چیزی نيست مگر کسب چند سلاح برای مبارزه.» در حالی که اين سخنرانی نشانه‌ی انقلاب مسلحانه تلقی شد، اما هيتلر به وسایل قانونی چسبيده

بود تا قدرت را به دست آورد. از طرفی نمی‌خواست به پرزیدنت هیندنبورگ یا ارتش بهانه‌ای دهد تا بر علیه او وارد اقدام شوند. همان‌طور که رهبر نازی تشخیص داده بود، اکنون فقط ارتش این قدرت را داشت تا او را متوقف کند و روز بعد از سخنرانی در مونیخ او با جسارت حرکت کرد تا حمایت آن را به دست آورد.

افسران ارتش نگران بودند. همه می‌دانستند که سربازان سابق که عضو اس.ا. هستند قصد دارند ارتش را به اختیار خود درآورند. اکنون دیگر این مسأله محرمانه نبود که افراد اس.ا. و اس.اس روی هم‌رفته بالغ بر یکصد هزار نفر می‌شدند و از سربازان آماده خدمت ارتش بیشتر بودند. در همان هنگام سه افسر ارتش به دلیل عضویت در حزب نازی و دعوت همکارانشان برای عضویت به دادگاه فراخوانده شدند. در ۲۳ سپتامبر، این افسران در برابر دادگاه عالی لایپزیگ قرار گرفتند و در ۲۵ سپتامبر وزارت دفاع احضاریه‌ای برای حضور هیتلر در دادگاه فرستاد.

سرنوشت این افسران برای هیتلر مهم نبود. او پیامی برای رهبران ارتش داشت و می‌دانست شهادت او مورد توجه دقیق آنهاست. «هیچ‌یک از ما تمایل نداریم جای ارتش را بگیریم. تنها آرزوی من آن است که کشور و مردم آلمان روحیه‌ی جدیدی پیدا کنند.» او تأکید کرد برای دستیابی به این هدف به زیردستانش تأکید کرده که تنها از راههای قانونی استفاده کنند و کسانی که از این دستور سرپیچی کنند از حزب اخراج می‌شوند. او به عنوان مثال گفت، «اوتو اشتراسر که با فکر انقلاب بازی می‌کرد از حزب اخراج شد.»

هیتلر اعتراض کرد که هر کاری می‌توانسته کرده تا پیراهن قهوه‌ایها «هیچ‌گونه خصلت نظامی به خود نگیرند.» ارتش آلمان نباید درباره‌ی گروههای توفان به خود نگرانی راه دهد. زیرا هدف نهایی آنها حفاظت از حزب نازی است نه رودررویی با حکومت. بعد اضافه کرد حقیقت آن است که آنها در پی تغییر هستند. «من مدت زمانی طولانی سرباز بوده‌ام و می‌دانم برای تشکیلات یک حزب ممکن نیست که با یک ارتش منظم بجنگد.»



نمایندگان نازی در رایشستاگ در سخنرانی یکی از رقیبان با پشت کردن به تریبون اختلال می‌کنند.
ژوزف گوبلز، تبلیغاتچی حزب و رئیس حزب در برلین در وسط سمت راست با لباس روشن دیده
می‌شود.



هر یک از اعضای حزب نازی کارت هویتی مثل این داشت که روی آن نام، نشانی، شغل و تاریخ تولدش نوشته شده بود و رهبر حزب آن را امضا کرده بود. در پایان سال ۱۹۳۱، نیم میلیون آلمانی این کارت را داشتند.

از دو حزب افراطی، ناسیونال سوسیالیستها با شش میلیون رأی هم قدرتمندتر بودند و هم با سرعت رشد می کردند علاوه بر این آنها ملی گرا هم بودند. شلایشر متقاعد شده بود از میان این دو حزب، نازیها کمتر شیطانی هستند و او می تواند با هیتلر معامله کند. او از پشتیبانی ژنرال گروئر، رئیس ضدنازی خود برخوردار بود که هیتلر را «نه دوبار که سه بار به سیخ مشروعیت قانونی بکشد.» شلایشر که مانند همیشه پشت صحنه کار می کرد با روهم و گریگور اشتراسر مکاتبه کرد و خواست که با آنها تماس بیشتری داشته باشد. در

تهدید خیالی حلفیان سرخ

در میان احزاب سیاسی جمهوری وایمار تنها حزب کمونیست آلمان (KPD) از نظر تعداد هواداران می‌توانست با نازیها رقابت کند، اما در به دست آوردن قلب و ذهن توده‌ها حزب کمونیست شکست خورده بود.

ریشه‌ی شکست در شروع کار حزب قرار داشت. در سالهای پرتنش بعد از جنگ شایخه افراطی چپ از حزب سوسیال دمکرات جدا شد. این انشعاب به یکپارچگی جنبش کارگران لطمه زد. به قول یکی از شاهدان، «برای کارگران معمولی بسیار دشوار بود تصمیم بگیرند که از کدام حزب دفاع کنند». همقطاران سابق (KPD) و (SPD) اکنون به دشمنان سرسخت یکدیگر مبدل شده بودند و این در حالی بود که دشمنی مشترک در جناح راستها، آنها را به شدت تهدید می‌کرد.

حزب کمونیست که دستورات عمده‌ی آن از طرف ستاد مرکزی حزب کمونیست روسیه صادر می‌شد حرکتی زیگزاگ را آغاز کرد. گاه در صدد برمی‌آمد که جمهوری را سرنگون کند و گاه در زمره‌ی هواداران حامی حکومت قرار می‌گرفت. با وخامت اوضاع اقتصادی، حزب کمونیست شوروی دستور داد که هدف باید نابودی سوسیال دمکراتها که نماینده واقعی فاشیسم هستند باشد نه نازیها! این تصمیم به معنای خودکشی حزب بود و به نفع نازیها تمام شد.





طرفداران حزب کمونیست در سال ۱۹۳۲ پرچمهای سرخ را در برلین به اشتزاز درآوردند این تظاهرات با دخالت تازیها به آشوب و دخالت پلیس منجر شد.



زبان تظاهرکننده‌ی کمونیست در برلین. سرچشمی که در پشت دیده می‌شود ژنرال هانسن من سیکت فرمانده نازیها در منطقه‌ی ساکسونی را که با کمونیستها برخورد داشت مستقر می‌کند.

پلیس یکی از رهبران کمونیست را در ۱۹۳۱ در آشوب خیابانی دستگیر کرده است. در این تظاهرات دو نفر پلیس به ضرب گلوله از پا درآمدند. فرماندهی پلیس دستور داده بود به کمونیستهای آشوبگر شلیک کنند.



سخنران کمونیستی در ماه می ۱۹۲۳ خطاب به جمعیت فریاد می‌زند. تا این تاریخ بیشتر هواداران مستقل حزب به دستور کمیته‌تون از حزب اخراج شده بودند تا حزبی دلخواه شوروی درست شود.

تظاهرات کمونیستها. روی کامیون نوشته شده: «هیچ‌کس به فریاد ما نخواهد رسید نه کلیسا، نه قیصر و نه دادگاه عالی.» و شعار دیگری چنین می‌گوید: «مذهب قریاک بوده‌هاست.» کمونیستها، هیچ‌گاه بیش از ۱۷ درصد آراء را به دست نیاوردند.



ژانویه ۱۹۳۱ او چراغ سبز دیگری نشان داد و اجازه داد نازیها در ارتش ثبت نام کنند و ارتش در عملیات حساس شهری آنها را به کار گیرد.

هیتلر از این پیشنهاد خوشحال شد. اما ناچار بود به دقت حرکت کند. درست همانطور که اتحاد او با ملی گرایان، سوسیالیستهای حزب را نگران کرده بود هرگونه کنار آمدن با ارتش هم برای افراد اس.ا. ناخوشایند بود. هیتلر که ناچار بود به امتیازات شلایشر روی موافق نشان دهد، در ماه فوریه هرگونه زد و خورد خیابانی را ممنوع کرد.

پیراهن قهوه ایها بلافاصله آغاز به گردنکشی کردند. همین ماه اوت قبل بود که هیتلر خود را با غمهای آنها شریک نشان داد، اما پیراهن قهوه ایها از حسرت این که میوه های موفقیت فقط نصیب فعالان می شود می سوختند و درخواست تصفیه حساب آنها برای مدتی نامعلوم به تعویق افتاده بود. اکنون آنها را محدودتر کرده بودند. هنگامی که گروهی از این ناراضیان تحت فرماندهی سروان سابق پلیس به نام والتر اشتنس نقشه ی شورش دیگری را کشیدند، افراد اس.ا.س هیتلر را قبل از آن که اقدامی انجام شود، باخبر کردند. هیتلر این شورش را با اخراج اشتنس خواباند.

اوضاع اقتصادی آلمان هم چنان رو به وخامت می رفت. قراردادهای تجارت بین الملل کارخانه ها را به تعطیل می کشاند. آنها یا قادر به خرید مواد اولیه نبودند و یا تولیداتشان آن قدر گران بود که مشتریان قادر به خرید نبودند. ظرف شش ماهی که مارس ۱۹۳۱ رسید، بیکاری ۵۰ درصد افزایش پیدا کرد و به ۴/۷۵ میلیون نفر رسید. آلمان در معرض خطر ورشکستگی عمومی بانکها بود. بانکهای خارجی که زمان بازپرداخت وامهایشان رسیده بود، درخواست مطالبات خود را می کردند. کاری که برای بانکهای آلمان که به تازگی موجودی خود را از دست داده بودند ناممکن بود. پس اندازکنندگان آلمانی که می ترسیدند اندوخته ی یک عمر خود را از دست بدهند سعی داشتند قبل از آن که دیر شود

پولهای خود را از بانک خارج کنند. هنگامی که یکی از بزرگترین بانکها، دارمشتاتر آند ناسیونال^۱ در ماه جولای ورشکست شد، دولت ناچار شد همه‌ی بانکها را بطور موقت تعطیل کند.

حکومت برونینگ تقلا می‌کرد تا خود را حلال مشکلات ملتی نشان دهد که در این تنگنای هراسناک قرار گرفته بود. اعتبارات اضطراری باعث بالا رفتن مالیاتها شد، دستمزدها را پایین آورد و دستمزدهای دوران بیکاری را کاهش داد. وزیر امور خارجه‌ی جدید سعی می‌کرد اوضاع تجارت را با از میان برداشتن تعرفه‌های گمرکی بین آلمان و اطریش بهبود بخشد. اما فرانسه مانند همیشه، هراس داشت آلمان دوباره قدرت پیدا کند. این دولت با ادعای این که توافقنامه تخلف آشکار از پیمان ورسای است از ارجای قضیه به دادگاه بین‌المللی جلوگیری کرد و باعث تحقیر برونینگ شد. محرومیت و ترس به حد غیرقابل تحملی رسید. در همه‌ی جامعه این احساس حکمفرما بود که اتفاق وحشتناکی در شرف وقوع است. هنگامی که سفیر بریتانیا بعد از سفر کوتاهی به برلین بازگشت از مشاهده‌ی «تنش عمیقی» که در همه دیده می‌شد تکان خورد.

نازیها بر عکس فکر می‌کردند همه چیز عالی پیش می‌رود. گریگور اشتراسر از سال قبل گفته بود، «هر چیز که منجر به فاجعه‌ای شود برای ما و انقلاب ما موهبت است.» این عقیده ناشی از موفقیت مکرر در کسب آراء بود. در آخرین رأی‌گیری که در هشت منطقه‌ی محلی در ۱۹۳۱ انجام شد، نازیها حد متوسط ۳۵ درصد آراء را کسب کردند. رقم آراء قبلی در همین منطقه ۹/۸ درصد بود. هیتلر در پوست خود نمی‌گنجید: «هیچ‌گاه در زندگی این همه از درون خوشحال و راضی نبوده‌ام. زیرا واقعیتهای سخت چشم میلیونها آلمانی را باز کرده است.» اما حقیقت آن بود که هیتلر و نازیها ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند بر اوضاع تأثیر بگذارند. اکثریت بزرگ رأی‌دهندگان آلمانی هنوز از احزاب و رهبران دیگر

حمایت می‌کردند. زیرا نازیها اگرچه نمایندگانی در رایشتاگ داشتند و نیرویی به حساب می‌آمدند، اما هنوز هیچ‌کار نمی‌توانستند بکنند.

سپس هیتلر بناگاه خود را با دشمنی نیرومند روبرو دید که هیچ‌کاری علیه آن نمی‌توانست بکند. این دشمن مرگ بود. او با زیباروی جوانی طرح دوستی عمیقی را ریخته بود. نام این زیبارو گلی رابال^۱ بود و نصف هیتلر سن داشت. او بیست ساله بود و هیتلر، سی و نه ساله، که رابطه‌ی آنها شروع شد. تابستان ۱۹۲۸ بود. این دختر به نوعی خواهرزاده‌ی هیتلر محسوب می‌شد، دختر خواهی ناتنی هیتلر. در طی حوادث به یادماندنی سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ هیتلر این زن جوان را همیشه کنار خود نگه می‌داشت و نقطه‌ی تاریک دیگر بر افتضاحات زندگی و شخصیت خود افزوده بود. دختر یکی از اتاقهای کاشانه‌ی نه اتاق‌خوابه‌ی هیتلر در مونیخ را به خود اختصاص داده بود.

در تابستان ۱۹۳۱، رابطه‌ی آنها تلخ شده بود. شاید شهرت هیتلر در ابتدا برای او جذاب بود اما اکنون از سختگیرهای هیتلر به جان آمده بود. او با ناامیدی تلاش می‌کرد اختیار زندگی خود را به دست آورد و به تحصیل خوانندگی اپرا در وین پردازد. هیتلر حاضر نبود چیزی در این باره بشنود، و از او مانند یک زندانی نگهداری می‌کرد. در ماه سپتامبر ۱۹۳۱، هیتلر بعد از یک مشاجره‌ی سخت از کاشانه‌ی خود بیرون رفت. رابال از پنجره فریاد زد: «پس به من اجازه نمی‌دهی به وین بروم؟» او در جواب، «نه» قاطع و تندی شنید.

هیتلر از مونیخ رفت. خدمتکاران جسد گلی رابال را روز بعد در اتاقش پیدا کردند. تیری به قلبش زده بود و همه‌ی مقامات رسمی تأیید کردند خودکشی کرده است. هیتلر ضربه‌ی سختی خورد. گریگور اشتراسر بعدها ادعا کرد که به مدت چهل و هشت ساعت جلو او را گرفته بودند تا خودکشی نکند. اندوه او هفته‌ها ادامه پیدا کرد. در این ایام محنت بود که نخستین بار این فرصت را به

1. Geli Raubal

دست آورد تا سهمی از حکومت آلمان را به دست آورد. از او دعوت شد با برونینگ و رییس جمهور هیندنبورگ ملاقات کند.

هیچ یک از مقامات رسمی دولت تا آن زمان با هیتلر ملاقات نکرده بودند و حتی این فکر به مخیله اشان هم خطور نمی کرد که حاضر به ملاقات با او شوند. در حال حاضر به دلیل نفوذ رو به گسترش سیاسی هیتلر و ناامیدی مقامات بالای حکومتی و تردستیهای پشت پرده ی کورت فن شلاشر که همه جا حاضر بود، این ملاقات صورت می گرفت.

برونینگ در وسط مذاکرات حساس برای متقاعد کردن متفقین برای بخشیدن غرامات جنگی، توطئه ی پیچیده ای طرح کرده بود تا مانع از به قدرت رسیدن هیتلر شود. سن بالای هیندنبورگ ممکن بود او را ناچار کند در پایان دوره اش در ۱۹۳۲ از قدرت کناره گیری کند. برونینگ برای آن که هیچ فرصتی به هیتلر ندهد که به این مقام مهم دست پیدا کند، حذف انتخابات، اضافه کردن دوره ی ریاست جمهوری با رأی رایشتاگ و سرانجام بازگرداندن حکومت سلطنتی را در برنامه ی کار خود قرار داده بود. این نقشه ناممکن بود، ولی او تمام تلاش خود را به کار برد تا آن را اجرا کند.

شلاشر از طرف دیگر خیال داشت با آوردن هیتلر به حکومت او را مهار کند. نقشه ی او برای «اهلی کردن» هیتلر به اندازه ی نقشه ی برونینگ دور از واقعیت بود. اما او با اعتماد به نفس مردی ناآزموده به حرف دوست و دشمن اعتنایی نکرد و ترتیبی داد تا رییس جمهور و رهبر حزب نازی با هم ملاقات کنند و رییس جمهور اکنون هشتاد و چهار ساله و سلامتی و ذهن او مخدوش شده بود، ولی مشاورانش مرتب در گوش او می خواندند که فقط او می تواند کشور را از خطر نازیها نجات دهد. هیندنبورگ شاید فقط موافقت کرده بود که ساعتی را با هیتلر بگذراند تا قدرت ترسناک او را ارزیابی کند.

این ملاقات پراهمیت برای اکتبر ۱۹۳۱ برنامه ریزی شد. هنگامی که تلگرام برونینگ که هیتلر را به برلین دعوت می کرد به خانه ی هیتلر در مونیخ رسید، هیتلر با اشتیاق آن را خواند و فریاد زد، «آنها مرا به عنوان شریکی هم سنگ خود به مذاکرات دعوت کرده اند. حالا همه ی آنها در مشت منند.»



هیتلر، گلی رابال و مادر او آنجلا ناخواهری هیتلر در تعطیلات و کنار دریای شمال. سال ۱۹۳۰ است. کسی که دوربین به دست دارد ماکس امان ناشر کتاب «تیر د من» است.

شکل‌گیری گروه‌های توفان

هیتلر مدعی بود، «ما باید با نظریات دیگران بجنگیم. و البته اگر لازم باشد با مشت.» هنگامی که ضرورت ایجاب می‌کرد، نظر به گروهی داشت که نخستین بار در ۱۹۲۰ از عضلات و مشتهای خود استفاده کرد و نام آن تشکیلات ورزشی^۱ حزب نازی نام داشت. این عنوان بی‌مسما که به اختصار اس.آ نامیده می‌شد پوشش مناسبی برای رهبران حزب به عنوان محافظ فراهم می‌آورد و آنها را از هجوم احزاب رقیب در امان نگه می‌داشت. در نوامبر ۱۹۲۱، بعد از آن که افراد بیشمار اس.آ توانستند کمونیست‌ها را که قصد آشوب در یک همایش حزب نازی را داشتند عقب بزنند، هیتلر از سر قدردانی افراد اس.آ را، از سر نو ساماندهی کرده و آنها را گروه‌های توفان^۲ نامید و اعلام کرد وظیفه آنها از حد گارد محافظتی رهبران حزب بالاتر می‌رود و می‌باید به احزاب رقیب حمله برند و آنها را درهم بکوبند.

برای هیتلر و سایر نظامیان جنگ جهانی اول واژه‌ی گروه‌های توفان یادآور خاطرات غرور آفرین دسته‌های نظامی بود که بی‌پروا به سنگرهای دشمن حمله می‌بردند. چنین عناوین و القاب پرطمطراقی نمی‌توانست ماهیت واقعی اعضا را که از مشتی ارانل و او باش تشکیل می‌شدند تغییر دهد. از اواخر دهه‌ی ۱۹۲۰ که حزب نازی رشد کرد تعداد بیشتری به عضویت اس.آ درآمدند. مردانی که هیچ تجربه‌ی نظامی نداشتند؛ در واقع بیشتر آنها اصلاً کاری نداشتند. تبدیل کردن این افراد ولگرد و بی‌ریشه به افراد کارآزموده‌ی جی.اچ.اچ. هیتلر در سر داشت کار بسیار دشواری بود.

به گفته‌ی یکی از فرماندهان، نخستین قدم که می‌باید برای افراد تازه‌وارد برداشته شود، «می‌باید خلاصه شود در آنچه آنها نیاز داشتند؛ خوشامدگویی گرم، دستی برای کمک و احساس رفاقت.» غذای مرتب روزانه در جمع، جمع شدن در آبجوفروشیها چنین احساسی را کمابیش در آنها به وجود می‌آورد. ارنست روهم خیال داشت آموزشهای آنها را گسترش دهد و از آنها یک ارتش واقعی پدید آورد. اما هیتلر راههای کم‌سر و صدا تر را ترجیح می‌داد که آنها کاملاً تحت فرمان او باشند و به مردم مزه‌ی «هراس عمومی» را بچشانند «و آنها را کاملاً مطیع کنند.»





تعدادی از افراد نوآموز اس. آ. زیر نظر فرماندهی خود تمرین سلاح نظامی می‌کنند. به افراد اس. آ. آموزشهای نظامی داده می‌شد اما بدون تفنگ.



مردان اس.آ به دست یک کشیش متبرک می‌شوند. خط مشمی اولیه‌ی اس.آ پرستش خدا و اطاعت از کلیسا بود.

افراد نوآموز، یقلاوی به دست در صف ایستاده‌اند تا غذای گرم دریافت کنند. این وعده غذای گرم روزانه برای بسیاری از مردانی که در معرض فلاکت بودند موهبتی آسمانی محسوب می‌شد.

رفقا و غذای گرم

تشکیلات اس.آ دارای خانه، اردوگاه و استراحتگاههای مخصوص به خود بود که مردان آواره و بی‌پناه در آنجا اقامت می‌کردند. در عوض آنها می‌باید در خدمت حزب باشند. یکی از افراد اس.آ چنین گفته: «ما در اینجا دوستی واقعی را تجربه کردیم، در طی روز به روستاهای اطراف می‌رویم تا برگه‌های تبلیغاتی را پخش کنیم. شب برای همایشهای حزب آماده می‌شدیم، از یک نبرد انتخاباتی به نبردی دیگر می‌رویم و شهرها را یکایک فتح می‌کنیم.»



نوآموزان بعد از یک تمرین خود را با سطلهای آب شستشو می‌دهند. تمرینات آنها سی‌روزه و بیشتر نظامی، تبلیغاتی بود.



یک مربی اس.ا.طرز کار گلایدر که ورزش محبوبی برای آلمانیهاست، شرح می‌دهد. پرواز با گلایدر مهارت خلبانان آینده را افزایش می‌داد.

در جستجوی «قدرت و مهارت»

افراد اس.آ در باشگاههای ورزشی و کارهای بدنی به دلایل مختلف شرکت می‌کردند. آنها افراد خود را به تشکیلات دیگر قرض می‌دادند، روحیه و قدرت جسمانی خود را بالا می‌بردند. ارنست روهم، این‌گونه کارها و فعالیت‌های ورزشی را برای تربیت افرادش لازم می‌دانست و امید آن را داشت تا روزی یک ارتش کامل از افراد اس.آ تربیت کند. هیتلر با کارهای سخت بدنی موافق بود ولی تبدیل اس.آ به یک ارتش را نمی‌پذیرفت، او نوشت: «آلمانیهای جوان، می‌باید ایمان خود را به مردم باز یابند.»



مردان اس.آ ابزار به دست برای ساخت جاده عازم شده‌اند.



تمرینات نیروی دریایی اس.آ.



تمرین اسکی در ۱۹۳۱.

تدریس خصوصی تمرینهای جنگی

در ژانویه ۱۹۳۱، هنگامی که ارنست روهم از بولیوی بازگشت تا فرماندهی گروه اس.آ شود، افراد زیردست او قراردادی امضا کردند: «اقرار می‌کنم که تاکنون عضو هیچ گروه نظامی یا تشکیلات سری نبوده‌ام و هیچ ارتباطی با پلیس یا دولت ندارم. من سوگند می‌خورم که در هیچ تمرین نظامی شرکت نکنم.»

این سوگند برای آرام کردن افکار عمومی که از قدمت روزافزون نازیها هراس داشتند، درست نشده بود. به محض بازگشت روهم از بولیوی او با وزیر دفاع کورت فن شلابشر پیمان محرمانه‌ای بستند که در صورت شروع جنگ، اس.آ زیر نظر ارتش قرار گیرد و در عوض ارتش تسهیلات لازم برای تعلیم اس.آ را در اختیار آنها قرار دهد.

رؤیای روهم آن بود که ارتشی انقلابی درست کند و سرانجام قدرت را از طریق کودتا به دست گیرد. این جاه‌طلبی باعث شد او با هیتلر رودرویی شدیدی داشته باشد.



مردان اس.آ با دقت به دریافت علایم الکترونیکی مشغولند. این تمرینها نفرات زیادی را برای دستگاههای تلگراف و بی‌سیم حزب آماده کرد.





سال: ۱۹۳۰. افراد اس. آ. تمرین عبور از
موانع را با تکنیکهای مشتقی انجام
می‌دهند.



سخت راست، افراد اس.آ شعارهای
ضدیهودی بر شیشه‌های مغازه‌ای
می‌چسبانند. فرمانده هدف بعدی را
نشان می‌دهد. در عکس زیر، روی
پلاکارده نوشته شده، آلمانیها، از خود
دفاع کنید! از یهودیها خرید نکنید.

اجرای اصول پیشوا با زور

هنگامی که حزب نازی به قدرت رسید،
آبادی افراد اس.آ برای حمایت از اصول
هیتلر نتایج خشونت‌باری داشت. مدتها
بود که هیتلر قول داده بود مارکسیسم را
در آلمان نابود کند. هفته‌ی بعد از آن که
او نخست‌وزیر شد افراد اس.آ به خوبی
به قول هیتلر وفا کردند. آنها همراه با
صدها نفر نیروی شبه پلیس شکست
نهایی را به نیروهای کمونیست وارد
کردند.

افراد اس.آ از طرف دیگر در مواجهه
با آنچه هیتلر بدان کینه‌ی شخصی
داشت یعنی یهودیان نقش مهمی بازی
کردند. افراد اس.آ همراه با دیگر نازیها به
تحریم عملی یهودیان پرداختند. آلمانیها
از پیراهن قهوه‌ایها و حشت داشتند و تنها
معدود افرادی شجاعت داشتند که خط
قرمزهای هیتلر را نادیده بگیرند و از آن
بگذرند.





یکی از افراد اس.آ (سمت چپ) که در زد و خوردهای خیابانی مجروح شده از طرف هیتلر مورد نفقت قرار می‌گیرد.

زدن و خوردن ضربه‌های سخت

با وجود تأکید روزافزون بر تمرینات نظامی در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰، مأموریت اس.آ بطور عمده نظامی بود. گروه‌های اس.آ آماده بودند تا پیامهای حزب را با خشونت به مردم منتقل کنند. افراد اس.آ در عین حال آماده بودند تا با مشت و لگد با رقبای احزاب دیگر بجنگند. پیراهن‌قهوه‌ایها اعلامیه‌ها و پوسترهای حزب را در همه‌جا پخش می‌کردند و اغلب با نفرات احزاب دیگر که مشغول به این کار بودند درگیر می‌شدند. این منازعات در سال ۱۹۳۲ به هنگام انتخابات خونین شد و نود و نه نفر از هواداران کشته و عده‌ی بیشتری زخمی شدند.

رئیس پلیس برلین افراد گروه توفان را «گانگسترهای روز روشن» نامیده بود. هیتلر به افراد اس.آ دستور داده بود مطلقاً به کسی رحم نکنند. هنگامی که افسران پلیس یا روزنامه‌نگاران بر وحشیگری آنها شهادت می‌دادند، هیتلر غرق شادی می‌شد و چنین می‌گفت: «تلاشهای من و حزب برای همه آشکار خواهد شد و هم‌زمان باعث وحشت آنها می‌شود.»

افراد اس.آ از سخنرانی حزبی محافظت میکرد. بالای سر آنها نوشته شده «آدولف هیتلر را به شما نشان می‌دهد» چنین پوششهایی لازم بود زیرا تفرات گروههای رقیب گاه به جلسات حمله‌ور شده و با پرتاب چوب و بطری جلسه را به هم می‌زدند.



پلیس باواریا در برابر افراد اس.آ هیچ قدرتی نداشت. گرچه تا این زمان (۱۹۳۱) پیراهن قهوه‌ایها هیچ سلاحی با خود حمل نمی‌کردند.





افراد برگزیده‌ی اس. آ تحت نظارت فرماندهی خود نخستین سلاح گرم را دریافت می‌کنند که «لوگر اتوماتیک» است. این افراد قرار بود کمک نیروهای پلیس شوند. ارمست روهم لاف می‌زد که افراد او در برابر هر یک نفر زخمی، جان چهار نفر را خواهند گرفت.



عده‌ای از افراد اس.آ در آبخو فروشی
که با صلیب شکسته تزئین شده،
چنین استراحتگاههایی پاتوق
گروههای نوفان قبل و بعد از عملیات
بود.



یک مربی طرز کار ماسک ضد گاز را به
یک کارآموز نشان می‌دهد. گاز سمی از
طرف متفقین و آلمانیها هر دو در جنگ
اول به کار گرفته شد و تلفات فراوانی
داشت.



بر پوستر انتخاباتی نازیها چنین نوشته: «آخرین امید ما: هیتلر». مردم سرخورده‌ی برلین به سال ۱۹۳۲ جلو این پوستر جمع شده‌اند.

تمرین نظامی برای پیروزی

هنوز سه هفته از خودکشی گلی رابال نمی‌گذشت که هیتلر برای ملاقات پرزیدنت پال فن هیندنبورگ به برلین احضار شد. این فرصت فراموش‌ناشدنی برای رهبر نازیها بود؛ اگر می‌توانست رفتار خوبی از خود نشان دهد و می‌توانست نظر مساعد رییس‌جمهور را جلب کند، اقبال سیاسی‌اش سر به آسمان می‌کشید. این ملاقات برای رژیم هم اهمیت داشت: اگر هیندنبورگ می‌توانست حمایت هیتلر را به دست آورد، بگفته‌ی وزیر دفاع ویلهلم گرونر او را «به سیخ قانون» می‌کشید. حکومت می‌توانست نازیها را وادارد تا از اکثریت قانونی متابعت کند و در نتیجه محافظه‌کاران آلمان قدرت را حفظ می‌کردند. در طی این فرآیند، نازیها هم مٌهار می‌شدند و تهدید از فلج سیاسی – یا انقلاب مسلحانه – اجتناب می‌شد.

در طول خیابان ویلهلم، نزدیک کاخ ریاست جمهوری در ۱۰ اکتبر ۱۹۳۰، جمعیت اندکی جمع شده بودند تا هیتلر را ببینند، او سوار بر خودروی روبازی بود. چند نفر دست خود را به نشانه‌ی سلام بالا بردند؛ بیشتر مردم فقط با تعجب به این صحنه نگاه می‌کردند. رییس‌جمهور، در کاخ منتظر بود. وطن‌پرست پرصلابتی که شش دهه به کشورش خدمت کرده بود. فیلدمارشال هیندنبورگ در



هیتلر در گردهمایی ناسیونالیست‌ها در بندمارزبورگ.

انتظار سالهای بازنشستگی بود تا در بهار ۱۹۳۴ برای همیشه از صحنه کنار رود. او در ماه اکتبر سالگرد هشتاد و چهارمین تولد خود را جشن گرفته بود و در معرض عوارض سالخوردگی بود. او دیگر چیزی نمی‌خواست مگر آن‌که آخرین روزهای زندگی را به خانه‌ی بیلاقی خود برود و در مجاورت دوستان قدیمی و همسایگان روزگار را به آخر رساند.

خدمات طولانی هیندنبورگ به ملت، اعتماد آلمانیها به او را در پی داشت و همراه با اعتماد، مسئولیتی بود که به گردن او می‌افتاد. آیا این چهره‌ی باوقار می‌باید حکومت را ترک کند، ترس از این‌که هیتلر به دنبال مقام ریاست

جمهوری باشد و آن را به دست آورد هم در میان بود. نزدیکان هیندنبورگ به دنبال آن بودند که اختیارات مرد پیر را افزایش دهند و اگرچه هیندنبورگ در خلوت رهبر تازه کار نازی و عقاید افراطی او را تحقیر می کرد، موافقت کرده بود با هیتلر ملاقات کند و حمایت او را به دست آورد.

هیتلر در معیت هرمان گورینگ، با هیندنبورگ در اتاق مطالعه‌ی او ملاقات کرد. علی رغم سن زیاد، رییس جمهور شخصیتی تأثیرگذار، بلندقامت و شق و رق بود، موهای سفید و سبیل پرپشتی داشت. هیتلر در عوض مردد و هنوز تحت تأثیر واقعه‌ی غم‌انگیزی بود که برایش رخ داده بود. او در برابر این شخصیت نیرومند احساس ناراحتی می کرد و قضایا هم از ابتدا در جهت عکس پیش رفت. وقتی رییس جمهور صحبت از حمایت ناسیونال سوسیالیستها از دولت کرد، هیتلر با همان حرکات مبالغه آمیز شروع به رجزخوانی درباره‌ی اهداف حزب خود کرد. رییس جمهور حرف او را قطع کرد و به نکوهش خشونت‌های نازیها پرداخت. هیتلر قول داد جلو خشونت‌های گروه‌های توفان را بگیرد. هیندنبورگ نه به او اعتماد پیدا کرد و نه تحت تأثیر او قرار گرفت. وقتی حرف‌های هیتلر تمام شد، هیندنبورگ او را با اشاره‌ی دست مرخص کرد. رهبر نازی سلام تند و تیزی داد و بیرون رفت. بعدها هیندنبورگ با تحقیر گفت که «سرجوخه‌ی اطریشی» ممکن است روزی به مقام وزارت برسد اما هیچ‌گاه رییس دولت نخواهد شد — مقامی که تنها ریاست جمهور ممکن بود به آن برسد.

روز بعد، هیتلر با سرخوردگی دیگری مواجه شد. در بدهارزبورگ^۱، یک استراحتگاه کوچک کوهستانی، شاخه‌ی دست راستی حزب گرد هم جمع شدند تا علیه رژیم موجود به فعالیت بپردازند. برنامه ریز این ماجرا، آلفرد هوگنبرگ، مسئول انتشاراتی و رییس حزب ملی گرا، از همکاری هیتلر تقدیر کرد. هیتلر موافقت کرد که در بدهارزبورگ حضور یابد و با تشکیل جبهه‌ی متحد

1. Badharzburg

محافظه کاران بر علیه رژیم جمهوری بطور ضمنی حمایت کند.

اما در بدهارزبورگ اوضاع مطابق میل هیتلر نبود. دلیل اول آن که تعداد افراد گروه توفان بسیار کمتر از افراد کلاه خود آهنین هوگنبرگ بودند، ارتش حزب ملی گرایان که از سربازان بازگشته از جنگ تشکیل شده بود. دلیل دوم آن بود که جمعیت را عمدتاً افراد طبقه ی مرفه، سیاستمداران ثروتمند، بازرگان و زمینداران تشکیل می داد. حتی دو پسر قیصر ویلهلم هم که برکنار شده بودند، آن جا بودند. هیتلر خود را در میان لباسهای شیک و کلاههای ماهوت و یونیفرمهای مدال دار بیگانه می دید. اینها مردانی بودند که غرق پول و فرهنگ بودند.

هیتلر که ترشو شده بود هوگنبرگ را به گوشه ای کشید و تشکیل هرگونه جبهه ی متحد را رد کرد. او افرادش را جمع کرد و از آنها خواست فقط از او پیروی کنند. این تشریفات به درازا کشید و باعث شد هیتلر دیر به گردهمایی هوگنبرگ برسد. بعد هم از شرکت در کمیته ی دیگری طفره رفت و تلاشهای آنها را بی اثر کرد. در مراسم آخر - که عمداً کاری کرد تا تلاشهای جناح راست را بی اعتبار کند و انزوای آنها را به رخ بکشد - هیتلر از افراد خود سان دید و بعد بناگاه و مخفیانه از آن جا رفت و باعث تحقیر نیروهای اشتالهیم شد. از شرکت در مراسم شام خودداری کرد و هنگامی که از او خواستند این رفتار غیرعادی خود را پاسخ گوید، توضیح داد که نمی تواند از این گونه میهمانیهای مجلل لذت ببرد در حالی که طرفدارانش گرسنه و بیکار هستند. سپس مدعی شد که بزرگ ترین جنبش ملی گرایان کشور را او اداره می کند و سرانجام ناسیونال سوسیالیستها از راه مبارزه دولت را سرنگون خواهند کرد.

هیتلر برای آن که این مدعا را به اثبات برساند همایش بزرگی در شهر برانشویگ ترتیب داد، آن هم درست یک هفته بعد از رویداد بدهارزبورگ. حدود یکصد هزار نفر از افراد اس.آ با قطار و کامیون خود را به آن جا رساندند و حدود شش ساعت رژه رفتند، در حالی که هواپیماها علایم صلیب شکسته را

دنبال خود در آسمان به پرواز درآورده بودند. بعد از غروب آفتاب، پیراهن قهوه‌ایها دوباره رژه رفتند، در حالی که مشعل در دست داشتند. مردم برانشویگ متحیر شده بودند - هم برای آن‌که نازیها اداره‌ی شهر را به دست گرفته بودند و هم با تماشای یکصد هزار مرد یونیفرم‌پوش که با انضباط رژه می‌رفتند.

هیتلر با میدان دادن به خواسته‌های خود روحیه‌اش را ترمیم کرد. هنگامی که در برانشویگ بود اعلام نمود، «جنبش نازی به یک هدف خود رسیده است.» این تظاهرات، به گفته‌ی او، «آخرین نمایش قبل از به دست آوردن قدرت است.»

قدرتی که هیتلر به دنبال آن بود هنوز در اختیار هیندنبورگ و اطرافیان او بود، اما با تمام شدن سال ۱۹۳۱، این مردان تقلا می‌کردند تا مهار حکومت را از دست ندهند. آنها بر مجلسی تکه‌پاره شده که عملاً فلج شده بود، نظارت داشتند. ده حزب حاضر در مجلس چنان درگیر مسایل شخصی خود بودند که به ندرت می‌توانستند اکثریتی تشکیل دهند و قانونی را به تصویب برسانند.

تا این‌جا مردم آلمان ایمان خود را به قابلیت قوه مقننه برای برگرداندن آرامش به کشور از دست داده بودند. قوه مجریه نیز آمیدی به آنها نمی‌داد. هاینریش برونینگ مرد تحصیلکرده‌ای بود که با افزایش مالیاتها و کم کردن دستمزدها سعی کرده بود اوضاع را به دست گیرد. این تصمیم که از سرلاعالجی گرفته شده بود، فقط برای او تحقیر به ارمغان آورده بود. شهروندان آلمانی که از تصمیمات دولت سردرگم شده بودند، از اوضاع نابسامان وحشت داشتند. از ایستادن در صفهای طولانی خسته شده بودند، صف برای کار، برای غذا، برای رهن گذاشتن اموالشان - در برابر شعارهای ضد مارکسیست هیتلر و وعده‌های او برای زندگی بهتر نرم‌تر شده بودند.

هیچ‌کس بیشتر و بهتر از ژنرال کورت فن شلایشر بازیگر سیاسی پشت پرده،

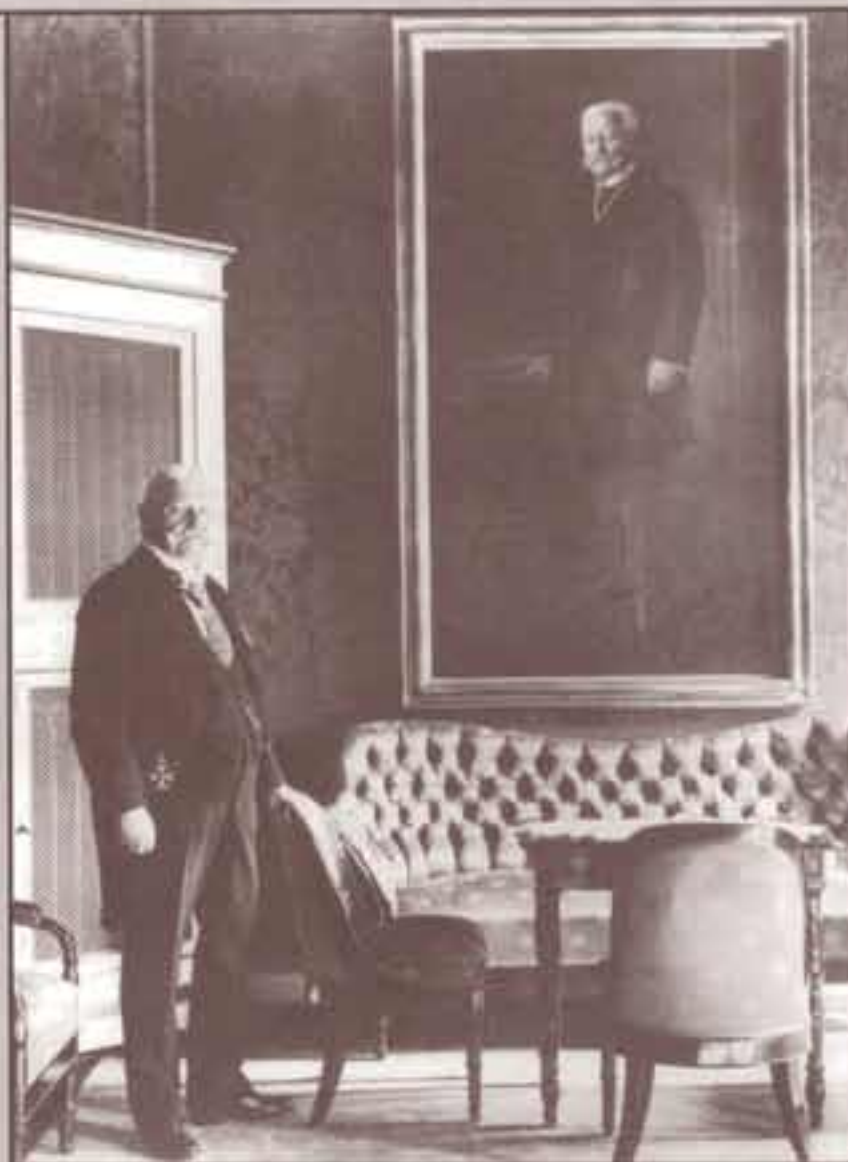
به اهمیت نقش هیتلر پی نبرده بود. شلایشر فهمیده بود که اگر این مرد را با ابزاری که در دست داشت تنها گذارند چقدر می‌تواند خطرناک باشد. پیراهن قهوه‌ای‌های هیتلر اکنون از مرز صدها هزار نفر گذشته بودند و زد و خورد آنها با گروه‌های رقیب شبیه به صحنه‌ی جنگ‌های داخلی شده بود. هیتلر در سخنرانی‌ها و در روزنامه‌ها به دولت تاخته بود. در ماه اکتبر برونینگ را به دلیل تهدید او مبنی بر دخالت ارتش برای حفظ رژیم خود مورد نکوهش قرار داده بود. دو ماه بعد، در واکنش به سخنرانی برونینگ که از ملت آلمان درخواست کرده دست از انتقادهای مخرب علیه حکومت بردارند، رهبر نازی‌ها برونینگ را متهم کرد که قصد دارد آزادی بیان را تجدید کند. «شما آقای رییس باید خوشحال باشید از این که فقط حکومت، آزادی بیان دارد. بعد، برای ما آقای رییس چه می‌ماند جز کلام؟ که با آن نظراتمان را به ملت آلمان منتقل کنیم تا بدانند برنامه‌های شما چه آثار ویرانگری دارد، یا اشتباهاتی را که در زیر این برنامه‌ها نهفته، از پی آن خواهد آمد؟»

شلایشر کسی بود که برای این اوضاع بحرانی بتواند کاری انجام دهد. او رییس وزارتخانه نظامی رایشزور^۱، بازوی بنیادهای دفاعی گرونر، و رابط نظامی میان ارتش و سایر وزارتخانه‌ها بود؛ از سامانه‌ی اطلاعاتی ارتش استفاده می‌کرد تا در ادارات حکومت خبرچین بگمارد. شکل و شمایل او چندان تأثیرگذار نبود — او کوتاه، قلمبه و کمی طاس بود — اما یک استراتژیست سیاسی نابغه بود که به گفته‌ی یکی از همکارانش «می‌توانست با هرکس کنار بیاید.» او گوش شنوای هیندنبورگ را در اختیار داشت. روابطش با گرونر صمیمی بود. بنابراین بیشتر وقتش را در خیابان ویلهلم می‌گذراند و امور حکومتی را سامان می‌داد. کسانی که او را می‌شناختند احساس می‌کردند شلایشر به‌راستی از بازی با سیاست لذت می‌برد. شاید نام او که «برنامه‌ریز» معنا می‌داد به خوبی شخصیت او را شرح دهد.

1. Reichswehr

هیندنبورگ آهین در خانه

بعد از نیم قرن خدمت در ارتش مارشال پال فن هیندنبورگ از سه سال دوران بازنشستگی خود لذت می‌برد که توپهای جنگی در سال ۱۹۱۴ او را دوباره به جبهه شرق فراخواندند. ظرف چند هفته، لشکر هشتم که به دست هیندنبورگ شصت و هفت ساله و رئیس ستاد او اریش لودندورف اداره می‌شد دو ارتش روسها را در سواحل دریایچه ماسورین نابود کرد. ظرف یک شب هیندنبورگ به قهرمان ملی آلمان مبدل شد. سال ۱۹۱۶، او به مقام رئیس ستاد ارتش آلمان رسید. هیندنبورگ ارتش آلمان را در پایان جنگ به سلامت به آلمان بازگرداند. در ۱۹۲۵، او رئیس‌جمهور آلمان شد.



رئیس‌جمهور هیندنبورگ در برابر نقاشی تمام‌قدی از او در خانه‌ی شخصی خود.



میهمانان محفل هیندنبورگ در ۱۹۳۲ از چپ به راست فن پاپن معاون وزیر کشور، اوتو مایستر، هیندنبورگ، وزیر دفاع شلیشر و وزیر کشور ویلهلم فن گایت.



هیندنبورگ به شکار علاقه‌ی فراوان داشت در این‌جا او را با میزبان خود همراه با غزال کوهی که شکار کرده می‌بینید.

کاخ ندوک که زمانی متعلق به فردریک
کبیر بوده به خانواده‌ی هیندنبورگ
هدیه شده بود. هیندنبورگ زمانی
ناچار شد آن را به رهن بگذارد اما
طرفداران هیندنبورگ این قصر را
دوباره خریدند، بازسازی کردند و در
سالگرد تولدش به او هدیه دادند.



هیندنبورگ و نوه‌هایش در خیابان
کاخ قدیم می‌زنند.



شلایشر هرگز در پی آن نبود که بر هیتلر نفوذ پیدا کند و بتواند با استفاده از او و حزب نازی ائتلاف نیرومندی از محافظه کاران در رایشتاگ تشکیل دهد. او همچنین به افراد اس.آ به عنوان منبع ارزشمندی از افراد کارآزموده - میلیشای ملی که می توانست قدرت دولت را در برابر دشمنان فعالی چون لهستان و فرانسه افزایش دهد نگاه می کرد. بنابراین هنگامی که زمستان سرد و خاکستری آلمان آغاز شد، او به دولت فشار آورد تا «سرجوخه ی اطریشی» را دوباره احضار کند.

هیتلر در مونیخ تلگراف را دریافت کرد. او با شعف به سوی پایتخت شتافت و در کایزرهوف، هتل بزرگی که حزب آن را به ستاد خود در برلین مبدل کرده بود و در همان خیابانی قرار داشت که کاخ صدراعظم و رییس جمهور در آن بود، اقامت کرد.

درخواست حکومت این بار دقیق تر از بار گذشته در پاییز بود: آیا هیتلر قبول می کرد از اعضای ناسیونال سوسیالیستها در مجلس بنخواهد تا بدون انتخابات به تجدید دوره ی ریاست جمهوری رأی دهند؟ در عوض برونینگ ظرف یک یا دو سال استعفا خواهد داد - بعد از آن که امور خارجی و اقتصاد آلمان را سرو سامان داد - و امکان دارد به هیتلر توصیه کند جای او را بعنوان صدراعظم آلمان بگیرد. هیتلر در دهه ی گذشته سخت کار کرده بود بنابراین حاضر نبود که مقام خود را در برابر وعده های مبهم برونینگ به خطر بیندازد، علاوه بر آن تقسیم قدرت با دیگران برای او ناخوشایند بود. معهذا برای مدتی بیش از یک هفته با مشاورانش در هتل کایزرهوف به مشاوره پرداخت. تنها گریگور اشتراسر به او پیشنهاد کرد تا این پیشنهاد را بپذیرد. ژوزف گوبلز و ارنست روهم با این پیشنهاد مخالف بودند. گوبلز در دفتر خاطراتش نوشت که «همه مثل مستی مرغ گیج در خیابان ویلهلم به این سو و آن سو می دویدند، فقط ما بودیم که همه ی کارتها را در دست داشتیم.»

سرانجام در میانه‌ی ماه ژوین ۱۹۳۲، هیتلر به درخواست حکومت پاسخ داد. او که در امور تاکتیکی همیشه انعطاف‌پذیر بود، خود را به عنوان مدافع ثابت قدم قانون اساسی نشان داد. طولانی‌تر کردن دوران ریاست جمهوری بدون انتخابات خلاف قانون اساسی بود. اگر رئیس‌جمهور دست از این نقشه برمی‌داشت، هیتلر حمایت خود را در انتخابات از او اعلام می‌کرد.

جای تعجب نبود که حکومت این شرط را رد کرد و برای هیتلر روشن شد تنها مسیر موجود آن است که به سوی ریاست جمهوری بتازد. معه‌ذا او مایل نبود که وارد رقابت انتخاباتی با چنین رقیب نیرومندی شود. هیندنبورگ هم درباره‌ی حرکت بعدی خود مردد بود. فشار عصبی در میان تمام سران حزب گسترش پیدا کرد. گوبلز نوشت: «همه عصبی و شکننده شده‌اند».

هیتلر در عین حال که بخت و اقبال خود را می‌سنجید، خود را هم سرگرم نگه می‌داشت. در پایان ماه ژانویه، دوبار به برونینگ نامه نوشت او را به دلیل نقص قانون اساسی مورد نکوهش قرار داد و اخطار کرد این نحوه‌ی قانون‌گذاری که یک سال زودتر از موعد قانونی انجام شد، با رضایت مردم نیست و نمی‌توان براساس آن دوره‌ی ریاست جمهوری را تمدید کرد. هیتلر بعد از این سم‌پاشی، به سوی دوسلدورف حرکت کرد که مرکز مهم صنعتی در ناحیه‌ی غرب آلمان بود. آن‌جا در سالن نمایش پارک هتل برای گروه قابل توجهی از سرمایه‌داران و صاحبان صنایع، اتحادیه‌ی تجار، فروشندگان، مقامات رسمی بازرگانی و وکلایشان را مورد خطاب قرار داد. سخنرانی او، مانند تمام سخنرانیهای دیگرش، به قد و قامت حضار تنظیم شده بود و ترسها و نفرت و امیدواریهای آنها را تحریک می‌کرد.

در نظر این بازرگانان و سرمایه‌داران، هیتلر هم نمایندگان دولت و هم کمونیستها را به باد ملامت می‌گرفت. او توضیح می‌داد که دموکراسی (مردم‌سالاری) ظاهراً نقش مردم را بالا برده است اما در واقعیت «نقش حماقت



دلیل انتخاب هتل کاپلر هوف (سمت چپ) به عنوان اقامتگاه و مقر ستاد حزب این بود که هیئت می‌خواست در قلب پایتخت باشد. کاخ ریاست جمهوری و وزارت امور دارایی هم در این ضیاعان واقع شده بود.

و بلاهت آدمهای ترسو و بزدل و ضعیف و ناشایسته را افزایش داده است. علاوه بر آن دخالت همگان فقط به ورشکستگی اقتصادی می‌انجامید. زیرا در کشوری که به روش مردم‌سالارانه اداره می‌شد، کمونیستها اداره‌ی صنایع را دیر یا زود بر عهده می‌گرفتند. پیشوا چنین پیش‌بینی کرد اگر جلو بلشویسم گرفته نمی‌شد تمام کره‌ی زمین را به دست می‌گرفتند، «همان‌طور که مسیحیت در گذشته چنین کرد.»

هیتلر بیش از دو ساعت سخنرانی کرد. به بررسی جنبه‌های دیگر فلسفه‌ی نازیسم پرداخت و با کمال دقت از هرگونه اظهارنظر خصمانه علیه یهودیان

خودداری کرد زیرا احتمال می‌داد در میان این صاحبان صنایع عده‌ای یهودی باشند. او از برتری نژاد سفید صحبت کرد و گفت: «ارزش درونی آدمها» به خالص بودن نژاد آنها بستگی دارد و به «ترکیبات خونی». انسان ژرمن دوران گذشته قدرت خود را از «احساس برتری نژاد نورویک» به دست می‌آورد.

در خاتمه‌ی سخنرانی، هیتلر از دوران سختی یاد کرد که سیاست را آغاز کرد. او گفت در ۱۹۱۸ او به این فکر افتاد تشکیلات جدیدی برپا کند تا قطعات شکسته‌ی کشتی نژاد آلمانی را گرد هم آورد. این کار یک نبرد به تمام معنا بود زیرا او آدم فروتن و متواضعی بود. «من سرباز گمنام آلمانی بودم؛ با شماره شناسایی حلبی که روی سینه‌ام نصب شده بود.» او ادعا کرد که حزبی را پیدا کرده بود که شش نفر عضو داشت - در اصل



تصور نادرست همگانی از موقعیت هیتلر. در این کاریکاتور که سال ۱۹۳۲ کشیده شده، هویدا است: «هیتلر سرباز بی‌نامی سرمایه‌داران از خودراضی»

به گروه کوچکی، کمی بعد از تأسیس پیوسته بود - و به تلاشهای آنها ارج نهاد. «امروز کسی نمی‌تواند این جنبش را نابود کند. مردم می‌باید آن را به حساب آورند چه از آن خوششان بیاید و چه نیاید.»

سخنرانی او عالی بود. اما نتوانست راه حلی برای بهبود اوضاع اقتصادی ارایه کند. تجار بزرگ از کلمه‌ی سوسیالیست در نام حزب وحشت داشتند و نازیها را به چشم آشوبگرهای سیاسی نگاه می‌کردند که کمی با یاغیان تفاوت داشتند. تجار دوسلدورف توجه اندکی به نازیها نشان دادند. حزب باز هم با حق عضویت اعضا و کمک‌هایی که در گرده‌ماینها جمع می‌شد به حرکت خود ادامه می‌داد.

بعد از سخنرانی دوسلدورف، هیتلر و دوسلدورف در مونیخ شروع به بررسی راهکارهای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری پرداختند. هیچ آگهی در زمینه نامزدی هیتلر داده نشد و تنش هم‌چنان ادامه داشت. گوبلز نوشت: «آدم باید بداند چگونه بر اعصاب خود مسلط شود و چگونه صبر کند.» سرانجام در ۱۵ فوریه، هیندنبورگ نامزد بودن خود را اعلام کرد. هفته‌ی بعد در برابر جمعیتی در برلین اعلام شد حزب نازی آدولف هیتلر را به عنوان نامزد خود برای ریاست جمهوری برگزیده است.

سه هفته به انتخابات مانده بود و ماشین تبلیغاتی که به تازگی روغنکاری شده و به خوبی حرکت می‌کرد، به راه افتاد. در ۱۹۳۱، هیتلر مرکز فرماندهی تبلیغات رایش^۱ را تأسیس کرده بود (آرپی‌ال) که در خدمت اشاعه‌ی پیام نازیها بود. شاخکهای آرپی‌ال به تمام نقاط آلمان گسترده شد، از شهرهای بزرگ مانند برلین، مونیخ و هامبورگ تا دهکده‌های کوچک مانند دیترازل، دهکده‌ای که هیندنبورگ در آن‌جا به شکارهای پاییزی می‌رفت. اول هر ماه آرپی‌ال برای تمام رهبران مناطق دستورالعمل سی روز بعد را می‌فرستاد در عوض، این رهبران نظرسنجی به عمل می‌آوردند و آن را به آرپی‌ال تقدیم می‌کردند که بعداً مورد بررسی قرار می‌گرفت. برای هرکس از زنها تا کارمندان رسمی و کارگران پیام بخصوصی مشخص می‌شد که بعداً این پیام می‌باید به آنها منتقل شود.

1. Reich Propaganda Directorete

سلاح اصلی در قورخانه‌ی تبلیغاتِ نازی، جلسات عمومی بود. ظرف سه هفته همایش انتخاباتی ریاست جمهوری، حزب در شهرهای بزرگ و کوچک ۳۰۰ جلسه در روز در سراسر آلمان برگزار کرد. هیتلر، گوبلز و اشتراسر طول و عرض کشور را برای سخنرانی در همایشهای بزرگ طی کردند. سخنرانیهای آنها پر بود از عبارتهای رایج و باب شدنی مانند «ما در نقطه‌ای عطف سرنوشت ملت آلمان ایستاده‌ایم.» هیتلر از پشت تریبونهایی که با گل پر شده بود فریاد می‌زد: «ما امروز می‌جنگیم. ما فردا هم می‌جنگیم.» هدف سخنرانی نازیها مبهم بود، معهذا سیل کلمات و عبارتهای هیجان‌انگیز مردم را به جنون می‌کشاند. هیتلر قول داد که زندگی دوباره معنا و هدف پیدا می‌کند، مردم آلمان دوباره «شادی را در قلب خود احساس» خواهند کرد.

برای آن‌که تأثیر این سخنرانیها بیشتر باشد، شهرها پر می‌شد از پوستر. افراد اس. آ جزوه‌های انتخاباتی پخش می‌کردند و سرود «آلمان، برخیز» را می‌خواندند پنجاه هزار صفحه از سخنان انقلابی حزب ضبط شد و بلندگوی کامیونها شبانروز آنها را به گوش مردم می‌رساندند. فیلمهای تبلیغاتی، که باعث می‌شد مردم در روستاها و شهرها به هیجان آیند، ساخته شد. چکیده‌ی مفهوم تمام تبلیغات این بود. «آدولف هیتلر، آخرین امید ماست.»

رهبران احزاب محلی سخت کار می‌کردند تا آراء بیشتری به دست آورند. آنها آشپزخانه‌های صحرایی به راه می‌انداختند تا سوپ مجانی میان مردم تقسیم کنند و برای فقرا اردوگاه اقامتی می‌ساختند. نازیها با حمایت مالی سازمانهایی نظیر اتحادیه جنگجویان معمار آلمانی توانستند آراء کسانی را هم که هنوز مردد بودند به طرف خود بکشند. برای مثال اتحادیه تجارتنی کارگران صنعتی که در سال ۱۹۳۰، ۳۰۰۰۰ عضو داشت و در ۱۹۳۳ صاحب ۴۰۰،۰۰۰ عضو گردید. وقتی نازیها نمی‌توانستند چنین تشکیلاتی جایگزین کنند آن را از صافی می‌گذراندند.

در مخالفت با این حرکت‌های سیاسی، برونینگ همایشی بزرگ به نفع هیندنبورگ برگزار کرد. او در سراسر آلمان و در تالارهای مملو از جمعیت به سخنرانی پرداخت. هیندنبورگ عمداً، فقط دوبار در این مراسم شرکت کرد و اجازه داد فیلم کوتاهی درباره‌ی نامزد شدنش ساخته شود و در پایان مراسم نطق کوتاهی از رادیو پخش کرد و عمیقاً درباره‌ی «مرد حزبی» با «نظریات افراطی و یکطرفه» هشدار داد. او ترس خود را از به دست آوردن مقام از طرف هیتلر آشکار کرد. هیندنبورگ وظیفه خود می‌دانست که از این وضع اجتناب کند. مارشال پیر با فروتنی گفت: «اگر من شکست بخورم این عذاب را بر دوش ندارم که در ساعات بحرانی جایگاه خود را ترک کرده‌ام. من از کسانی که نمی‌خواهند به من رأی بدهند رأی نمی‌خواهم.»

وقتی آراء شمرده شد. هیندنبورگ نیم درصد از میزان لازم برای اکثریت کم آورد. برای آن‌که بتواند حق خود برای رهبری ملت را به دست آورد ناچار بود تن به انتخاباتی دیگر بدهد. کاندیدای نازیها کمی بیشتر از ۳۰ درصد کل آراء را به دست آورده بودند. نزدیک به ۱۱ میلیون رأی. نتیجه بسیار کمتر از آن بود که بتواند نازیها را صاحب اختیار کند، اگرچه امتیازات نازیها نسبت به انتخابات یکسال و نیم قبل دو برابر شده بود. مابقی آراء بطور غیرهمسان مابین ملی‌گرایان و کمونیستها تقسیم شده بود. بسیاری از کسانی که به نازیها رأی داده بودند یونکرها^۱ بودند که در حرکتی بنیادی از گذشته خود بریده بودند. بنابراین رئیس‌جمهور اکنون در نتیجه انتخاب سوسیالیستهای میانه‌رو، حزب مرکزی کاتولیک و اتحادیه‌های تجاری و سلطنت‌طلبها رأی آورده بود.

نازیها علی‌رغم دستاورد عظیم باز هم خوشحال نبودند. آنها هنوز تا کسب اکثریت راهی طولانی در پیش داشتند، در واقع در برلین، ۲۳ درصد آراء به نفع آنها بود. نتیجه‌ی انتخابات دیگر نامعلوم بود. همین یکی از جیبهای خالی مردم

۱. Junkers: اشراف زمیندار که اغلب طرفدار هیندنبورگ بودند.

ناامید تأمین شده بود. در ساعات خلوت، حتی هیتلر سرخوردگی خود را آشکار می‌کرد. یکی از اعضای حزب که از هیتلر در اقامتگاهش در ساعات آخر شب دیدار کرده بود او را «تصویر ناامیدانه، و هراسیده‌ی قماربازی توصیف کرده بود که بیش از حد توانایی‌اش شرط‌بندی کرده است.»

اما هیتلر در جمع، هیچ نشانه‌ای از ناامیدی نشان نمی‌داد. گوبلز نوشت: «او برای دوباره جنگیدن لحظه‌ای تردید نمی‌کرد. هرگز او را هراسان ندیدیم.» اعضای حزب رهبر را بر عهده گرفتند. سردبیر روزنامه‌ی فولکیشر بئو باختر، آلفرد مروزنبرگ خطوط پیشروی حزب را مشخص کرد. «اکنون نبرد وحشیانه‌تر و بیرحمانه‌تر، تا حدی که آلمان هیچ‌گاه آن را تجربه نکرده، ادامه پیدا خواهد کرد. بنیاد نبرد ما نفرت از هر آن چیزی است که با ما مخالفت می‌ورزد.»

برای دور دوم نبرد، هیتلر و مردانش شیوه‌ای جدید، که از احتیاج سر برآورده بود، برگزیدند. برونینگ که از بی‌ثباتی کشور می‌ترسید، انتخابات را تا پایان عید پاک به تعویق انداخت. این کار فقط یک هفته فرصت رقابت انتخاباتی باقی گذاشت. نازیها برای آن‌که حداکثر استفاده از این اوضاع را ببرند یک هواپیمای مسافری ۵۲ نفره شرکت لوفت‌هانزا را اجاره کردند تا هیتلر و اطرافیانش را از شهری به شهر دیگر ببرد. آنها نام این مبارزه‌ی انتخاباتی را «هیتلر بر فراز آسمانها» گذاشتند و ظرف یک هفته هیتلر از بیست و یک شهر بازدید کرد. او حتی در هوای توفانی که بسیاری از پروازها را ملغی کرده بودند به پرواز ادامه داد. جرأتی که نازیها از خود نشان می‌دادند درست همان چیزی بود که مردم آلمان به آن نیاز داشتند.

به شکرانه‌ی فعالیت‌های بیشتر، روز انتخابات، هیتلر - دو میلیون رأی بیشتر به دست آورد. اما باز هم موفقیت نهایی نصیب آنها نشد. هیندنبورگ که اندکی کمتر از یک میلیون هوادار اضافی به دست آورده بود به هر حال اکثریت لازم برای ماندن در مقام خود را کسب کرد.

یکبار دیگر آرای مردم هیتلر را متوقف کرد، اما وقایع پشت پرده چنان پیش می‌رفت که اوضاع سیاسی را تغییر داد و برای هیتلر چیزی را رقم زد که هیچ فعالیت انتخاباتی قادر به فراهم کردن آن نبود. مسأله‌ی برخورد با اس.آ تمام فکر و ذکر او را به خود مشغول کرده بود. در بهار ۱۹۳۲، تعداد اعضای اس.آ به ۴۰۰,۰۰۰ نفر رسید. چهار برابر حجم نیروی نظامی. پلیس در بسیاری از شهرها شواهدی به دست آورده بود که رهبران اس.آ سر خود تصمیم گرفته بودند قدرتهای محلی را به دست گیرند. حکومت‌های محلی پروس و باواریا مصمم شده بودند تا نظم را در خیابانها برقرار کنند و برای همین به حکومت مرکزی متوسل شده بودند تا چاره‌ای برای ارتش نازیها بیندیشند. این درخواست از وزیر دفاع گروئر شده بود که امور وزیر داخله را هم به عهده گرفته بود. گروئر که اکنون برای برقراری نظم قبول مسئولیت کرده بود، از دولت خواست که دست به عمل بزند و در ماه آوریل، سه روز بعد از آن که هیندنبورگ دوباره انتخاب شد، کابینه تمام تشکیلات یونیفرم پوش حزب نازی از جمله اس.آس گارد سیاه پوش هیتلر را غیرقانونی اعلام کرد. پلیس پناهگاهها و انبارهایی را که گروههای هیتلری جمع می‌شدند تا توطئه بریزند اشغال کرد.

گروههای توفان برای مدت زمانی زیرزمینی شدند اما هیتلر هنوز نرسید. او با شور و هیجان به برنامه‌ریزی انتخاباتی پرداخت. چهارپنجم آلمانیها در ۲۴ آوریل ۱۹۳۲ به پای صندوقهای رأی می‌رفتند و تا این لحظه، هیتلر به عنوان شخصیتی خود را نشان داده بود که ظهورش مردم کنجکاو و مردم فعال را سریعاً به طرف خود جذب می‌کرد. سخنوری او بی‌نظیر بود. نمایش او درخشان بود و چنان تنظیم شده بود که تخیل شنندگان را به سوی خود بکشد. او هر وقت که ممکن بود سخنرانی می‌کرد در شب یا روز. ایجاد حالت تعلیق بخشی از برنامه بود و هیتلر جمعیت را در انتظار نگه می‌داشت. گاه تا ساعتها، سرانجام وقتی



در دورانی که هنوز بسیاری از مردم هواپیما را از نزدیک ندیده بودند هیتلر پرواز را یاد گرفته بود و شخصاً برای شرکت در نمایشهای حزبی با هواپیما به این سو و آن سو می‌رفت. در زیر گروهی از افراد اس‌اس که عودت تقدیر هیتلر قرار گرفته‌اند.







بازار تبلیغات انتخاباتی در ۱۹۳۲. گروهی از پیوسته‌ها به نازیها تعلق دارد که معتقد بودند باید کاتولیکها و کمونیستها را درهم کوبید. بعضی پیوسته‌ها هم به کمونیستها و ملی‌گرایان تعلق داشتند که معتقد بودند کارگران در حکومت نازیها به بند کشیده می‌شوند.

پشت تریبون ظاهر می‌شد. در حالی که نورهای درخشان بر او می‌تابید، باز هم مکث می‌کرد تا وضعیت حضار را ارزیابی کند. تنها زمانی که حال و هوای حاکم را به دست می‌آورد شروع به سخنرانی می‌کرد و تماشاگران را قدم به قدم به اوج هیجان می‌رساند و کلمات آخر او آنها را آسوده می‌کرد. هنگامی که سخنرانی او به پایان می‌رسید، پیراهنش خیس از عرق بود و خود او از نفس می‌افتاد. هنگامی که مردم برایش کف می‌زدند از تالار بیرون می‌رفت و خود را به هتل می‌رساند در آن جا، در سکوت به ندرت غذایی می‌خورد که آن هم سوپ سبزیجات بود. با همین شیوه، هیتلر از بیست و شش شهر در اواخر آوریل بازدید کرد. در پروس، بزرگترین ایالت آلمان، حزب به سختی توانست همان درصد آرای را به دست آورد که هیتلر در انتخابات ریاست جمهوری کسب کرده بود. در جاهای دیگر درصد کمتر بود. اما حزب نازی اختیار مجالس محلی را به دست آورده بود و همین کافی بود تا رژیم وایمار را به لبه‌ی پرتگاه براند.

در بهار آن سال هنگامی که هیتلر سرگرم رقابت انتخاباتی بود، استاد توطئه‌چینی، کورت فن شلایشر ستاد انتخاباتی برای خود تأسیس کرد که هدف آن برکناری اعضاء کلیدی کابینه‌ی هیندنبورگ بود. شلایشر تغییر موقعیت خود را با برداشتن ممنوعیت قانونی اس.آ و اس.اس آغاز کرد. او که در ابتدا از این قانون حمایت کرده بود با هیتلر دیدار کرد و به او اطمینان داد که با ممنوعیت این گروه‌ها مخالف است، بعد هم رئیس‌جمهور را در فشار قرار داد تا ممنوعیت قانونی را لغو کند. شلایشر عنوان کرد که حکومت باید جلو فعالیت شاخه‌ی نظامی حزب سوسیال دمکرات را بگیرد.

در همان حال، شلایشر در حق مشاور قدیمی خود گرونر که اکنون او را آلت دست سوسیال دمکراتها و مانعی برای معامله کردن با هیتلر می‌دانست بدخواهی کرد. شلایشر ذهن هیندنبورگ پیر را علیه گرونر خراب کرد و تخم بدگمانی را

در فکر ژنرال هشتاد و چهار ساله نشاند. شلایشر روابط نزدیک خود را با اسکار، پسر هیندنبورگ حفظ کرده بود تا اطمینان هیندنبورگ را جلب کند. در عین حال شایعاتی را منتشر می‌کرد دال بر آن‌که فرزند نوزاد گرونر پنج ماه بعد از عروسی‌اش به دنیا آمده است. سرانجام توطئه را به آخر رساند به سردی به گرونر خبر داد که دیگر ارتش به او اعتماد ندارد. گرونر از مقام وزیر دفاع استعفا داد.

بعد از به زمین زدن گرونر، شلایشر سعی در ناکار کردن برونینگ که او را سدی در راه خود می‌دید، نمود. او بطور آشکار از رییس هیأت وزیران به عنوان «تنها کسی که اوضاع آلمان در آینده را می‌تواند مهار کند» یاد می‌کرد هنگامی که برونینگ از او خواست شلایشر تصدی پشت وزارت دفاع را بر عهده بگیرد، توطئه گر خستگی‌ناپذیر پاسخ داد. «بسیار خوب، اما نه در کابینه‌ی تو.» شلایشر نیمه‌ی دوم ماه می را صرف برگرداندن نظر هیندنبورگ علیه برونینگ کرد، کاری که خلق و خوی رییس جمهور آن را آسان‌تر می‌کرد. هیندنبورگ به جای آن‌که به دلیل فعالیتهای انتخاباتی که برونینگ برای او کرده بود از او قدردانی کند، از او کینه به دل گرفته بود. او تصور می‌کرد برونینگ او را به عرصه‌ای کشانده که به‌ناچار با جناح چپ مرتبط ساخته و او و طرفدارانش از این ارتباط سخت دل‌نگران بودند.

بعضی از این طرفداران املاک خانوادگی هیندنبورگ را از رهن درآورده و آن را به رییس جمهور هدیه کرده بودند. او اکنون از هوای ملایم بهاری لذت می‌برد. در آن جا به گوش او خواندند که برونینگ را از مقام خود معزول کند. شلایشر که از تعصب هیندنبورگ باخبر بود، با اطمینان نقشه‌ای طرح کرد تا دولتی دیگر را به جای برونینگ و کابینه‌اش بنشاند. در همان حال با هیتلر ملاقات کرد و قراری گذاشت: وزرای جدید قانون منع فعالیت واحدهای نازی را لغو می‌کنند و برای حمایت از هیتلر انتخابات جدیدی برای رایش‌تاک به راه می‌اندازند.

بعد در ماه می، هیندنبورگ به برلین بازگشت، در جلسه‌ای که ۲۹ می برگزار شد برونینگ احساس کرد رفتار هیندنبورگ با او سرد است. او دسته‌ای حکم را به رئیس‌جمهور داد تا امضا کند، برخورد هیندنبورگ بسیار طفره‌آمیز بود. او گفت که ترجیح می‌دهد در این باره با سایر وزرا مشورت کند. بعد رئیس‌جمهور شکایت کرد که دولت برونینگ زیاده از حد لیبرال است و بعضی از وزراء ارتباطات بلشویستی دارند. برونینگ که از این رفتار بدش آمده بود پرسید آیا رئیس‌جمهور می‌خواهد او استعفا دهد؛ جواب مثبت بود.

همان روز اندکی دیرتر، آرا در انتخابات ایالتی دیگری شمرده شد، این بار در اولدنبورگ، شمال غربی آلمان. برای نخستین بار نازیها اکثریت را به دست آورده بودند. نتیجه‌ی انتخابات در برلین بازتاب فراوانی داشت. در حالی که عده‌ای نفسها را در سینه حبس کرده منتظر اخبار ریاست دولت بودند. عده‌ای دیگر معتقد بودند جهش نازیها چشمگیر بوده است. شاگردان یکی از مدارس برلین وقتی صبح به مدرسه آمدند پرچم نازیها را بر فراز بام در اهتزاز دیدند. هنگامی که سرایدار از باز کردن در پشت‌بام خودداری ورزید. یکی از معلمها که بازویش را در جنگ از دست داده بود از پنجره خود را به بام رساند و سینه‌خیز پیش رفت و پرچم را پایین آورد.

همان روز سه شاگرد که لباس نازیها را به تن داشتند به مقامات مدرسه شکایت کردند. مقامات قول دادند «بررسی دقیقی» به عمل خواهند آورد و بعد معلم یک دست را منتظر خدمت کردند. کسی روی تخته کلاس او شعارهای ضدیهودی نوشت. هنگامی که مدرسه تعطیل شد اعضای سازمان جوانان هیتلر به یک پسربچه‌ی یهودی حمله کردند و شروع به زدن او کردند تا همکلاسیها این پسر را از زیر دست و پای آنها بیرون کشیدند.

در اول ژوین ۱۹۳۰، رئیس دولت جدید فرانتز فن پاپن شد. سیاستمدار پنجاه و سه ساله‌ی دست راستی از طبقه‌ی اشراف. پاپن از طرف هیچ حزبی



اسباب و اثاثیه‌ی ستاد اس.ا بعد از انتخابات ۱۳۳۲ سوار بر کامیون و تخلیه می‌شود. حکومت
برونینگ برای جلوگیری از کوفت‌گروه‌های اس.ا و اس.اس را غیرقانونی اعلام کرد و دستور داد دفاتر
آنها تخلیه شود.

حمایت نمی‌شد. او را مردی توصیف می‌کردند که «نه دوستان و نه دشمنانش او را جدی نمی‌گیرند». شلایشر البته این موضوع را می‌دانست. هنگامی که او را متهم کردند کسی را انتخاب کرده که هیچ مغزی برای این کار ندارد، پاسخ داد، «من به مغز نیاز ندارم، کافی است کلاهی بر سرش باشد.» پاپن گرچه هیچ قریحه‌ی خاصی از خود نشان نداد، اما جذاب، ثروتمند و دارای ارتباط فراوان بود. طولی نکشید این آدم متملق لافزن خود را معتمد رییس جمهور خسته کرد تا جایی که رییس جمهور پیر که سی سال از او بزرگتر بود او را خودمانی «فرانتزیش» می‌نامید.

هر یک از اعضای کابینه را خود شلایشر انتخاب کرد و پست وزیر دفاع را خود اشغال نمود. هر یک از وزرا انگار به قد و قواره‌ی پاپن کاملاً جور بودند — ثروتمند، اشرافزاده، محافظه‌کار، و چون هیچ‌گونه پایگاه سیاسی نداشتند تقریباً بی‌خاصیت بودند. آنها را «کابینه‌ی بارونها» می‌خواندند.

پاپن در نخستین اقدام به عنوان رییس دولت بطور مؤدبانه از هیتلر خواست تا بطور کتبی تضمین کند از دولت او حمایت می‌کند. هیتلر در عوض درخواست کرد انتخابات جدید رایش‌تاک برگزار شود و گروه‌های اس.آ و اس.اس فعالیت خود را از سر بگیرند. اواسط ماه ژوئن پاپن هر دو خواسته او را عملی کرد. در عوض اطمینان پیدا کرد — البته شفاهی — که نازیها با رژیم او همکاری می‌کنند. در عمل حزب، پاپن را تهدید کرد که افراد گروه توفان اگر منع قانونی فعالیت آنها نشود دست به راهپیمایی در خیابانها خواهند زد. هیتلر مصمم بود، در ذهن مردم، او با پاپن و «کابینه‌ی بارونها» مرتبط نشود. گوبلز در این باره چنین گفت: «اگر مسئول کارهای آنها شویم، همه‌ی بختمان را از دست می‌دهیم.»

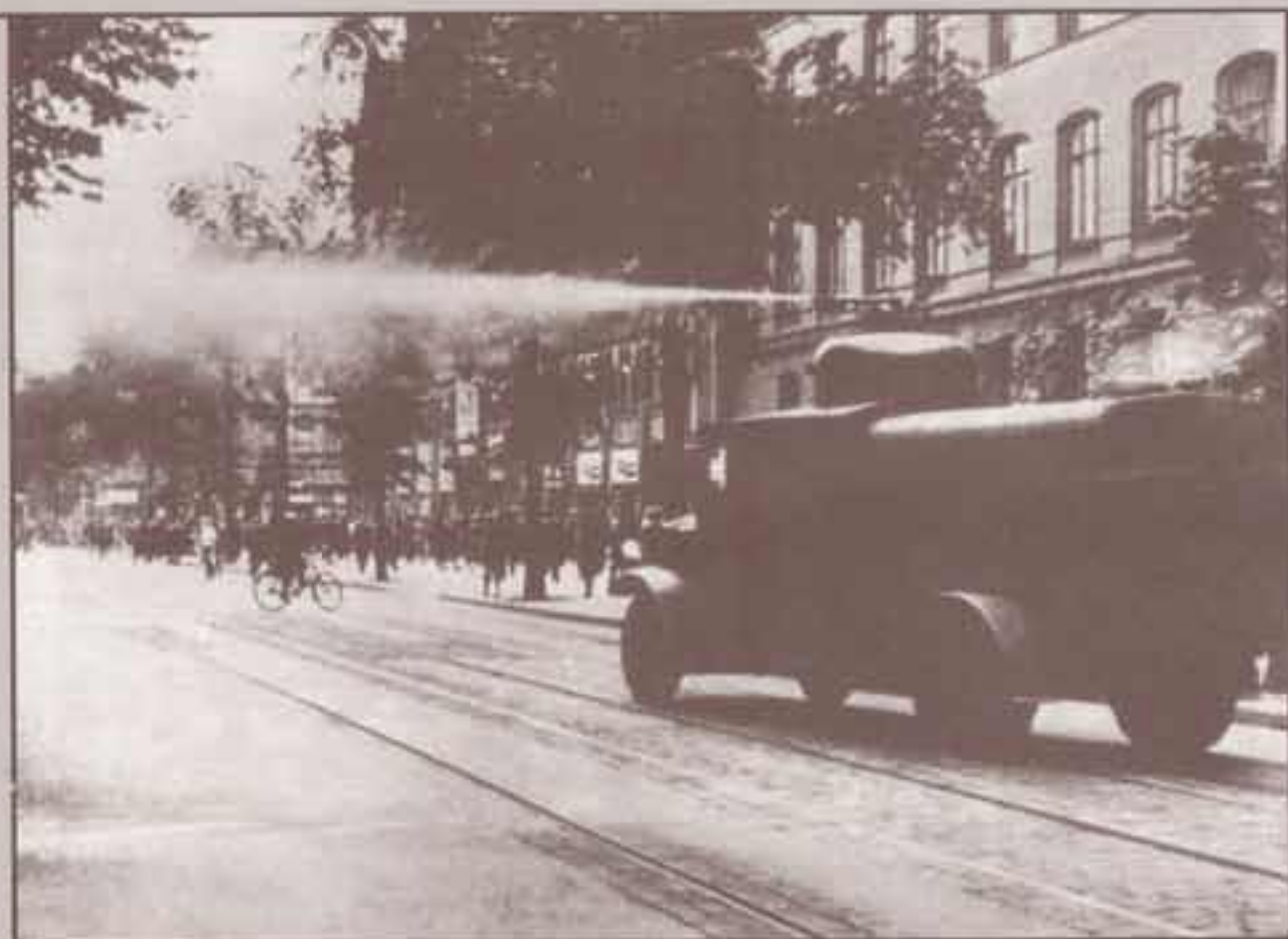
رفتار گروه‌های اس.آ در هفته‌های بعد از لغو تحریم کاملاً در تضاد با بی‌حالی دولت بود. برای درمان گروه‌های ناآرام ناچار شده بودند که شور و هیجان خود را مهار کنند. حال که سدّ پیش روی آنها برداشته شده بود، چنان آشوبی را آغاز



پلیس سواره تظاهراتی را در مونیخ درهم می‌شکند. تظاهرکنندگان درخواست داشتند منع قانون فعالیت گروه‌های اس.آ و اس.اس برداشته شود.

کردند که سابقه نداشت. آنها با استفاده از پنجه بوکس، چماق پلاستیکی و اشتالراتن^۱ - لوله‌های کوتاه که در آنها گلوله‌های فلزی بود و با فنر پرتاب می‌شد - با گروه‌های خشمگین چپی برخورد می‌کردند. نبردهای خیابانی در تمام کشور آغاز شد. در پروس، تعداد تلفات نود و نه کشته و ده برابر این مقدار زخمی بود. خشونت در ۱۷ جولای روز یکشنبه به اوج رسید. در بندر ماهیگیری آلتونا، در هامبورگ، نیروی ۷۰۰۰ نفره‌ی نازی‌ها به کارگران کمونیست حمله بردند. آنها از پشت بام‌ها و پنجره‌ها تیراندازی کردند و گروه‌های توفان هم

1. Stahlruten



یک خودروی ضد شورش نظامی را متوقف می‌کند. هنگامی که پاپن به گروههای توفان اجازه فعالیت مجدد داد، کمونیستها اقدام او را «دعوت به آدم‌کشی» خواندند. افراد اس‌ا‌ا اسارگسیخته به خیابانها ریختند و در پنج هفته ۱۳۳ نازی و پلیس کشته شدند.

با آتش به آنها جواب دادند. هنگامی که نبرد به پایان رسید، هفده آلمانی کشته شده بودند.

این خونریزیه‌ها به پاپن فرصت لازم را داد. بنظر می‌رسید رئیس دولت جدید برای حکومت عقاید خاص خویش را دارد و برای چند هفته در صدد مطالعه بوده که چگونه علیه حکومت پروس وارد عمل شود. پروس که پایتختش در برلین بود سه‌پنجم جمعیت آلمان را در خود جای داده بود. آخرین دژ حزب سوسیال دمکرات بود. تسلط بر این حکومت، قدرت زیادی را در دستهای محافظه کاران قرار می‌داد. علاوه بر آن پاپن به عنوان رئیس دولت جدید، می‌باید

لیاقت خود را به اثبات برساند تا مانند برونینگ مورد اتهام و ملامت قرار نگیرد. پاپن از حمایت رییس‌جمهور برخوردار بود و می‌توانست حکومت محلی پروس را برکنار کند و دولت را تحت رهبری رایش قرار دهد. او شورش آلتونا را موجبی می‌دانست بر آن‌که رهبران پروس نمی‌توانند نظم و قانون را در محدوده‌ی خود اعمال کنند.

در ۲۰ جولای رییس‌دولت کودتای خود را عملی کرد. او عاقلانه زمانی را انتخاب کرد که نخست‌وزیر پروس در برلین نبود. دولت محلی، مقاومت اندکی کرد و قبل از آن‌که چهل و هشت ساعت بگذرد، پاپن اختیار ایالت و پلیس ۸۵,۰۰۰ نفری آن را به دست گرفته بود.

بلافاصله بعد از کودتای پاپن، انتخابات رایش‌تاک آغاز شد. دوباره نازیها سخت به فعالیت پرداختند. آنها از ناامیدی و نگرانیهای مردم سود می‌بردند. ماشین تبلیغاتی نازیها به جذب گروههای مختلف پرداخت. به آنهایی که از حقوق اندک بازنشستگی برخوردار بودند و اندوخته‌ی آنها از بین رفته بود، وعده‌ی بالا بردن ارزش پس‌اندازها و بازنشستگی کافی را داد. به خدمتکاران دولت که حقوق آنها در زمان برونینگ کم شده بود، نازیها وعده‌ی «برقراری حقوقی که از کارمندان دولت گرفته شده» را می‌دادند و «بیرون کردن تمام کارمندان یهودی» را از فهرست حقوق‌بگیران دولت. نازیها تأکید بیشتری برای حقوق کارگران جناح چپ قایل شدند. پوسترهایی که نان و کار^۱ و سخنرانیهایی که در آنها سوگند خورده می‌شد، «شرکت کارگران در اموال کارخانه‌ها» حتمی است دایم پخش می‌شد.

این بار نازیها در انتخابات از ۶۰۸ کرسی، ۲۳۰ کرسی را به خود اختصاص دادند. اگرچه اکثریت دست آنها نبود. تقریباً ۱۰۰ رأی بیشتر از سوسیال دموکراتها آورده بودند. بیش از ۱۳ میلیون آلمانی به نازیها رأی داده بودند. اکنون

حزب، امید ناامیدان از هر طبقه و گروه شده بود. این مردم با نگاه حقارت‌بار به جمهوری نگاه می‌کردند. در مقایسه وقتی به هیتلر سلام می‌دادند، چشمانشان می‌درخشید.

بعد از پیروزی نازیها در انتخابات رایشتاگ، محافظه‌کارها بیش از هر زمان دیگر به هیتلر نیاز داشتند. مکانیسم قانونگذاری هم‌چنان مشغول به کار بود. در ۱۹۳۰.



آدولف هیتلر در جریان سخنرانی که خود را زودتر از هیتلر می‌دانست اما سرانجام مغلوب او شد.

رایشتاگ نود و هشت قانون را تصویب کرد. اما در ۱۹۳۱ فقط سی و چهار مورد به مرحله‌ی عمل رسید هیندنبورگ در این ایام مجلس را دور زده بود و با اختیاراتی که داشت و لایحه‌ها را با نوشتن نام

خود در زیر آنها به تصویب می‌رساند در هر ماه پنج لایحه حکومت، بدون حمایت مردم پیش می‌رفت. اوضاع به هم‌ریخته‌ای بود که ممکن بود به قیام عمومی بینجامد. بخصوص اکنون که از هر سه رأی‌دهنده یکی پیرو نظریه‌های نازیها بود. جای تعجب نبود که، حکومت یکبار دیگر ناچار شد با پیشوا ائتلاف کند.

اوایل ماه اوت، هیتلر با شلایشر، که هنوز خیال می‌کرد می‌تواند رهبر نازیها را به سود خود به کار گیرد، ملاقات کرد. این بار هیتلر، مقام ریاست دولت را برای خود می‌خواست و تضمین چهار وزارت در کابینه را برای حزب خود. او هم‌چنین خیال داشت وزارتخانه‌ی جدیدی به نام «وزارت ارشاد و تبلیغات عموم» تأسیس کند. علاوه بر اینها می‌خواست افراد خود را در دولت پروس به کار بگمارد. شلایشر مژه هم نزد. اگرچه آنها به توافق نرسیدند اما هیتلر با روحیه‌ای بشاش از جلسه بیرون آمد.

هیتلر به اقامتگاه خود در برچسگادن بازگشت و در انتظار جواب حکومت ماند. شلایشر نزد هیندنبورگ رفت تا شرایط رهبر حزب نازی را به اطلاع او برساند. شورشها و قتلهای سیاسی باعث شده بود او لایحه‌ی جدیدی را به تصویب برساند. این لایحه مجازات مرگ برای قتلهای سیاسی در نظر گرفته بود. در همان هنگام پنج عضو اس.آ به خانه معدنچی کمونیستی حمله بردند و او را جلو چشم مادرش آن‌قدر کتک زدند تا مرد. آن روز گوبلز که همراه هیتلر بود به آسمان شب و ریزش شهابسنگها نگاه می‌کرد و در دفتر خاطراتش نوشت: «چه شب زیبایی است. شهابها مانند بارانی از نقره بر زمین می‌ریزند.»

چند روز بعد، هیتلر برای ملاقاتی با شلایشر و پاپن به برلین بازگشت. در راه بازگشت هنگامی که در رستورانی غذا می‌خوردند، هیتلر با اطمینان خاطر برای همراهانش نقشه‌اش را برای قتل عام مارکسیستها، هنگامی که به قدرت می‌رسید، شرح می‌داد.

در ملاقاتی که در ویلهلم اشتراسه صورت گرفت به او گفتند که هیندنبورگ و چیزی بیشتر از مقام معاون رییس دولت را به او نخواهد داد. او با خشم به آنها پرید و گفت مارکسیستها را نابود خواهد کرد و اس.آ را آزاد خواهد گذاشت و در این صورت هزاران نفر خواهند مرد. بعدها شلاشر گفت که رهبر نازی دیوانه شده بود. اما رفتار هیتلر برای گوبلز که هنگام ناهار به او ملحق شد «محکم و مصمم» بود.

غروب از هیتلر دعوت شد که با هیندنبورگ صحبت کند. پیشوا رفت و امیدوار بود که رییس جمهور تجدیدنظر کرده باشد. اما فیلدمارشال لجوج پیر



پایان بعد از رأی گیری در رایشستاگ. سال ۱۹۳۳. کارگران جلو در تعداد آرای حزب خود را نمایش می دهند.

خیال نداشت تسلیم سرجوخه‌ی سابق شود. هیندنبورگ با خونسردی اما صلابت شرح داد که او از شرکت نازیها استقبال می‌کند اما قدرت کامل را به یک حزب نمی‌دهد. او به هیتلر خاطر نشان کرد که به تازگی ناسیونال سوسیالیستها قرار گذاشته بودند از پاپین حمایت کنند. حکومت ائتلافی که نازیها هم در آن باشند مورد قبول است اما «نمی‌تواند مسئولیت دادن قدرت به هیتلر را بپذیرد.» هیتلر که آن روز دوبار طعم ناامیدی را چشیده بود به خانه‌ی گوبلز بازگشت تا آنجا هم چند قطره دیگر ناامیدی تلخ را سربکشد. روزنامه‌های عصر پر بود از تفسیر حکومت از این مباحثه. روزنامه‌ها تیترهایی از این قبیل داشتند. «رئیس‌جمهور رایش، هیتلر را سرزنش کرد.»

شاید تلخی این شکست بود که باعث شد هیتلر مرتکب اشتباهی تاکتیکی شود که به حیثیت او لطمه زد. در ۲۲ اوت پیراهن قهوه‌ایهایی که معدنچی کمونیست را کشته بودند به مرگ محکوم شدند. هیتلر طرف جنایتکاران را گرفت و از آنها دفاع کرد. «وفاداری مرا به شما پیوند می‌دهد. وظیفه‌ی ماست با حکومتی ب‌جنگیم که اجازه‌ی چنین کارهایی را می‌دهد.»

هیتلر در حالی که از میهمانان خود در مهتابی ویلایش در اوبرسالزبورگ پذیرایی می‌کرد، سعی داشت موقعیت خود را در این پرونده اصلاح کند. یکی از میهمانان او هرمان راشنینگ عضو حزب نازی و نماینده مجلس دانتزیگ بود، شهری آلمانی که تحت نظارت نیروهای جامعه ملل اداره می‌شد. راشنینگ از دیدن اطرافیان هیتلر یکه خورد. پرندگان در قفس می‌خواندند. خدمتکاران پیر همه جا بودند و افرادی از طبقه‌ی خرده‌بورژوا می‌خوردند و می‌نوشتند. راشنینگ با خود فکر کرد اگرچه پیشوا از خرده‌کاسبها و صنعتگران پذیرایی می‌کند ولی در خلوت طبقه متوسط را آدم به حساب نمی‌آورد.

در سالزبورگ آلپ، هیتلر گاه کاملاً خاموش بود و گاه به اظهار نظر می‌پرداخت. او با شور و هیجان از لزوم اقدام به خشونت ما «وجدان پاک» سخن

می گفت درست همان طور که افراد گروه توفان در کشتن معدنچی، کرده بودند. او می گفت، فقط با چنین اعمال افراطی است «که ما می توانیم نرم دلی و شفقت را از دل ملت خود پاک کنیم».

پیشوا ادامه می داد، «جایی برای احساسات خوب وجود ندارد. اگر قرار است ملت ما نقشی تاریخی ایفا کند، می باید آن را به عظمت برسانیم.» منظور از نقش تاریخی، البته جنگ هم بود؛ اما جنگی تقریباً با خونریزی اندک. «در آینده جای توپخانه را، تبلیغاتچیها می گیرند.» با این روش او دشمن را، قبل از آن که تصمیم به شلیک بگیرد، تسخیر می کرد. «این موضوعی است که مرا همیشه دل مشغول نگه می دارد: یعنی شکست روحی دشمن قبل از شروع جنگ.» اما هیتلر امکان شکست را هم از نظر دور نگه نمی داشت. یکبار از راشنینگ درباره ی حقوق پناهندگی سیاسی در دانتزیگ، جایی که قوانین آلمان اجرا نمی شد پرسید، شاید فکر می کرد در صورت فرار در زندگی مخفی به آن جا پناه ببرد.

در برلین، پاپن خود را برای بدترین حالت، یعنی زمانی که مجلس با ۲۳۰ نماینده ی نازی شروع به کار می کرد آماده نمود. او سفری به املاک هیندنبورگ در ییلاق کرد. رئیس جمهور در ایوان و جلو آفتاب استراحت می کرد. پاپن فرمانی از هیندنبورگ گرفت مبنی بر آن که هر وقت مجلس بخواهد دولت را ساقط کند، رئیس دولت بتواند آن را منحل نماید.

هنگامی که مجلس جدید آغاز به کار کرد، پاپن خلع سلاح شد. همان روز اول از نمایندگان خواسته شد پاپن را از مقام خود خلع کنند. گورینگ که تازه به ریاست مجلس رسیده بود می خواست پاپن و وزرایش را معزول کند. رأی گیری شد و پاپن فوراً دست به کار شد تا با فرمانی که داشت مجلس را منحل کند. گورینگ به او اعتنایی نکرد و سرگرم رأی گیری شد. پاپن با عصبانیت به پشت تریبون رفت و فرمان انحلال مجلس را به نمایندگان نشان داد و بیرون رفت وزرا هم دنبال او رفتند. نمایندگان با صندلیهای خالی وزرا روبرو شدند حالا به دلیل



لحظه‌ای سرنوشت‌ساز در تاریخ آلمان، پایین (که در وسط سمت چپ ایستاده) از رئیس رایشستاگ هرممان گورینگ (بالا، راست) رأی اعتماد می‌خواهد. رئیس رایشستاگ به او اعتنایی نمی‌کند و رأی عدم اعتماد به دولت او می‌دهد.

فرمانی که پاپن داشت رأی نمایندگان غیرقانونی بود. ملت می‌باید دست به امتحان دیگر بزند. چهارمین انتخابات در کمتر از یک سال. نازیها از این انتخابات دیگر خشنود نبودند. آنها در ماه جولای رقابت انتخاباتی فشرده‌ای برگزار کرده و برده بودند. وقایع اخیراً - دادگاه جنایی رسیدگی به جرم افراد اس.آ، حمایت آشکار هیتلر از آنها خبر ملاقات او با هیندنبورگ و حرفهایی که شنیده بود - رأی‌دهندگان را فراری داده بود. در صندوق حزب هم تقدینگی موجود نبود. گوبلز در میانه‌ی ماه سپتامبر نوشت. «حتی یک شاهی هم نداریم.»

اگرچه پولی در بساط نبود، اما نازیها ماشین انتخاباتی خود را آتش کردند و سخنرانیها، مقالات روزنامه‌ها، جزوه‌ها و پوسترها در همه جا منتشر شد. دوباره هیتلر با هواپیما از شهری به شهر دیگری رفت نازیها دولت را «نجبای فاسد» یا «رژیم منحط یونکر» می‌نامیدند در همان حال تبلیغات آنها کارگران را نشانه گرفته بود و وعده می‌دادند که در صورت پیروزی حکومتی را که بر پایه‌ی سوسیالیسم شکل گرفته سر کار خواهند آورد. اما نوع این سوسیالیسم مشخص نشده و مبهم بود از جمله شعارهای نازیها «زندگی شرافتمندانه در برابر کار شرافتمندانه» بود و چند روز قبل از انتخابات، هیتلر به اعضا حزب اجازه داد موقتاً به دشمنان قدیمی پیوندند. نتیجه هراس محافظه‌کاران بود که از این ائتلاف می‌ترسیدند.

علی‌رغم همه‌ی این تلاشها اقبال نازیها در روز ۶ نوامبر سیاه بود. آنها سی و چهار کرسی از رایشتاگ را از دست دادند. حال آن‌که احزاب رقیب، بخصوص محافظه‌کاران، کرسیهای بیشتری به دست آوردند. این نتیجه تصادفی نبود. یک هفته بعد در انتخابات محلی، حامیان هیتلر آراء بیشتری از دست دادند. تلاش نازیها برای جلب حمایت طبقه‌ی کارگر باعث شده بود بسیاری از طرفداران محافظه‌کار را از دست بدهند این انتخابات توان مالی و روحی نازیها را گرفت. مردم آلمان هم از پا درآمدند.

در پایان سال ۱۹۳۲، تلاش برای دستیابی به قدرت هم‌چنان ادامه داشت. شلایشر تصمیم گرفته بود پاپن را برکنار کند. پاپن بی‌عرضه‌تر از آن بود که شلایشر تصور کرده بود. در اصل پاپن می‌خواست اختیارات یک خودکامه را به او بدهند و تا زمانی که او در دفترش نشسته بود احتمال اندکی وجود داشت که حکومت با نازیها به توافق برسد. شلایشر نزد هیندنبورگ رفت و اینها را در گوش او گفت و خاطرنشان کرد که ممکن است تمایلات او، هم کمونیستها و هم

لحظه‌ای استثنایی از همکاری قنازیه‌ها و کمونیست‌ها. پرچم هر دو حزب در خانه‌های مسکونی کارکنانشین در برلین شعاری که روی دیوار نوشته شده این است: «اول غذا، بعد اجاره».



نازیها را سر خشم آورد و به شورشی بینجامد که ارتش قادر به سرکوب آن نباشد. هیندنبورگ حرفهای وزیر دفاع خود را شنید و اول دسامبر، پاپن ناچار به استعفا شد. شلایشر به سمت رییس دولت منصوب شد.

شلایشر به عنوان بخشی از نقشه‌ی خود قصد داشت به رقیب عقیدتی هیتلر در حزب، گریگور اشتراسر احترام بگذارد و به نازیها پیشنهاد تقسیم قدرت را بدهد. بنظر می‌رسید اشتراسر مایل بود با رییس دولت جدید معامله کند اما وقتی هیتلر از این مذاکرات باخبر شد، با خشم جلو آن را گرفت. در ۵ دسامبر، او و اشتراسر در اقامتگاه هیتلر واقع در هتل کایزرهوف، دعوای سختی کردند. هیتلر سخت معترض بود. فقط او حق رسیدن به قدرت را داشت و فقط او می‌باید مذاکره کند. دو روز بعد، در طی مذاکره‌ای، هیتلر اشتراسر را به خیانت متهم کرد. این بار اشتراسر به اقامتش بازگشت و در طی نامه‌ای از خدمات خود و رؤیای طولانی‌اش که ائتلاف مردانی بود که به آینده آلمان می‌اندیشند، یاد کرد و سپس استعفا داد.

اشتراسر در نامه‌ی خود ذکر نکرد برای آینده‌ی حزب چه برنامه‌هایی در سر داشته است. هیتلر ناامید شد، می‌ترسید حامیان اشتراسر کنار بکشند و حزب درهم بشکند. او ساعتها در اقامتگاهش با نگرانی قدم زد و فکر کرد: «اگر حزب چند تکه شود چه خواهد شد.» اما اشتراسر وفاداری خود را حفظ کرد. او به آرامی از شهر خارج شد و خانواده‌ی خود را برای تعطیلات به اطیش برد. معه‌ذا حزب شتاب خود را از دست داد. در اواسط دسامبر گوبلز نوشت: «در حال حاضر هیچ بختی برای به دست آوردن قدرت نداریم.» و دو روز قبل از کریسمس با ناامیدی نوشت: «همه‌ی فرصتهای مساعد را از دست داده‌ایم.»

هیتلر هم اندوهگین بود. او یادداشتی برای دوستی قدیمی فرستاد و نوشت: «همه‌ی امیدهایم را از دست داده‌ام. رؤیاهایم هیچ‌گاه به واقعیت نخواهد پیوست.» او دوباره به فکر خودکشی افتاد: «به محض آن‌که بدانم همه چیز از

دست رفته می‌دانی چه خواهم کرد؟ نمی‌توانم شکست را بپذیرم. به حرفم عمل می‌کنم و با گلوله‌ای به زندگی‌ام پایان خواهم داد.»

هم‌چنان که در گذشته هم اتفاق افتاده بود. حوادث بعدی دوباره ورق را برگرداند و به نفع هیتلر شد. پاپن وارد رقابت انتخاباتی برای سرنگونی شلایشر شد. در ۲ ژانویه، ۱۹۳۳. پاپن سفری به کلن کرد تا در جلسه‌ی فوق‌العاده محرمانه‌ای با هیتلر شرکت کند و دو حزب ملی‌گرا و ناسیونال سوسیال ائتلاف کنند و آن دو به اتفاق احزاب خود را رهبری کنند. اگرچه آن دو به هیچ توافقی نرسیدند، اما با روحیه‌ای خوب از هم جدا شدند. پاپن متقاعد شد که همکاری توطئه‌گرش نرمی بیشتری از خود نشان داده است.

این جلسه گرچه هیچ فایده‌ای نداشت اما روحیه‌ی هیتلر و نازیها را بهتر کرد و ناامیدی را از حزب دور نمود. هیتلر سرگرم مبارزه‌ی انتخاباتی در لیپ شد. ایالتی کوچک و با یکصد هزار جمعیت. او مصمم بود انتخابات را ببرد تا دوباره توجه همه به سوی حزب نازی جلب شود. ظرف چند روز هیتلر در ۱۶ همایش سخنرانی کرد. گوبلز و سایر مقامات حزبی هم خستگی‌ناپذیر فعالیت می‌کردند. تلاشهای آنها موفقیت‌آمیز بود. نازیها ۳۱۰۵ درصد آرا را به دست آوردند. اولین موفقیت آنها بعد از شکست ماه جولای. روزنامه‌های حزب پیش‌بینی کردند قدرت به هیتلر خواهد رسید.

پاپن نهایت تلاش خود را می‌کرد تا این پیشگویی به واقعیت پیوندد. او که بسیار مایل بود اتحادی با هیتلر را شکل دهد می‌خواست رهبر نازی رییس دولت شود. اما یک مانع غول‌آسا سر راه بود - رییس جمهور. عدم اعتماد هیندنبورگ به نازیها، مقاومت او در برابر دولت یک حزبی و نفرتش از هیتلر، حمایت او از نازیها را غیرمحمتمل می‌ساخت.



مشعلهای فروزان، دروازه‌ی براندنبورگ را در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ نورانی کرده است. ۲۵۰,۰۰۰ راهپیمای درخواست ورود هیتلر به دولت را دادند. گوبلز از این شب، چنین یاد کرد: «شب معجزه‌ی بزرگ»

در این مرحله توطئه گر دیگری وارد صحنه شد. یواخیم فن رین تروپ^۱ تاجری ثروتمند و عضو حزب نازی که ترتیب جلسات هیتلر با پاپن را می داد. رین تروپ پیشنهاد کرد پای اسکار فن هیندنبورگ را به این معرکه بکشانند، شاید پدر از طریق این پسر نرم شود. ملاقات با هیندنبورگ جوان می باید مخفیانه صورت گیرد و رین تروپ خانه اش در حومه ی برلین را برای این کار پیشنهاد کرد.

احتیاطهای حفاظتی بسیاری صورت گرفت و جلسه در ۷۲ ژانویه برگزار شد. اسکار و اوتو مایسنر نخست به اپرای برلین رفتند تا به تماشای نمایشی از واگنر بنشینند. در میان پرده هیندنبورگ و همسرش به آن جا آمدند و باعث شدند همه به آنها توجه کنند. هنگامی که پرده ی دوم آغاز شد و نور کم شد مایسنر و هیندنبورگ آهسته بیرون رفتند و تا کسی صدا زدند برای آن که مقصدشان پنهان بماند چند صد متر مانده به خانه ی رین تروپ پیاده شدند و مابقی مسافت را پیاده در برف طی کردند.

پاپن، هیتلر و دیگرانی که در این توطئه شرکت داشتند منتظر بودند. همه ی گروه با حالتی معذب در سالن نشسته بودند؛ بعد هیندنبورگ و هیتلر به اتاق مجاور رفتند و یک ساعت آن جا ماندند. هیچ یادداشتی برداشته نشد. فقط آن دو نفر بودند، هیتلر که نتوانسته بود پیرمرد را راضی کند، پسرش را متقاعد کرده بود. شب آن روز، اسکار به مایسنر گفت احساس می کند ورود هیتلر به دولت اجتناب ناپذیر است.

هفته ی بعد تحرکات سیاسی شدیدتر شد. جلسه پشت جلسه برگزار شد و توطئه از در و دیوار می بارید. شلایشر که ریاستش به خطر افتاده بود، کار

۱. Joachim von Ribbentrop: وزیر امور خارجه آلمان در زمان هیتلر، در انعقاد قرارداد ۱۹۳۹ میان آلمان و شوروی که دو کشور را از تعرض به هم بازمی داشت مؤثر بود. بعد از جنگ به دار آویخته شد. (دایرةالمعارف مصاحب)

چندانی برای خود نکرده بود؛ سوابق حيله گری و دودوزه بازی همه را از او دور کرده بود و سرانجام رییس جمهور هیندنبورگ هم اعتمادش را به او از دست داد. عزل او کار خطیری بود. اما هیندنبورگ آنهایی را که با او تماس می گرفتند مطمئن می ساخت که پاپن را به جای او منصوب خواهد کرد - و نه هیتلر را - پاپن، شروع کرده بود به زمزمه ی نام هیتلر در گوش رییس جمهور، آن هم به صورت مکرر و بلندتر. مهم ترین افسران ارتش به حمایت از هیتلر برخاسته بودند. حتی همسایگان هیندنبورگ و دوستان نزدیک مثل کنت الارد فن الدنبورگ جانوش که هیچ چیز ترسناکی در انتصاب هیتلر به سمت رییس دولت نمی دید. سر و کله زدن با این جوانها، دردسری درست نمی کرد. از همه اینها گذشته «خیلی هم آدمهای جالبی هستند».

در ۲۸ ژانویه، رییس جمهور با فرزندش اسکار، اوتومایسنر و فرانتز فن پاپن - مردان حکومت را که بیش از همه به آنها اعتماد داشت - ملاقات کرد. آنها رک به او گفتند واقع بینانه ترین کار آن است که دولت را به هیتلر بسپارد. در واقع هیتلر، مانند تندباد، خلاء سیاسی را به وجود آورده بود که فقط خود او می توانست پر کند.

همان روز، شلایشر معزول شد. در سی ام ماه هیندنبورگ هیتلر را منصوب کرد، مردی که حقیرتر از آن بود که بتواند کشور را اداره کند. هیتلر متعهد شد که قانون اساسی را رعایت کند و حقوق ریاست جمهور را حفظ نماید. بالاتر از همه، می باید ملت تکه پاره شده را گرد هم جمع کند.

در سراسر آلمان جمعیت نام هیتلر را فریاد می کشید. جمعیتی بسیار بزرگتر از آنی که هنگام نخستین ملاقات هیتلر با هیندنبورگ جمع شده بود. آن شب اس.آ. زیر نور مشعلها در خیابانها رژه رفتند. رادیو کلن پیامی را که در تبلیغاتچیهای نازی نوشته بودند، پخش کرد. «اخبار همچون زبانه های آتش در سراسر آلمان

منتشر گردید، ادولف هیتلر رئیس دولت رایش شد! میلیونها قلب از شادی و سپاس شعله‌ور گردید.»

در دتموند^۱ پایتخت ایالت لپ^۲، جایی که نازیها دو هفته قبل پیروزی به دست آورده بودند. پزشکی در بیمارستان منطقه تا پایان شب به درمان کمونیستهای زخمی، سوسیالیستها، مغازه‌داران غیرمسیحی پرداخت، که تا — حد مرگ — از پیراهن قهوه‌ایها کتک خورده بودند. در دوسلدورف پیام تهدیدآمیزی به دست مجسمه‌تراش کمونیستی رسید که پرچم سرخ بر فراز خانه‌اش برافراشته بود. در یادداشت قید شده بود که اگر به جان خود علاقمند است به هلند بگریزد.

در برلین، پاسی از شب گذشته، جمعیت در طول ویلهلم اشتراسه به حرکت درآمدند و از زیر پنجره‌ی اتاق رئیس دولت آلمان گذشتند. گاه بیگاه هیتلر با حرکات عصبی پشت یکی از پنجره‌ها ظاهر می‌شد. پشت یکی دیگر از پنجره‌ها هیندنبورگ ایستاده بود و تعلیمی‌اش را با ضرب موسیقی نظامی به شلوارش می‌کوبید. مردم در خیابان به سرباز پیر ادای احترام می‌کردند اما وقتی به زیر پنجره‌ی هیتلر می‌رسیدند فریادهایشان شغفناک بود.

علی‌رغم آن که هیتلر سوگند خورده بود، اما هیچ سیاست جدیدی برای حکومت کردن و اداره‌ی مملکت ارایه نکرد، پاپن که بازیگر اصلی در انتصاب هیتلر بود به همه می‌گفت هیتلر قابل مَهار است. «ظرف دو ماه، چنان او را به گوشه‌ای برانیم که نتواند جُم بخورد.»

خیزش غرور ملی

در ۱۹۳۲ جشنهای متعددی برای بزرگداشت به قدرت رسیدن حزب نازی برگزار شد. کتاب مصور رنگی در آن ایام به چاپ رسید که تیراژ آن به نیم میلیون نسخه می‌رسید به نام Deutschland Erwacht (آلمان بیدار می‌شود) عنوان فارسی این کتاب «خاستگاه، مبارزات و پیروزی NSDAP» بود و مطالب کتاب درباره‌ی «قهرمانیها و شجاعت‌های کسانی که با اطمینانی غیر قابل خدشه با دنیایی پر از دشمنان جنگیدند»

این کتاب را سازمان تبلیغات هیتلر بنا کمک شرکت سیگار سازی به چاپ رساند. بعضی صفحات این کتاب عمداً سفید چاپ شده بود و تصاویر این صفحات به عنوان جایزه در پاکت‌های سیگار جاسازی شده بود.

کتاب چاپی نفیس داشت و تصاویر آن با استفاده از هنر عکاسی، هنرمندانه برداشته شده بود. در صفحات بعد تعدادی از تصاویر این کتاب را خواهیم دید.





دوربین از دیدگاه پیشوا افراد اس را به تماشا در آورده: سال ۱۹۳۳ است و هیتلر آمادگی سخنرانی است. در کتاب آلمان بیدار می‌شود از پیرامن قهوه‌ایها به عنوان «جنگجویانی که در هزاران صحنه یغیر آیداره شده‌اند تا از غلاید هیتلر دفاع کنند» یاد شده است.



پیراهن‌لبه‌ها و عضو رسته‌ی بوچرکه‌سواران از جلو هیتلر و همراهانش در نمایش نورتموندروژه می‌روند.



ژوزف گوبلز (راست) به همراه سایر مقامات بالای حزب در استقبال ژیمناستیک اشتوتگارت.



لحظه‌ی افتتاح کنفرانس نورمبرگ در ۱۹۳۳، رودولف هس در این کنفرانس اعلام کرد: «ما به پیشوا اسلام می‌گوییم و از طریق او به آینده‌ی ملتمان.»



بیش از ۱۰۰,۰۰۰ عضو اس‌ا و اس‌اس در نزدیکی نورمبرگ گرد هم آمده‌اند. در کتاب آلمان بیدار می‌شود چنین آمده: «این گردهمایی نشانه‌ی پایدار ماندن ابدی ناسیونال سوسیالیسم آلمان بود.»



السون اس.آ که پرچم قاریها را در دست دارند از پله‌های ورزشگاه لوتبولد پایین می‌آیند.



افراد کلاهخود به سر اس.اس که تشیان حزب نازی را به دست دارند در میدان زینلین نزدیک دور میرگرزده می‌روند.



افراد اس.ا در خیابانهای نورمبرگ از برابر هیتلر و ژده میروند و سلام هیتلری می دهند. قدمت بعضی از خیابانهای این شهر به قرن چهاردهم باز می گردد.



جمعیت عظیمی در میدان بازار نورمبرگ که بعداً به میدان ادولف هیتلر تغییر پیدا کرد برای شنیدن سخنرانی هیتلر جمع شده اند.



در ساعات پایان همایش سال ۱۹۳۳ فرماندهی یزیدگان جوانان هیتلری، بالدور فن شیراک، سوار بر
موسیس سیاه رنگ هیتلر، سال سی هیتلر

تمرین نظامی برای پیروزی



هیتر در مقام رئیس دولت در برابر اپرای برلین به هیتلر برگ که برای بزرگداشت قربانیان جنگ آمده خوشامد می گوید. فوریه سال ۱۹۴۴ است. تنها ششماه از عمر رئیس جمهور هشتاد و شش ساله باقی مانده است.

«اکنون به آنها نشان خواهیم داد!»

دو روز بعد از آنکه آدولف هیتلر به عنوان رئیس دولت سوگند یاد کرد، رئیس‌جمهور هیندنبورگ تلگرافی از دوستی قدیمی دریافت کرد. پیام از طرف ژنرال اریش لودندورف که نه تنها، رئیس ستاد هیندنبورگ در طی جنگ جهانی اول بود، بلکه همراه هیتلر در کودتای آبخوفروشی در ۱۹۲۳ شرکت کرده بود. لودندورف به جای آنکه به رئیس‌جمهور به دلیل انتخابش تبریک بگوید اضطراب خود را بیان کرده بود.

«با انتصاب هیتلر به سمت رئیس دولت رایش، شما سرزمین مقدس پدری ما آلمان را به یکی از بزرگترین رهبران عوام‌فریب تمام دورانها سپردید.» لودندورف نوشت. «پیش‌بینی من آن است که این مرد شیطان صفت رایش ما را به ورطه‌ی سیاه خواهد کشاند و خصومت ملل بسیاری را علیه ما برخواهد انگیخت. نسلهای آینده شما را در گور نفرین خواهند کرد.»

هیندنبورگ اعتنایی به این تلگرام نکرد زیرا فکر می‌کرد تراوشات ذهنی آشفته است. بدبختانه لودندورف که روزگاری یکی از برجسته‌ترین سربازان

آلمان محسوب می‌شد، از اوج اعتبار خود افتاده بود او به تازگی مذهب جدیدی برای خود اختراع کرده بود که با افراط‌گرایی سیاسی او همخوانی داشت و حتی نازیها او را کنار گذاشته بودند.

در هر رویداد، هیندنبورگ اطمینان داشت که دوستان محافظه‌کار او مه‌ار هیتلر را در دست دارند. کابینه‌ای که قرار بود هیتلر با آن کار کند فقط دو نازی دیگر داشت. وزیر داخله، ویلهلم فریک و رییس رایش‌تاک، هرمان گورینگ که بدون میز وزارت بود. هشت عضو دیگر - که قرار بود با انتصاب وزیر دادگستری نه نفر شوند - اعضای حزب، ملی‌گرا یا از محافظه‌کاران ناوابسته بودند. هیندنبورگ آنها را بطور عمده با توصیه‌ی دوست اشرافزاده‌ی خود، فرانز فن پاپن، رییس دولت قبلی که گفته می‌شد نفوذ زیادی بر هیتلر دارد، برگزیده بود. پاپن به عنوان معاون رییس دولت برگزیده شده بود و برگهای برنده‌ی دیگری نیز در اختیار داشت. او به عنوان مشاور رایش در امور پروس، دستگاه رهبری بزرگترین و مهم‌ترین ایالت آلمان را در اختیار داشت. علاوه بر آن هیندنبورگ قول داده بود هیچ‌گاه در غیاب فن پاپن با هیتلر ملاقات نکند. پاپن بر این قول پا می‌فشرد زیرا می‌ترسید در غیاب او رییس‌جمهور با چیزی که او مخالف آن است موافقت کند. اگر خود او هم حضور داشت می‌توانست با هیتلر مجادله کند.

هیتلر نیرنگ‌باز دست پاپن را خوانده بود و آماده بود. او برای یکی از دوستانش گفت: «مرتجعین گمان می‌کنند مرا به قلاده کشیده‌اند. آنها سعی دارند تا می‌توانند برای من تله بگذارند، اما من منتظر نمی‌مانم تا آنها دست پیش را بگیرند. ما بیرحم هستیم. من معذورات اخلاقی طبقه‌ی بورژوا را ندارم. آنها فکر می‌کنند من آدمی بی‌فرهنگ هستم. یک وحشی. بله ما وحشی هستیم! ما می‌خواهیم چنین باشیم. این عنوان پرافتخاری است.»

بعد از فقط دو روز کار در دفتر، هیتلر زرنگ‌تر از پاپن و همه‌ی اعضای کابینه

شده بود و اولین قدم غول‌آسای خود را در مسیر خودکامگی و تحقق پیشگویی لودندورف برداشته بود. ظرف یک ماه طرح هیتلر که مبنی بر نیرنگ، ارباب، فرصت‌طلبی و وحشت بود - بخت مساعد هم به کمک او آمد - قدرت رقبای قدیمی را درهم شکست و سرجوخه‌ی سرگردان را به قدرت مطلق رایش مبدل کرد.



پومر تبلیغ رادیویی ارزان قیمت:
نازیها می‌خواستند از هر طریق صدای
خود را به گوش مردم برسانند.

سیاست جدید
هیتلر این بود که با
دولت بازی کند و
انتخابات جدیدی
را برگزار نماید. او
فوراً دریافت که
چنین انتخاباتی،
علاوه بر آن‌که به
کارهای او
مشروعیت قانونی
می‌بخشد، او را از
محدودیت‌هایی که
شرکای محافظه‌کار
و حکومت ائتلافی
سر راه او نهاده‌اند
می‌رهاند. حالا که
ناسیونال
سوسیالیستها به
منابع مالی دولتی

دسترسی داشتند، هیتلر مطمئن بود می‌تواند کرسیهای لازم را در رایشتاگ به دست آورد و خود را از ائتلاف رها کند. اگر نازیها می‌توانستند بر دوسوم نمایندگان فرمان رانند او می‌توانست قانون اساسی را به حال تعلیق درآورد و خود فرمانروایی کند.

ائتلاف نازیها - ملی‌گرایان به چهل و پنج کرسی اضافی نیاز داشت تا با کسب اکثریت لازم بر سر قدرت بماند. هیتلر سعی کرد حمایت حزب مرکزی کاتولیک را که هفتاد نماینده در مجلس داشت از طریق تظاهر به مذاکره با سران آن به دست آورد این مذاکرات فقط برای حفظ ظاهر بود، پاپن و متحد ملی‌گرای او در کابینه، آلفرد هوگنبرگ با انتخابات مخالف بودند. هیتلر هم یقین داشت که مذاکرات به شکست می‌انجامد. در ۳۱ ژانویه، ۱۹۳۳، او به کابینه اطلاع داد که امیدی به کسب حمایت حزب مرکزی نیست. بدون اکثریت، هوگنبرگ و پاپن چاره‌ای نداشتند مگر آن‌که از هیندنبورگ بخواهند تا مجلس را منحل کند و اعلام انتخابات جدید کند. تاریخ این انتخابات ۵ مارس تعیین شد.

ژوزف گوبلز، رییس تبلیغات نازیها، به اتفاق پیشوا نقشه‌ی بزرگترین رقابت انتخاباتی حزب را طرح کردند. «اکنون که تمام ابزارهای حکومت در دست ماست، انتخابات آسانی پیش رو داریم. رادیو و مطبوعات در خدمت ما هستند ما شاهکار تبلیغات را به نمایش خواهیم گذارد.» اینها جملات گوبلز هستند که در دفتر خاطرات او نوشته شده.

هیتلر از موقعیت جدید خود استفاده کرد و در تاریخ اول فوریه سخنرانی رادیویی ایراد نمود. پیشوا، نازیسم را به عنوان رستاخیز یکپارچه‌ی میهن‌پرستی در برابر شیطان جمهوری وایمار نامید و تعهد کرد حکومت جدید «در ملت روح اتحاد و یکپارچگی» را زنده خواهد کرد. هیتلر قول داد به پیشرفت مسیحیت «به عنوان بنیاد اخلاق ملی» کمک خواهد کرد و از خداوند برای حکومت خود طلب برکت کرد.

گذشته از این تظاهر به زهد و تقوا، هیتلر چند برنامه‌ی مخصوص دیگر هم داشت. او در طی سفرهای طول و عرضی در سراسر آلمان و با هواپیما، مضمون اساسی هدف خود را ابراز کرد. پیام او، که آن را برای اعضای کابینه شرح داده بود، و آنچه وجود او را سرشار از احساسات می‌کرد، «حمله به مارکسیسم بود.» کمونیستها و سوسیال دمکراتها هدف یکسانی بودند و گوبلز اطمینان داد که رقابتهای انتخاباتی نازیها، - که از طریق رادیوهای خانگی و بلندگوهایی که در خیابانها و میادین عمومی نصب شده بود برای همه پخش می‌شد - با شور مذهبی در فکر مردم جای می‌گرفت. در بعضی شهرها، کنار زنگ کلیساها بلندگو نصب شد و هیتلر پرشورترین سخنرانی خود را با شکوه هرچه تمام‌تر برگزار کرد.

نازیها علاوه بر دسترسی به منابع مالی دولت از کمکهای سرمایه‌داران هم برخوردار شدند. در ۲۰ فوریه، گورینگ عده‌ای از نیرومندترین صاحبان صنایع را به کاخ اقامتگاه رسمی خود که ساختمانی نزدیک به رایشتاگ بود دعوت کرد. در آن جا میهمانان به مدعای هیتلر مبنی بر آن‌که این آخرین انتخابات است گوش کردند. هیتلر گفت: «اگر انتخابات تصمیم‌نهایی را نگیرد، این تصمیم از طرق دیگری گرفته خواهد شد.» هنگامی که کلاه برای جمع‌آوری اعانه دور چرخید، یک میلیون دلار برای انتخابات جمع شد. اغلب حضار فقط برای حفظ منافع شخصی و نه به دلیل علاقه به حزب نازی پول پرداختند. اما آن جلسه تغییرات دیگری را هم به همراه آورد. گوستاو کروپ، که قبلاً علاقه‌ی چندانی به مرام هیتلر نشان نداده بود یک‌سوم این مبلغ را پرداخت و سرانجام حمایت کامل صنایع فولاد و اسلحه‌سازی کروپ را از نازیها اعلام کرد.

هیتلر در همان زمان به کابینه فشار آورد که لایحه‌ای را برای حمایت از ملت آلمان به تصویب برسانند. این لایحه آزادی گردهماییها و آزادی بیان را محدود می‌کرد. این لایحه به وزیر داخله و پلیس اجازه می‌داد گردهماییهایی را که برای



دژه ی افراد پلیس نازی در برلین.

امنیت عمومی خطرناک تشخیص می دادند ممنوع کنند و هرگونه روزنامه، مجله یا کتابی را که محتویاتش امنیت جامعه را تهدید کند توقیف کنند. اگرچه این کارها روح قانون اساسی را خدشه دار می کرد و بطور آشکار برای تجدید احزاب رقیب بود، اما از نظر قانونی هیچ ایرادی نداشت. رئیس جمهور در شرایط اضطراری می توانست بر اساس ماده ۴۸ چنین دستوراتی را صادر کند. پاپن و دوستان دست راستی اش از این که هیندنبورگ را وادارند چنین حکمی صادر کند خوشحال بودند زیرا گمان می کردند فقط مارکسیستهای منفور هدف این حکم هستند. اگرچه مخالفتهایی ابراز شد اما هیندنبورگ تردیدی در امضای

این حکم نکرد.

موقعیت گورینگ در پروس، جایی که تک‌خال هوایی سابق، وزیر داخله بود احتمالاً مهم‌ترین ابزار حکومت نازی برای پیشبرد مقاصد خود بود. او که شب و روز کار می‌کرد، مافوق خود پاپن را نادیده گرفته بود و اختیار نیروی ۹۰,۰۰۰ نفری پلیس را خود به دست گرفته بود. این نیرو برلین و دوسوم جمعیت ۶۰ میلیونی آلمان را در اختیار داشت. گورینگ بلافاصله برای رقابتهای انتخاباتی در پروس قوانین سختی را به اجرا گذاشت. او تظاهرات و گردهماییهای حزب کمونیست را ممنوع کرد و روزنامه‌های مخالف را توقیف نمود. همزمان شروع به «پاکسازی اصطبل» از وجود پلیسهای مخالف کرد و جای آنها از نیروهای اس. آگماشت. صدها پلیس بیرحمانه اخراج شدند.

اعمال گورینگ

برای پلیس پروس تردیدی باقی نگذاشت که می‌باید چگونه رفتار کنند. او به آنها دستور داد با گروههای توفان و کلاهخود آهنیها روابط خوبی داشته باشند اما در سرکوب تشکیلات دیگر که جرأت مخالفت با نازیها را به خود راه دهند



افراد اس. آگما که از آنها به عنوان نیروی کمکی پلیس استفاده می‌شد.

بیرحمانه رفتار کنند.

او اصرار داشت که مردانش از سلاح آتشین خود استفاده کنند، خودداری از تیراندازی مجازات در پی داشت. در مواردی که مردان او شلیک نمی‌کردند گورینگ به آنها یادآوری کرد: «می‌باید این را به زور در کله‌ی شما فرو کنم که مسئولیت نهایی با من است و بس. اگر تیراندازی کنید، من تیراندازی کرده‌ام. اگر کسی جلو شما کشته شود، من به او تیراندازی کرده‌ام، حتی اگر این‌جا در طبقه‌ی بالای وزارتخانه نشسته باشم.»

مرز میان زور قانونی و ترور در ۲۲ فوریه بیش از پیش مبهم شد. گورینگ نیرویی ۵۰,۰۰۰ نفری را با این بهانه که قانون پروس برای حفظ نظم کفایت نمی‌کند به کار گرفت. بیشتر اینها اعضای اس.آ و اس.اس بودند. نازیها با بستن یک بازوبند پارچه‌ای با نشان صلیب شکسته بر روی پیراهنهای قهوه‌ایشان می‌توانستند مخالفان سیاسی و دشمنان شخصی خود را کاملاً سرکوب کنند. به علت خشونت نازیها - چه بطور رسمی یا شخصی - پنجاه و یک نفر به قتل رسیدند. (ناسیونال سوسیالیستها اعلام کردند هیچ‌ده نفرشان به قتل رسیده است.) ایالت‌های دیگر نیز از این خونریزها در امان نماندند.

نقشه‌های سوق‌الجیشی هیتلر برای انقلاب قانونی نیاز به تاکتیکهای ظریف‌تر از جنگ خیابانی داشت. نازیها می‌خواستند کمونیستها را به ورطه‌ی خشونت بکشانند؛ در این صورت دولت می‌توانست زیر لوای قانون آنها را در هم بکوبد و نابود کند. گوبلز در خاطرات خود نوشت: «در حال حاضر، رودررویی مستقیم باید به تعویق بیفتد. اول از همه می‌باید تلاشهای بلشویکها برای انقلاب سرکوب شود. در لحظه‌ی معین می‌باید با آنها روبرو شویم.»

مشکل این‌جا بود که سه هفته مانده به انتخابات، خطر سرخ هنوز به وقوع نپیوسته بود. کمونیستها که در انتخابات قبل بهترین نتایج را به دست آورده و

شش میلیون رأی کسب کرده بودند، اکنون بطور عملی خود را کنار کشیده و نامریی شده بودند. آنها به این عقیده‌ی نادرست چسبیده بودند که هیتلر عروسک مرتجعانی است که سیاستهای نادرستشان سرانجام به نابودی سرمایه‌داری در آلمان خواهد انجامید. یک هفته قبل از انتخابات رویدادی گیج‌کننده به وقوع پیوست که بنظر می‌رسید آنچه را گوبلز برای درهم کوبیدن کمونیستها لازم داشت، به او داد.

آتش افروز این معرکه، یک هلندی بیست و چهار ساله در به‌در به نام مارینوس فان در لوب^۱ بود. او نیمه‌کور و لوچ بود و لباس کهنه‌ای بر تن داشت که برایش کوتاه بود و کلاهی کپی بر سر می‌گذاشت. فان در لوب سیمای یک انقلابی سیاسی را داشت. او راه دشواری را در زندگی پیموده بود، فرزند یک دستفروش دوره‌گرد بود که در سن دوازده سالگی بعد از مرگ مادر خانه را ترک کرده بود. مدتی را به شغل آجرچینی گذرانده و بعد از صدمه‌ای که به دو چشمش خورده بود به کمونیسم گرویده بود. او جزوه‌هایی می‌نوشت و به سرمایه‌داری حمله می‌کرد. در جلسات سخنرانی می‌کرد و تظاهرات را رهبری می‌نمود، اما طبع ماجراجویی داشت. در ۱۹۳۱ او از رفقای حزبی طرفدار مسکو برید و به گروه هلندی آنارشیست حزب بین‌الملل کمونیست که با مسکو مخالف بودند پیوست.

او که توجهش به رقابتهای انتخاباتی در کشور همسایه، آلمان جلب شده بود با وجود آن‌که از عفونت جدی چشمهایش درد می‌کشید در سال ۱۹۳۳ به آنجا رفت. بیشتر او این مسیر ۴۰۰ مایلی تا برلین را پیاده طی کرد در آنجا چنان کمونیستها و سایر گروههای چپ را منفعل دید که تصمیم گرفت با یک عمل پرسروصدا آنها را از خواب بیدار کند. در ۲۵ فوریه مقدار زیادی وسایل آتشزا خرید — مخلوط خاک‌اره و نفتالین که برای آتش زدن زغال‌سنگ از آن استفاده



کمونیست هلندی، مارتنوس فان دار لوب
با مواد آتش زایی که به عنوان مدرک از او
گرفته شد در مذاقه بود کار عظیمی را
تعمیم داده است. اما کار او بیشتر به نفع نازیها تمام شد.

می شد — و به راه افتاد تا انقلابش را آغاز کند. او سه ساختمان دولتی را آتش زد، در هر سه ساختمان شعله‌های آتش زود مهار شدند.

روز بعد، به شهرکی نزدیک برلین رفت و به حکم قانون خود را به عنوان یک خارجی به پلیس معرفی کرد. پلیس دلش به حال این ولگرد سوخت و به او اجازه داد شب را در زندان کوچکی به سر آورد. صبح روز ۲۷ فوریه، فان در لوب تصمیم گرفت به ساختمان معروفتری که نماد سیاست آلمان بود حمله کند. او به مرکز برلین رفت و ساختمان قدیمی و پرزرق و برق رایشتاگ که سقف شیشه‌ای داشت نظر او را جلب کرد.^۱

فان در لوب آن روز عصر به بررسی ساختمان رایشتاگ پرداخت و حوالی ساعت نه شب با جیبهای پر از مواد آتشزا به سراغ آن رفت. او به بخش تاریک ساختمان در طرف غربی، که متروک بود رفت و خود را از راه دیوار به ایوان رستوران ساختمان رساند. با لگد پنجره‌ی نازک آن را شکست و به داخل رفت و کارش را شروع کرد.

او از اتاقی به اتاق دیگر این عمارت بزرگ رفت و در هر یک شعله‌ای روشن کرد. وقتی ذخایرش به پایان رسید با تکه‌پاره‌های پارچه و کاغذ به این کار ادامه داد. حتی پیراهن و جلیقه‌اش را هم تکه‌پاره کرد تا آتش روشن کند. وقتی به تالار جلسات رسید. پرده‌ها را آتش زد. خیلی زود شعله‌های آتش از پنجره‌ها بیرون زد و به آسمان رسید.

در آن هنگام فان در لوب صداهایی را شنید که نزدیک می‌شد. او از راهرو

۱. عده‌ای اعتقاد داشتند. آتش‌سوزی رایشتاگ به هیچ‌وجه نمی‌توانسته کار فان در لوب باشد به دلایل متعدد از جمله آن‌که متخصصان آتش‌نشانی برلین عقیده داشتند آن آتش‌سوزی کار چند نفر بوده. دیگر آن‌که ژنرال هالدرز یکی از نظامیان آلمانی از زبان گورینگ شنیده بود «تنها کسی که حقیقت را درباره‌ی آتش‌سوزی رایشتاگ می‌داند منم، زیرا من خود نقشه‌ی این آتش‌سوزی را کشیدم.» دلیل سوم آن‌که فان در لوب از نظر عقلی اندکی عقب‌افتاده محسوب می‌شده. شاید خود نازیها نقشه‌ی این آتش‌سوزی را کشیدند و او را جلو انداختند و عامل کار نشان دادند.

خود را به تالار بیسمارک رساند و متوجه شد در خروجی قفل است. او برگشت و شروع به دویدن کرد و بناگاه با مسئولین ساختمان و پلیس رودررو شد. ساعت ۹:۲۷ بود، در آن ساعت انفجاری که ناشی از جمع شدن گازهای آتش بود سقف شیشه‌ای تالار عمومی را خرد کرد.

جوان هلندی بدون مقاومت تسلیم شد. او که تا کمر لخت بود. سر و مویی پریشان و عرق‌کرده داشت. بیرونش بردند پلیسی متوجه شد از سرما می‌لرزد و زیرانداز کهنه‌ای را به دوش او انداخت. در حالی که مأموران آتش‌نشانی برای مبارزه با آتش تلاش می‌کردند، فان درلوب به ایستگاه دروازه‌ی براندنبورگ که در آن نزدیکی بود برده شد. آن‌جا او در حالی که آلمانی را با لهجه‌ای غلیظ صحبت می‌کرد، اعتراف کرد که آتش زدن عمارت کار او بوده و این کار را به تنهایی انجام داده است. هیتلر بعد از صرف شام ساعت ده در کاشانه‌ی گوبلز در برلین استراحت می‌کرد که تلفن زنگ زد. پشت تلفن ارنست هانفشتانگل نازی تحصیل‌کرده هاروارد و سرپرست روزنامه‌های خارجی و یک کم‌دین شناخته‌شده‌ی حرفه‌ای بود. وقتی خبرها را گفت، گوبلز ابتدا فکر کرد که او دارد شوخی می‌کند و به هیتلر خبر نداد. اما این خبر زود تأیید شد و او و پیشوا سوار بر مرسدس بزرگ شدند و با سرعت خود را به محل حادثه رساندند.

در رایشتاگ که شصت ماشین آتش‌نشانی آن را احاطه کرده بودند، گورینگ به هیتلر و گوبلز خوشامد گفت. گورینگ خود را با عجله به آن‌جا رسانده بود تا بلکه اشیای قیمتی را که متعلق به خانواده‌ی ثروتمند او بود نجات دهد.

گورینگ خبر داشت که فان درلوب توقیف شده، خبر داشت که دو عضو کمونیست رایشتاگ ۲۰ دقیقه قبل از آتش‌سوزی آن‌جا را ترک کرده‌اند و به سرعت نتیجه‌گیری کرد: «این شروع انقلاب کمونیستی است.» او به پیشوا اطمینان داد که نیروی پلیس را به حرکت درآورده و جلو در هر ساختمان عمومی در برلین پلیسی مستقر شده است.



پلیس و مقامات دولتی تالار عمومی رایشناک را بررسی می‌کنند. این تالار تا سال ۱۹۷۱ بازسازی نشد.

افراد حاضر در محاکمه نازی‌ها
در دادگاه بین‌المللی فرانکفورت
در سال ۱۹۴۵



محاکمه‌ای که نتیجه‌ی مگوس داد

هنگامی که دادگاه متهمان آتش‌سوزی رایش‌تاک در ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۳ آغاز شد کسی در گناه‌کاری فان در لوب که در صحنه حضور داشت، تردیدی نکرد. سؤالی که توجه جهانیان را جلب کرد این بود: او برای چه کسی کار می‌کرد؟

نازی‌ها ادعا می‌کردند فان در لوب با کمک چهار کمونیست دیگر این کار را انجام داده است: ارنست تورکلر، رهبر کمونیست‌ها در رایش‌تاک، گئورگی دیمیتروف، واسیلی تاتومن و بلاگوی پایوف. کمونیست‌ها به نوبه‌ی خود نازی‌ها را به برافروختن آتش متهم می‌کردند و تبلیغات عظیمی راه انداختند که فان در لوب عامل خود نازی‌هاست.

دیمیتروف - که برای کمونیست‌ها ناشناخته بود مأمور برجسته‌ی انترناسیونال کمونیسم محسوب می‌شد - او یا هوش فوق‌العاده جریان محاکمه را بر علیه نازی‌ها برانگیخت. او که دفاع از خود را در دادگاه بر عهده گرفته بود اتهام‌نامه‌ی ۲۳۹ صفحه‌ای نازی‌ها را بی‌اعتبار کرد. او فان در لوب را «فاوست مفلوکی» نامید که مفیستوفلس^۱ نازی در پشت پرده او را اداره می‌کند. هنگامی که در جریان محاکمه نتوانستند فرد خاصی را به عنوان شاهد به جایگاه احضار کنند، دیمیتروف دادگاه را مخاطب قرار داد و گفت: «چرا به دنبال او در اردوگاه‌های کار اجباری نمی‌گردید؟»

نقطه‌ی اوج این محاکمه سؤالات متقابل دیمیتروف از هرمان گورینگ بود که او را به حدی کلافه کرد که فریاد کشید: «بیرون از این دادگاه به حسابت می‌رسم.»

بعد از پنجاه و پنج روز محاکمه فقط فان در لوب که اصرار داشت به تنهایی آن کار را انجام داده محکوم شناخته شد. سر او را در ۱۰ ژانویه ۱۹۳۴، از تن جدا کردند.

۱. اشاره به فاوست اثر گوته شاعر آلمانی. فاوست روح خود را به شیطان می‌فروشد و آلت دست مفیستوفلس می‌شود.



فاز بر لوب آنها مجری که دستگیر
شد. مارجس که دادگاه برای او تعیین
کرده بود از او سوالاتی را سرپرست
سلامت جسمی و ذهنی این انقلابی در
ملی جنابان دادگاه به هم خورد.



سرمان کورینگ بر عوارض شریک
میفرستاد (کورینگ ایستاده) و فنی
فصلیات او را مضمون کردند که تبلیغات
مونیستی سرکند پاسخ داد: «شود
شما هم که دارید تبلیغات شامو مال
مونیستی می‌کنند»

هیتلر باور کرده بود که لحظه‌ای که مدتها خوابش را می‌دید سرانجام فرا رسیده است. انقلاب کمونیستها شروع شده بود و حالا او می‌توانست آلمان را نجات دهد. او با هیجان دوروبر ساختمان مشتعل گشت و پاپن را دید که خود را از ضیافت شامی که به افتخار هیندنبورگ برپا شده بود به آن جا رسانده بود. هیتلر دست پاپن را با شدت فشرد و گفت: «این نشانه‌ای الهی است آقای معاون.»

چند دقیقه بعد، هیتلر به روی ایوان خانه‌ای رفت و به تالار عمومی نگریست. آتش چنان نیرومند شعله می‌کشید به طوری که تیرآنها را کج کرده بود.



پلیس در حال مطالعه‌ی جزوه‌هایی که کلاسن‌کامف (مبارزه طبقاتی) نامیده می‌شد، این جزوه‌ها در مقر یکی از دفاتر حزب کمونیست سه روز قبل از آتش‌سوزی رایشتاگ به دست آمد. حکومت فول داد مدارک مربوط به توطئه‌ی انقلاب کمونیستها را منتشر کند ولی هیچ‌گاه چنین نکرد.

هیتلر به شعله‌هایی که زبانه می‌کشید و بنظر او از آسمان نازل شده بود مدتی به تماشا ایستاد. بناگاه چهره‌اش از گرما سرخ شد، رو به رفقاییش کرد و داد کشید: «حالا به آنها نشان خواهیم داد! هر که سر راه ما باشد نابود می‌کنیم. آلمانیها مدتهاست که از خود نرمش نشان می‌دهند. تمام کمونیستها می‌باید به قتل رسند. تمام هواداران آنها باید زندانی شوند! سوسیال دمکراتها هم همینطور!»

هنگامی که هیتلر و گوبلز تمام روزنامه‌ها را توقیف کردند، صفحه‌ی اول روزنامه‌ی نازیها فولکیشر بئوباختر جلب توجه می‌کرد، گورینگ که مردی همه‌فن‌حریف بود نخستین گزارش رسمی را نوشت و تردیدی باقی نگذاشت که آتش «نشانه‌ی شورشى خونین و مقدمه‌ی جنگ داخلی» بود. او بلافاصله جلو کار تمام مطبوعات کمونیستی را به مدت چهار ماه و نشریات سوسیال دمکراتیک را برای دو هفته گرفت. او هم‌چنین پلیس و اس.آ را به همراه فهرست ۴۰۰۰ فعال کمونیست، در دل شب راهی اقامتگاه آنان کرد. این فهرست را سوسیال دمکراتها جمع‌آوری کرده بودند. قبل از رسیدن سپیده‌ی صبح صداها نفر که نام آنها در فهرست بود - و کسانی دیگر که سوسیال دمکراتها فقط از آنها خوششان نمی‌آمد - در حالی که لوله‌ی اسلحه به سویشان نشانه رفته بود از رختخوابهایشان بیرون کشیده شدند و با ضربات ته تفنگ سوار کامیونها شده یا در گوشه‌ای تیربارانشان کردند، یا غرق شدند و یا به زندان افتادند.

روز بعد از آتش‌سوزی ۲۸ فوریه، هیتلر دست‌به‌کار شد تا حکومت وحشت را قانونی کند. او به بهانه‌ی دفع خطر طغیان کمونیستها حکمی فوری تصویب کرد که آزادیهای اساسی را بیش از قبل تحدید می‌کرد. این حکم به پلیس اجازه می‌داد تلفنها، تلگرافها و نامه‌های اشخاص را بازبینی کند. حق فرد برای گرفتن وکیل مدافع لغو می‌شد و متهم بدون دادگاه محاکمه و به زندان می‌افتاد. این حکم حکومت فدرال را مجاز می‌کرد تا اختیار اداره‌ی هر ایالت را که قادر به حفظ نظم نبود، به دست گیرد. آتش‌افروزی، خرابکاری که به دست کمونیستها طراحی

می شد مجازات مرگ را در پی داشت. ترس از خطر کمونیستها چنان شدید بود که اعضای کابینه بلافاصله آزادیهای مدنی را به حال تعلیق درآوردند و هیندنبورگ بدون هیچ بحثی همان روز عصر آن را مبدل به قانون کرد. اکنون قدرت در دست حکومت مرکزی بود.

توطئه‌ی کمونیستها در پشت آتش سوزی رایشتاگ هیچ‌گاه به اثبات نرسید. حکومت ناچار شد چهار متهم دیگر را نیز به پشت میز محاکمه بنشانند. یکی از آنها ارنست تورگلر رهبر کمونیستها در رایشتاگ بود. سه نفر دیگر بلغاریه‌ای بودند که عامل مسکو شناخته شدند ولی هیچ ارتباطی به آتش سوزی نداشتند. دادگاه همه را به جز فان در لوب بی‌گناه شناخت و او در ژانویه ۱۹۳۴ به قتل رسید در حالی که باز هم مدعی بود در آن آتش سوزی تنها عمل کرده است.

از آن‌جا که به چشم هیتلر این آتش سوزی موهبتی آسمانی بود تئوری توطئه‌ی دیگری شکل گرفت. کمونیستها در خارج از آلمان معتقد بودند که این توطئه را خود نازیها چیده و سر فان در لوب را کلاه گذاشته بودند. لوله‌های انتقال گرما از راهرویی زیرزمینی مابین رایشتاگ و اقامتگاه و دفتر کار گورینگ منتقل می شد. احتمالاً گروهی از افراد اس.آ از طریق این راهرو مواد شیمیایی را در رایشتاگ کار گذاشته بودند و این قبل از آن بود که فان در لوب به آن‌جا برسد. یک همایش بین‌المللی به ریاست ویلی مانزبرگ تشکیل شد و به این شایعات قوت بخشید. در واقع هنوز هیچ مدرک مستدلی دال بر آن‌که کسی غیر از فان در لوب در این ماجرا دست داشته، به دست نیامده است.

آنچه در ۱۹۳۳، و در چند روز باقیمانده تا انتخابات ۵ مارس، اهمیت نداشت ریشه آتش سوزی بود. آلمانیها بیشتر مرعوب وحشتی شده بودند که نازیها به آن دامن می زدند که کمونیستها می خواهند، آتش بزنند، آدم ربایی کنند و مردم را به قتل برسانند. نازیها ادعا می کردند این طرح در حمله‌ای که سه روز قبل به یکی از دفاتر حزب کمونیست در برلین شده، به دست آمده است. گرچه هیچ‌یک از اسناد مورد ادعا منتشر نشد، آلمانیها مو به موی آن‌چه را نازیها گفتند باور کردند.

«اکنون به آنها نشان خواهیم داد»



افراد اس.آ بعد از حمله به دفتر یکی از اتحادیه‌ها در لایپزیگ در میان اوراق به جستجو پرداخته‌اند. هیتلر اتحادیه‌های تجاری را با دستگیری رؤسای آنها، مصدع‌های اموال و اشتغال پرونده‌ها به اتحادیه‌های زانو فرمان نازی‌ها در هم می‌شکست.

در همان هنگام، حکم اضطراری که بر اثر آتش سوزی صادر شده بود هیتلر را قادر کرد پایه‌ای قانونی برای ایجاد وحشت و ارباب حکومتی که به دست نازیها اداره می‌شد بریزد. او حالا برای سرکوب مخالفتها، بازداشت و توقیف دستش باز شده بود. حدود ۱۰,۰۰۰ نفر در ظرف دو هفته توقیف شدند. هنگامی که بازداشتگاهها و زندانها پر شد، اولین اردوگاه کار اجباری نازیها شکل گرفت. دیگر گورینگ ناچار نبود تظاهر به خدمت برای مردم کند. او در سخنرانی ۳ مارس از فرانکفورت گفت: «کار من توزیع عدالت نیست، کار من محو و نابود کردن است.»

روز بعد رقابت انتخاباتی به اوج خود رسید. در پایان این روز که گوبلز آن را «روز بیداری ملی» نامیده و فعالیتهای آن را رهبری کرده بود، هیتلر نطقی ایراد کرد که در سراسر آلمان از رادیو پخش شد. هنگامی که هیتلر جمله‌ی «آلمانیها سرتان را یکبار دیگر با غرور بالا بگیرید» را گفت، زنگهای کلیساهای شهر همه به صدا درآمد و از فراز کوههای مشرف به آن شهر و شهرهای دیگر، شعله‌های آتشی که گوبلز آنها را «آتش آزادی» نامید، زبانه کشید.

تبلیغات نازیها آرای بی‌شماری را جمع کرد. تقریباً از هر ده آلمانی واجد شرایط نه نفر رأی دادند. این آخرین انتخابات بدون تقلبی بود که هنگام ریاست هیتلر به انجام رسید اما ناسیونال سوسیالیستها فقط ۴۴ درصد آرا را به دست آوردند و این بهبودی مختصری در آرا ۳۳ درصدی دفعه‌ی قبل آنها محسوب می‌شد. تعداد نمایندگان از ۱۹۶ کرسی به ۲۹۸ کرسی رسید. هیتلر برای آن‌که اکثریت را به دست آورد، هنوز ناچار بود با ملی‌گرایان ائتلاف کند که ۵۲ کرسی با ۸ درصد آرا را در اختیار داشتند. هدفهای نازیها در جناح چپ از آن‌که انتظار می‌رفت بهتر عمل کرده بود. کمونیستها ۱۹ کرسی از ۱۰۰ کرسی را از دست دادند؛ سوسیال دمکراتها فقط یک کرسی از ۱۲۱ کرسی را از دست دادند.

هیتلر که از این نتایج دلسرد نشده بود، نتایج را پیروزی عظیمی به حساب

آورد و اشتیاقش را برای تصاحب قدرت مطلق نشان داد. قدم اول او آغاز طرح گلایش شالتونگ^۱ یا هماهنگ‌سازی بود؛ حسن تعبیری که برای روند قهرآلود تسلط نازیها بر امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ملت آلمان به کار رفته بود. واژه‌ی گلایش شالتونگ نخستین بار به حزبی کردن ایالت‌های فدرال اطلاق شد. این ایالت‌ها که پارلمان‌های خودی آن را اداره می‌کردند در طول تاریخ آلمان قدرتهایی مستقل محسوب می‌شدند. اکنون هیتلر قصد داشت سامانه‌ی خودمختاری ایالت‌ها را درهم بکوبد. در ایالت باواریا که صحبت از به قدرت بازگرداندن سلطنت بود نازیها دولت منتخب را برکنار کردند و کسی را که هیتلر تعیین کرده بود با زور به جای آن نشاندند. در دیگر ایالات هم به همین صورت، گروه‌های توفان که از برلین دستور می‌گرفتند با براه انداختن آشوب و هرج و مرج بهانه‌ی کافی برای سپردن قدرت به یک مأمور نازی که بتواند نظم را برقرار کند فراهم می‌کردند. ۱۵ مارس تمام هفده ایالت آلمان در اختیار نازیها بود. در مرحله بعد هیتلر تصمیم گرفت تا قدرت قانونی نمایندگان رایشتاگ را تصاحب کند. او اول از همه نیاز داشت تا موقعیت خود را با ژنرال‌ها، محافظه‌کارها و کسانی که به سنت‌های سلطنتی مرتبط بودند، تحکیم کند. او این کار را با برگزاری مراسمی تشریفاتی برای افتتاح رایشتاگ در شهر سنتی پتسدام، که اقامتگاه شاهان پروس بود و نماد نظامیگری پروس به شمار می‌رفت، به انجام رساند.

این مراسم را گوبلز برنامه‌ریزی و کارگردانی کرد که وزیر ارشاد و تبلیغات شده بود. او که علاقه‌ی زیادی به تئاتر داشت. تصمیم گرفت توهم ائتلاف میان آلمان کهن و جدید را در ذهن تماشاگران پدید آورد. محل این نمایش کلیسای گاریسون بود که مقبره‌ی فردریک کبیر پادشاه قرن هیجدهم پروس هم در آن قرار داشت. تاریخ ۲۱ مارس، نه تنها آغاز بهار بود بلکه سالگرد روز تاریخی بود

1 Gleichschaltung

که بیسمارک در ۱۸۷۱ نخستین مجلس امپراتوری آلمان را افتتاح کرد. آرایه‌ها آمیزه‌ای از نمادهای سنتی و نمادهای نازیسم بود. قراولان تشریفاتی ملبس به لباسهای خاکستری در یک طرف و افراد اس.آ با پیراهنهای قهوه‌ای در طرف دیگر. صلیب شکسته و پرچم سیاه، سفید و قرمز عوض شده بود و پرچم رسمی آلمان جای آن را گرفته بود.

تشریفات موبه‌مو اجرا شد. ژنرالهای کهن‌سال و دریاسالارهای دوران سلطنت یک تالار را به نمایشگاهی از یونیفرمهایی با نشانهای طلا مبدل کرده بودند. حتی صندلی برای قیصر آلمان که در تبعید بود در نظر گرفته شده بود و هیندنبورگ که لباس رسمی فیلدمارشالها را به تن کرده بود تعظیمی به این صندلی کرد و بعد سر جای خود نشست.

هیتلر نقش خادمی وظیفه‌شناس را ایفا می‌کرد. او که کتی کوتاه بر تن داشت معذب به نظر می‌آمد. به گفته‌ی سفیر فرانسه: «او مانند تازه‌واردی محجوب بود که حامی بانفوذی او را به جمعی معرفی کرده که با آنها بیگانه است.» هیتلر احترام زیادی به هیندنبورگ گذاشت و گفت: «خشنودی شما از رستاخیز ملت آلمان را به فال نیک می‌گیریم.» سپس با حرکاتی که بطور نمادین حزب نازی را به افتخارات پروس در گذشته متصل می‌کرد به او نزدیک شد سر خم کرد و با او دست داد. سرباز پیر که اشک در چشم داشت بلند شد و تاج گلی بر مقبره‌ی فردریک کبیر گذاشت. توپها هم‌زمان در بیرون به غرش درآمدند.

با اجرای این نمایش در پتسدام، هیتلر خیال بسیاری از کسانی را که علیه او رأی داده بودند راحت کرد که مقاصد او قابل احترام است. سپس تمام توان خود را به کار برد تا خود را از قید و بندهایی که قانون اساسی، رئیس‌جمهور و مجلس برگردن او نهاده بودند رها کند. سلاح او فعالیت دایمی و سخت او بود به همراه قانون رفع نگرانی از مردم و رایش. قوانین موجود، به هیتلر اجازه می‌داد قوانین محلی و معاهدات خارجی را برای چهار سال به حال تعلیق درآورد. او این کار را

می توانست بدون تأیید پارلمان و بدون تمسک بر قانون اساسی، و بدون درگیری رییس جمهور به تنهایی انجام دهد.

هیتلر که برخلاف پیش بینی پاپن نه تنها به دست محافظه کاران به گوشه ای رانده نشده بود بلکه چنان رهبرانی را که با او ائتلاف کرده بودند مطیع خود کرده بود که می توانست خود را به مقام خودکامگی هم برساند. پاپن و کابینه که هنوز در وحشت از سرخها گرفتار بودند، هیچ اعتراض جدی نکردند. رییس جمهور کهن سال هم از این که دیگر ناچار نبود احکام غیرمردمی اضطراری صادر کند خشنود بود.

در ۲۳ مارس دو روز بعد از مراسم تشریفاتی پتسدام، هیتلر قبل از اولین جلسه ی کاری، طرح پیشنهادی خود را ارایه کرد. نمایندگان می باید در تالار اپرای برلین حاضر شوند. آنها می باید از میان دو ردیف افراد اس. آ و نگهبانان اس. اس بگذرند و وارد تالار شوند. هیتلر در سخنرانی کوتاهی علیه بیکاری اعلان جنگ داد و قول داد حقوق ایالات، کلیسا و مالکیت خصوصی را به رسمیت بشناسد. او گفت از اختیارات خود «فقط در موارد ضروری و انجام کارهای حیاتی» استفاده می کند. در پایان سخنرانی لحن او تغییر کرد و گفت اگر رایشتاگ با او مخالفت کند قانون را هم نادیده می گیرد. او نتیجه گیری کرد که نمایندگان یا باید همکاری کنند و یا مسئولیت آن را بپذیرند که «میان جنگ و صلح» یکی را انتخاب کنند.

تصویب اختیارات نامحدود به رأی دوسوم اکثریت نیازمند بود. هیتلر نگران دربارهی آرای هشتاد و یک نماینده ی کمونیست که یا گریخته و یا در زندان بودند، نداشت اگر می خواست حتی می توانست آرای منفی سوسیال دمکراتها را طبق احکام اضطراری نادیده بگیرد و آنها را به زندان بیندازد. اما او سعی می کرد، ظاهر قانونی قضایا را رعایت کند. او برای آن که آرای لازم را به دست آورد به نمایندگان حزب مرکزی کاتولیک به گرمی رفتار می کرد و به آنها وعده های مبه

می داد. از جمله آن که هیچ قانونی بدون جلب رضایت رئیس جمهور به تصویب نخواهد رسید. این قول و قرارها مایه تردید شدید نمایندگان این حزب و مشاجرات آنها با هم شده بود. رهبر مخالفان، رئیس دولت قبلی برونینگ بود که پیشنهادات ارایه شده ی هیتلر به مجلس را «وحشتناک ترین تقاضاهایی که از مجلس شده» می نامید.



سخت وزیر هیتلر با پسر قیصر و پهلیم نماینده نظام قدیم صحبت می کنند.

هنگامی که رایشتاگ بعد از سه ساعت تنفس دوباره تشکیل شد، فقط یک نماینده جرأت حرف زدن علیه لایحه ی پیشنهادی را پیدا کرد او اتو ولز، رهبر سوسیال دمکراتها بود. شغل اصلی اش مبل سازی بود و از ۱۹۱۲ عضو رایشتاگ بود. او یکی از ۹۴ نماینده سوسیال دمکراتی بود که در آن روز تاریخی در مجلس حضور داشت. مابقی ۱۲۰ نماینده با در بازداشت بودند و یا خود را



پلیس جمعیت مشنای را که برای تعاشای نخستین جلسه‌ی مجلس رایشناک که به دست نازیها اداره می‌شود، عقب می‌رانند. در عکس دیگر هیتلر با شاهزاده ویلهلم، پسر فیصر مخلوع گفتگو می‌کند.

پنهان کرده بودند. او سخنران خوبی نبود و در ابتدای کار صدای او در میان فریادهای گروههای توفان که نعره می‌زدند، «یا رأی بدهید یا آتش است و جنایت» گم شده بود. اما به تدریج صدایش به حال عادی بازگشت. او اعلام کرد. «آزادی و زندگی امان را ممکن است از ما بگیرند، اما شرافتمان را هرگز. هیچ قانون فوق‌العاده‌ای نمی‌تواند به شما این توانایی را بدهد عقایدی را که جاودانی و فناپذیر است از میان ببرید.»

هنگامی که ولز خطاب به رایشتاگ سخن می‌گفت، هیتلر جواب خود را آماده می‌کرد. به محض آن‌که سخنرانی ولز تمام شد. هیتلر فوراً از جا برخاست و به پشت تریبون دوید. پاپن که قصد داشت او را آرام کند نتوانست و هیتلر فوراً انگشتش را مستقیم به سوی ولز نشانه رفت و پاسخ خشن خود را آغاز کرد. «من به رأی تو نیازی ندارم. آلمان آزاد خواهد شد، اما نه از طریق شما.» بعد فریاد زد، «ما را با بورژواها اشتباه نگیرید. ستاره‌ی اقبال آلمان در حال صعود است. ستاره‌ی اقبال شما ناپدید خواهد شد. ناقوس مرگ شما به صدا درآمده است.»

نتیجه رأی‌گیری به آرای حزب کاتولیک بستگی پیدا کرده بود. نمایندگان این حزب تحت تأثیر سخنان هیتلر که به مذهب احترام می‌گذازد، قرار گرفته بودند و می‌ترسیدند اگر با او مخالفت کنند، خدمتکاران دولتی را که عضو حزب بودند اخراج کند و نفوذ حزب بر سیاست از میان برود. حزب به نفع لایحه رأی داد. به واقع نمایندگان حزب کاتولیک و دیگر اعضای غیرسوسیالیست رایشتاگ، چنان سر تسلیم فرو آورده بودند - رأی‌گیری نهایی ۴۴۴ به ۹۴ بود - که هیتلر حتی اگر کمونیستها را هم از مجلس بیرون نکرده بودند، باز هم اکثریت لازم را به دست می‌آورد. فقط سوسیال دموکراتها به نفع دموکراسی رأی دادند. اکنون هیتلر و طرفداران ابزار لازم برای حزبی کردن ملت را در دست داشتند. هیتلر در ابتدا پارلمان ایالتها را منحل کرد؛ سپس فرمانداران جدیدی - که بیشتر آنها نازی بودند - بر ایالات گماشت. آنها قدرت انحلال پارلمان را داشتند و می‌توانستند

اعضای دولت را اخراج یا اجیر کنند و در هر حال جهت سیاسی را انتخاب می‌کردند که رئیس دولت رایش تعیین کرده بود. در ایالت پروس، هیتلر رئیس اجرایی دولت، پاپن را هم کنار گذاشت و مقام او را به گورینگ سپرد، که عملاً اداره‌ی امور آن‌جا را از قبل به دست گرفته بود. قانون خدمت شهری مصوبه ۷ آوریل به او اجازه می‌داد هر کارگری را که مرام چپ یا جمهوریخواه داشت اخراج کند، کارفرماها حق استخدام غیرآریایی‌ها را نداشتند. این قانون یکی از ۴۰۰ حکمی بود که به تدریج ۵۰,۰۰۰ یهودی را از حق زندگی مدنی محروم می‌کرد.



عده‌ای از اقلیتهای مذهبی که توقیف شده‌اند با تکرانی به پلیس برلین می‌نگرند که اوراق شناسایی آنها را بازدید کند. یک افسر گشتاپو و یک افسر اس.اس در عکس دیده می‌شوند. سرکوب اقلیتهای مذهبی در ابتدای حکومت هیتلر آغاز شد. آنها از کار در ادارات دولتی، تحصیل در دانشگاه‌ها معنوع شدند.

هیتلر هفته‌ی بعد گامی بر علیه یهودیان برداشت. اقدامات ضدیهودی گروه‌های توفان از قبیل آتش‌سوزی و گزارش‌های متعددی از ضرب و جرح و جنایت علیه یهودیان در روزنامه‌های خارجی منتشر می‌شد. گوبلز و ژولیوس اشترایشسر، بنیانگذار معروف روزنامه‌ی ضدیهود در اشتورمر^۱ هیتلر را تحت فشار قرار داده بودند تا اعلام کند مردم هرگونه داد و ستد با یهودیان را در یکشنبه اول آوریل تحریم کنند. اما این تحریم به نتیجه‌ی چندان مطلوبی نرسید. بسیاری از آلمانیها از مغازه‌های یهودیان - علی‌رغم وجود پیراهن‌قهوه‌ایها در مغازه - خرید کردند و این امر گوبلز را متحیر و خشمگین کرد.

به جز مسأله‌ی طرد یهودیان، توجه گوبلز بطور عمده به هماهنگی زندگی فرهنگی مردم معطوف شده بود. تحت رهبری او، موسیقیدانها، خوانندگان، هنرپیشه‌ها که مارکسیست، یهودی یا غیرآلمانی بودند اخراج شدند. دانشمندان و روشنفکران مورد حمله قرار می‌گرفتند. گوبلز دسته‌هایی از جوانان هیتلری را به کتابخانه‌های دانشگاهها می‌فرستاد تا کتابهای مخالف مرام نازیها را بسوزانند. در ۱۰ می یک کامیون کتاب در برابر اوپرای کرول، در برلین به دست گروه‌های توفان به آتش کشیده شد، در همان حال گروه‌های توفان آهنگهای میهن پرستانه اجرا می‌کردند و گوبلز در خاطراتش به تمجید از این وضع پرداخت. «عملی نیرومند، بزرگ و نمادین.» در میان آثاری که به آتش انداخته شد کتابهای هاینریش هاینه هم بود که زمانی گفته بود، «هرآن جا که کتابها را به آتش کشند، سرانجام انسانها را نیز به آتش خواهند کشید.»

هیتلر در عین حال به هماهنگی یکی از بزرگترین نهادهای قدرت در آلمان، جنبش اتحادیه تجاری چشم دوخته بود. اتحادیه‌های آلمان نزدیک به شش میلیون کارگر را تحت پوشش داشت و این اتحادیه را سوسیال دمکراتها اداره می‌کردند. هیتلر به اتحاد کارگران به دیده‌ی خصومت می‌نگریست. هنوز

خاطره‌ی اعتصاب عمومی ۱۹۲۰ در ذهن او زنده بود. برای درهم شکستن اتحادیه‌ها، هیتلر از شیوه‌ی آشنای خود معروف به یک-دو-سه ضربه استفاده کرد. سرکوب از طریق خشونت‌های پراکنده، که بعد از آن پیش‌درآمدی دوستانه اجرا می‌شد و سپس فشاری بیرحمانه بر حریف وارد می‌آمد. در ماه‌های مارس و آوریل او به افراد اس.آ. دستور داد که ادارات و اتحادیه‌ها را به اختیار خود بگیرند و رهبران اتحادیه‌ها را به ستوه بیاورند، در نتیجه رهبران اتحادیه‌ها از سر ناامیدی و ترس در صدد تحیب رییس دولت جدید برآمدند. او هم در عوض خواست تا روز اول ماه می، به شیوه قدیم روز کارگر اعلام شود. گوبلز هم یکی از بزرگترین نمایشهای تبلیغاتی خود را برپا کرد. مقامات اتحادیه‌ها دستور دادند همه در این مراسم شرکت کنند و آن شب بیش از یک میلیون کارگر زیر نشان سواسیتکا (صلیب شکسته) به سوی فرودگا تمپل هوف راهپیمایی کردند تا سخنان هیتلر را بشنوند. چراغها همه خاموش شا و تماشاگران در تاریکی به تماشای هیتلر که غرق در نور شده بود ایستادند. اعلام کرد جنگ طبقاتی به پایان رسیده و باید «به کارگران احترام بگذارید و کا را ارج بنهید».

صبح روز بعد، افراد اس.آ. و اس.اس تمام دفاتر اتحادیه‌ها در آلمان را اشغال کردند، تمام وجوه را مصادره کردند و رهبران اتحادیه‌ها که تا روز قبل با هیتلر د بزرگداشت اول ماه می همکاری کرده بودند توقیف شدند. قبل از تمام شدن ماه هیتلر تمام امور اتحادیه‌ها، حتی پرداخت حقوق کارگران را هم در اختیار دول گذاشت تمام اتحادیه‌ها منحل شد و افراد آن به جبهه‌ی کار آلمان منتقل شدند. بعد از هماهنگ کردن ایالتها، هیتلر توجهش را به احزاب سیاسی معطوف کرد. کمونیستها از هنگام آتش‌سوزی از تمام فعالیتها منع شده بودند، بعد از از فشار می‌باید بر سوسیال دمکراتها وارد شود؛ گورینگ در ۱۰ می دفاتر آنها اشغال و اموالشان را مصادره کرد. بعضی از رهبران حزب در آلمان ماندند



افراد اس.ا بعد از حمله به دفتر یکی از اتحادیه‌ها در لایپزیگ در میان اوراق به جستجو پرداخته‌اند. هیتلر اتحادیه‌های تجاری را با دستگیری رؤسای آنها، مصادره‌ی اسوا و انتقال پرونده‌ها به اتحادیه‌های زیر فرمان نازیها در هم می‌شکست.

سعی در خشنود کردن نازیها داشتند اما رییس شجاع آنها اوتو ولز که در مجلس جلو هیتلر ایستاده بود، به پراگ فرار کرد و حزب را در تبعید برپا کرد. او تشکیلاتی زیرزمینی و ضد نازی به‌جا نهاد که هیتلر را نگران می‌کرد و باعث شد رسماً فعالیت سوسیال دمکراتها را ممنوع کند.

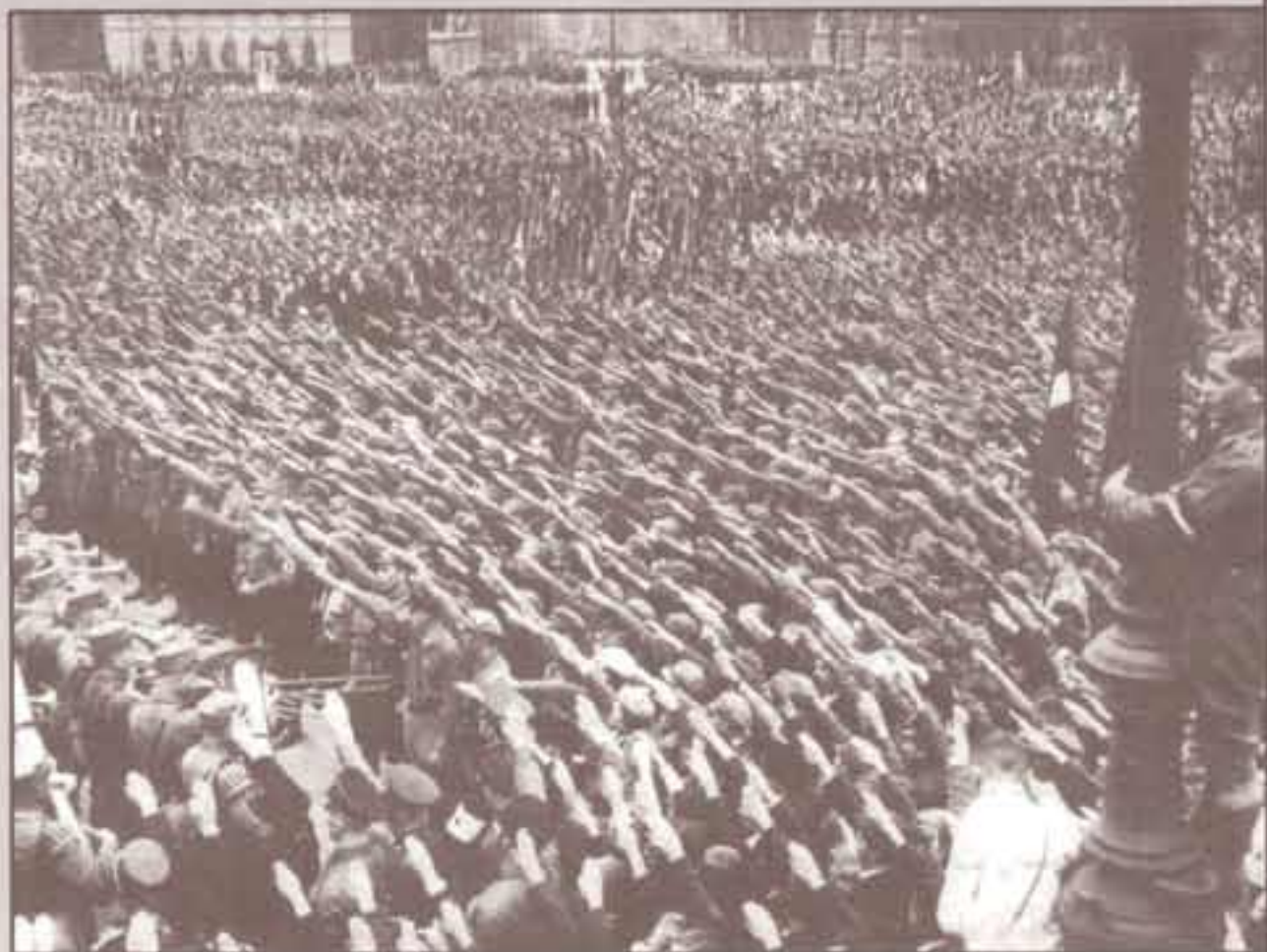
احزاب طبقات متوسط پیام هیتلر را گرفتند. تمام آنها ظرف یک شب منحل شدند. احزاب ایالات از جمله، حزب مردم، حزب سوسیالیستهای مسیحی، حزب مردم باواریا و سرانجام در ۵ جولای حزب مرکزی کاتولیک. این حزب شصت سال بود که به ملت و کلیسای کاتولیک رومی خدمت می‌کرد. انحلال این

حزب واتیکان را از مذاکره درباره‌ی کلیساها بازداشت. قرار شد، کشیشها خود را از سیاست دور نگه دارند و هیتلر ضمانت کرد مدارس کاتولیک آزاد باشند. از همه عجیب‌تر، سقوط تدریجی حزب مؤتلف با هیتلر، یعنی ملی‌گرایان بود. هیتلر که دیگر به رأی آنها در رایش‌تاک نیازی نداشت روی رهبران ملی‌گرایان فشار وارد کرد. او در کابینه با هوگنبرگ با تحقیر رفتار کرد و تقاضای استعفای او را کرد. پلیس و گروه‌های اس.آ. ملی‌گرایان را توقیف کردند و جلسات آنها را برهم زدند و در روز ۲۱ ژوئن دفاتر آنها در سراسر آلمان را اشغال کردند. شش روز بعد از آن‌که رییس‌جمهور به شکایت او اعتنایی نکرد او استعفای خود از کابینه را تقدیم و در همان روز حزب را منحل کرد.

نتیجه‌ی همه‌ی این اقدامات، آلمان را تک‌حزبی کرد و حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان تنها حزب موجود شد. در ۱۴ جولای حکم دولتی رسمی صادر شد که تأسیس هر حزب دیگر غیرقانونی است و مجازات سه سال زندان را در پی دارد. مخالفت‌های سیاسی، با چنین سرعت نفس‌گیری که خود هیتلر هم نمی‌توانست آن را باور کند، از میان برداشته شد. او بعدها با تحقیر از این ماجرا یاد کرد. «هیچ‌کس نمی‌توانست باور کند که احزاب چنین با خواری و ذلت سقوط کنند.»

اکنون کابینه هم یک‌دست شده بود. دو نازی جای هوگنبرگ را که در دو پست وزیر اقتصاد و وزیر مواد غذایی، کشاورزی خدمت می‌کرد گرفتند. رودلف هس^۱، نماینده‌ی هیتلر در حزب نازی در جلسات کابینه شرکت کرد و افراد غیر نازی کابینه اخراج شدند یا به حزب پیوستند. پاپن که از مقامات رسمی در ایالت پروس خلع شده بود به تدریج نفوذ ملی خود را از دست داد و به درخواست

۱. Rudolf Hess: (۱۸۹۴-۱۹۸۷) در ۱۹۲۰ به حزب نازی پیوست. هیتلر او را قایم‌مقام و وزیر مشاور خود کرد. در ۱۹۳۳ پنهانی با هواپیما به اسکاتلند گریخت و در آن‌جا اسیر شد. در ۱۹۴۶ در دادگاه نورمبرگ به حبس ابد محکوم شد.



۳۰۰,۰۰۰ آلمانی در تظاهراتی علیه معاهده‌ی ورسای، سلام هیتلری می‌دهند. هیتلر قبول داد که این پیمان منقور را به نفع ملت آلمان لغو کند.

هیندنبورگ دیگر در جلساتی که هیندنبورگ با هیتلر داشت شرکت داده نشد. رئیس جمهور که جسماً و روحاً مریض بود کاملاً از پا درآمد و فقط گاهی انگار نیروی هیتلر در او هم اثر می کرد و ابراز وجودی می کرد و گرنه آن چنان با خواستهای هیتلر موافق بود که کاملاً در سایه ی هیتلر پنهان شده بود. دوستی به هیندنبورگ چنین اشاره کرده بود: «رئیس جمهوری که دیگر وجود ندارد.»

معهدا، قهرمان پیر جنگ را آلمانیها هم چنان دوست داشتند. او فرماندهی کل نیروهای مسلح را بر عهده داشت و آن را جدی تلقی می کرد. یکی از موارد نادری که به هیتلر جواب نه گفت موقعی بود که هیتلر می خواست فرماندهی ارتش آلمان را بر عهده بگیرد.



یک افسر اس.اس سوگندنامه ای را امضا می کند که وفاداری او به هیتلر را تأیید می کند. روی کارت نوشته شد: «سوگند می خورم که بی چون و چرا به هیتلر وفادار باشم و از او و فرماندهان او بطور مطلق اطاعت کنم.»

علی‌رغم تمام قدرتی که هیتلر در دست گرفته بود، تا زمانی که هیندنبورگ فرماندهی مطلق ارتش را بر عهده داشت، هنوز نمی‌توانست ادعا کند که قدرت کامل را در دست دارد. در طول پاییز ۱۹۳۳، هیتلر تمام تلاشش را برای کاهش بیکاری و مسلح کردن دوباره‌ی آلمان و توسعه‌ی روابط خارجی به کار برد. او و گوبلز هر برنامه‌ای را با تبلیغات عظیم و مسحورکننده به خورد مردم آلمان می‌دادند تا حدی که تمام ملت در شور و شعف غرق می‌شدند. این شور و شادی بخصوص در برنامه‌ی ساختن بزرگراه‌ها تجلی کرد. ساخت حدود ۳۰۰۰ کیلومتر بزرگراه که شهرهای بزرگ رایش را به هم متصل می‌کرد بزرگترین کار عمومی بود که در ۱۹۳۳ آغاز شد. این برنامه ایجاد کار می‌کرد و هم بدرد مردم می‌خورد و هم به درد نیروهای نظامی و هیتلر را هم که آرزو داشت، «کارهای بزرگ و در یاد ماندنی که اقتصاد آلمان را به حرکت وادارد» راضی می‌کرد. در مراسم آغاز کار در ۲۳ سپتامبر که بخش نخستین جاده میان فرانکفورت و مانهایم بود، هیتلر خود نخستین کلنگ را زد و لبخند اندیشمندانه‌ای بر لب آورد گویی به کارهای بدنی عادت و از آن لذت می‌برد.

برنامه‌ی ساخت بزرگراه چنان با استقبال عمومی مواجه شد که دستگاه تبلیغاتی حزب هیتلر را طراح این برنامه معرفی کرد. در اصل، هیتلر با این برنامه مخالف بود. برنامه‌ریز اصلی تشکیلاتی بود به نام هافربا^۱ که از ۱۹۲۰ قصد ساخت بزرگراهی را از هامبورگ تا بازار، از طریق فرانکفورت داشت. وقتی این برنامه در مجلس مطرح شد نازیها به همراه کمونیستها با آن مخالفت کردند. زمانی که ساخت بزرگراه شروع شد، مهندس ناظر این برنامه که نازی بود نامه‌ای خطاب به هافربا نوشت و آنها را از هرگونه انتساب این طرح به خود برحذر داشت. او نوشت، «طرح این بزرگراهها فقط و فقط به آدولف هیتلر تعلق دارد.»



افراد اس.ا.در راهپیمایی که به یادبود
آلبرت شلاگتر یکی از همقطاران نشان که در
فرانسه به جرم انفجار یک پل در منطقه ی
اشغالی روهر به مرگ محکوم شد.

در ۱۴ اکتبر هیتلر مخالفت خود را با پیمانهای خارجی اعلام کرد و در یک سخنرانی رادیویی گفت آلمان خود را از جامعه ی ملل و کنفرانس خلع سلاح ژنو کنار می کشد. او این معاهدات را «تحقیر غیرقابل تحمل» نامید. با این کار خطر مخالفت کشورهای جهان، حتی خطر تعرض آنها را پذیرفت، اما با این مدعا که مسأله را به وجدان مردم آلمان وامی گذارد کشورهای دمکراتیک را در مخمصه قرار داد. قرار شد موضوع به همه پرسى همگانی ارجاع شود. تاریخ این همه پرسى روز ۱۲ نوامبر بود، روز بعد از آتش بس جنگ جهانی اول که برای بیشتر آلمانیها نماد شکست و بی اعتباری بود که پیمان و رسای به گردن آنها گذاشته بود.

هیتلر برای گرفتن جواب مساعد مردم سخت تلاش کرد. او گفت: «این روز باید در تاریخ ثبت شود زیرا روز بُردگی مردم ماست. در روز یازدهم نوامبر، مردم آلمان شرف خود را از دست دادند؛ و پانزده سال بعد در فردای روز یازدهم نوامبر مردم شرف خود را به دست آوردند.» برای انتخابات جدید رایشتاگ هم برنامه ریزی شد. هیتلر از هیندنبورگ خواست که ملت را به حمایت از دولت تشویق کند. نتیجه انتخابات از پیش تعیین شده بود، زیرا به رأی دهندگان برگه‌ای می دادند که فقط از میان آنها می توانستند تعدادی را انتخاب کنند در میان آنها نام هوگنبرگ و تعدادی داوطلب دیگر ذکر شده بود.

نتایج انتخابات و همه پرسی سیاست خارجی هر دو بسیار مطلوب بود. در هر دو مورد ۹۵ درصد از افراد واجد شرایط رأی می دادند. ۹۵/۱ درصد خروج هیتلر از جامعه ملل را تأیید کردند. در انتخابات رایشتاگ نازیها هر ۶۳۹ کرسی را تصاحب کردند. تردیدی نیست قلب و دستکاری هم در میان بود. برای مثال گزارش شد از ۲۲۴۲ زندانی در اردوگاه کار اجباری داخائو، نزدیک مونیخ، ۲۱۵۴ نفر به نفع حکومت رأی دادند. اما حتی علی رغم این ارقام مشکوک مابقی آرا پیروزی چشمگیر هیتلر را نشان می داد.

در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۴، نخستین سالگرد انتصاب هیتلر به عنوان رئیس دولت، هیتلر دلایل زیادی داشت تا به خود تبریک بگوید. نازیها قدرت کامل را در آلمان، بیشتر از راه قانونی و اندکی هم با خونریزی، به دست گرفته بودند. کارهای عام المنفعه و اختصاص بودجه برای ارتش و تسلیحات، بیکاری را تا ۴۰ درصد پایین آورده بود. شکستن محدودیتهای پیمان ورسای آغاز شده بود و علی رغم تمام آنچه ناسیونال سوسیالیستها برای از بین بردن آزادی انجام دادند، رئیس جمهور و اکثریت مردم سیاستهای هیتلر را تأیید می کردند: هیندنبورگ پیام زیر را برای رئیس دولت فرستاد: «کار بی وقفه و خالصانه‌ی شما و دستاوردهای عظیم آن قابل تقدیر است.»

اما در همین روز جشن، نخستین بحران بزرگ اداری هیتلر شکل گرفت. این بحران را گروه‌های مخالف به وجود نیاوردند، زیرا همه‌ی آنها درهم کوبیده شده بودند، بلکه انشعاب درون حزب آن را به وجود آورد. در میان «جنگجویان قدیمی» افراد ناراضی و سرخورده‌ای بودند که اعتقاد داشتند انقلاب نازیها

به انجام نرسیده است. بعضی هم افراط‌گران سیاسی بودند که اعتقاد داشتند برنامه‌های ضد سرمایه‌داری حزب عقیم مانده است، عده‌ای هم افرادی از طبقه فقیر بودند که انتظار داشتند به مشاغل خوب برسند و ماحصل زحمات خود را به دست آورند. در عوض، هیتلر اگرچه چپ‌ها را نابود کرده بود اما



سال ۱۹۳۵، راست‌روزم است راستا فرماده ی اسرا برای معالجه ی روماتیسم خود به منطقه ی پاداریا رفته بود.
در همان زمان هیتلر سرگرم توطئه برای به دست گرفتن قدرت مطلق بود.

با نهادهای دست‌راستی پیمان بسته بود تا آلمان را بطور سستی اداره کند. صنایع بزرگ، زمینداران یونکر، ژنرال‌های پروس، حتی کارمندان شهری بیشتر نفوذ و قدرت سابق خود را به دست آورده بودند.



روهم و چند نفر از همقطاراننش در این هتل اقامت داشتند که هیتلر در ۳۰ ژوئن به آنجا حمله برد و آنها را به اتهام خیانت دستگیر کرد.

ریشه‌ی این ناراضایتها به ارنست روهم رئیس ستاد گروه اس.ا. باز می‌گشت. روهم از نخستین همکاران هیتلر بود. یکی از معدود رفقای بی‌که هیتلر او را با لفظ «تو» صدا می‌زد. روهم شعار «انقلاب دوم» را بر سر زبانها انداخت تا اشاره‌ای باشد برای تغییرات انقلابی که می‌باید در جامعه‌ی آلمان صورت گیرد. او بطور آشکار به مرتجعان حمله و از حکومت انتقاد می‌کرد. در محافل خصوصی هیتلر را «خوک» می‌نامید و غرور افراد اس.ا. را با اطلاق «ضمانت‌کنندگان فسادناپذیر انقلاب» به آنها، تحریک می‌کرد. در همان حال او تعداد افراد پیراهن قهوه‌ای را به حد انفجار آمیزی زیاد کرده بود. در سال اولی که نازیها بر مصدر امور شدند

تعداد افراد اس.آ از ۴۰۰,۰۰۰ نفر به سه میلیون رسیده بود. تعداد زیادی از این افراد از نفرات سابق کلاهخود آهنین بودند که هیتلر آنها را برای تشکیل یک نیروی ذخیره‌ی نظامی جذب کرد. علاوه بر اینها تعداد زیادی از نیروهای شبه‌نظامی کمونیستها که اکنون غیرقانونی بودند به اس.آ ملحق شده بودند. اهالی برلین به شوخی می‌گفتند: «اس.آ مثل بیفتک است – بیرونش قهوه‌ای است، داخلش قرمز.» افراد اس.آ با زیاد شدن تهدید کردند که قانونی درون‌گروهی برای خود وضع خواهند کرد. آنها در امور داخلی حکومت‌های محلی دخالت می‌کردند. از تجار رشوه می‌گرفتند و حتی در امور جنایی نقش قاضی را بر عهده می‌گرفتند.

هیتلر نیازی به انقلاب دوم نداشت. او یک عمل‌گرا بود، نه یک سوسیالیست و تصمیم داشت اقتصاد آلمان را بازسازی کند و قدرت نظامی آن را احیا نماید. برای برآوردن این اهداف و توسعه‌ی ارضی آلمان او به همکاری نهادهای موجود مانند صنایع بزرگ و ارتش نیاز داشت. اندیشه‌های انقلابی اس.آ به او خدمت کرده بود، اما اکنون تهدیدی برای آن نهادها و برهم زدن نقشه‌های او محسوب می‌شد.

پیشوا از شیوه‌های مختلفی برای مطیع کردن روهم و گروه‌های توفان استفاده کرد. ابتدا به آنها اخطار کرد. اوایل جولای ۱۹۳۳، هیتلر پایان انقلاب را رسماً اعلام کرد. او قبلاً پایان انقلاب و آغاز عصر تکامل را اعلام کرده بود. او تهدید کرد. «هر نوع تلاشی برای برهم زدن نظم موجود را بیرحمانه سرکوب می‌کنم. با انقلاب به اصطلاح دوم که به هرج و مرج خواهد انجامید نیز با همان شدت برخورد خواهم کرد.» سپس دُم آنها را در ایالت پروسیا بدین ترتیب برید که به گورینگ دستور داد اردوگاه‌های کار اجباری را که روهم برای جا دادن زندانیان رو به افزایش تأسیس کرده بود، منحل کند.

سپس سعی کرد روهم را پشتِ میز نشین کند و او را در کابینه وزیری بدون

وزارتخانه کرد و برایش در روز اول سال ۱۹۳۴ نامه‌ای فرستاد و از او «برای خدمات فوق‌العاده‌ای که انجام دادید» تشکر کرد. در همان زمان، پشت پرده مشغول به کار شد. او رودلف دیلر^۱ رئیس پلیس مخفی پروس که به گشتاپو^۲ معروف شده بود را مأمور کرد که اطلاعاتی درباره‌ی ترورهای اس.آ و «آقای روهم و دوستیهای مشکوک او» فراهم کند. در خلوت درباره‌ی پریدن دست و پای سازمان اس.آ بحث کرد.

اوایل فوریه - چند روز بعد از نخستین سالگرد رییس دولت شدن هیتلر، فرماندهی اس.آ چنان جاه‌طلبی نظامی از خود نشان داد که هیتلر را بیش از آن باری که قصد انقلاب دوم داشت نگران کرد. روهم برای اعضای کابینه شرح داد اس.آ پایه‌ای می‌شود برای «ارتش مردمی» که تنها یک وزیر در کابینه، احتمالاً خود او، آن را اداره خواهد کرد. این تکرار همان اندیشه‌ی همیشگی او بود، «امواج قهوه‌ای، صخره‌های خاکستری را در خود غرق خواهد کرد». اندیشه‌ای که هیتلر مدتها قبل آن را رد کرده بود اما امواج آن به گوش نظامیان و کارمندان دولت رسیده بود.

هیتلر نمی‌توانست با ارتش سرشاخ شود. او به تجربیات ژنرالها برای مسلح کردن ارتش نیاز داشت و به وفاداری آنها تا بر سر قدرت بماند. به استثنای سازمان اس.آ، فقط ارتش قدرت آن را داشت تا او را برکنار کند. او بدون خجالت تملق ژنرالها را می‌گفت و بطور پنهان موافقت کرده بود تا تعداد سربازان را که مطابق عهدنامه ورسای می‌باید ۱۰۰,۰۰۰ نفر باشد به سه برابر رساند.

هیتلر زیر فشار ژنرالها که می‌گفتند روهم سر جای خود بماند، جلسه فوق‌العاده‌ای در ۲۸ فوریه تشکیل داد و با فرماندهان ارتش و نمایندگان اس.آ به

1. Rudolf Diels

۲. صورت اختصاری عبارت آلمانی Geheims Staatspolizei به معنای پلیس مخفی مملکت. پلیس سیاسی مخفی نازیها که در ۱۹۳۳ تأسیس شد و اعمال بیرحمانه و خشونت‌بار آن مثال‌زدنی است.

گفتگو پرداخت و وظایف آنها را مشخص کرد. ارتش به جنگ می پرداخت و اس.آ از مرزها دفاع می کرد و به سربازانش آموزشهای مقدماتی فکاهی می داد، اما وظایفش محدود به موضوعات سیاسی داخلی بود.

بنظر می رسید روهم از تلاشهایش دست برداشته است. در پایان جلسه او و وزیر دفاع ورنر فن بلومبرگ موافقتنامه ای امضا کردند که نظریات هیتلر را تأمین می کرد. سپس روهم حضار را به «صبحانه ای ائتلاف» دعوت کرد. هنوز هیتلر و ژنرالها مجلس را درست ترک نکرده بودند که روهم نیت خودش را آشکار کرد و اعلام نمود «قصد ندارد به این موافقتنامه عمل کند». او از هیتلر با نام «سرجوخه ای جاهل» یاد کرد و گفت: «او فرد غیرقابل اعتمادی است و به مرخصی احتیاج دارد.» یکی از زیردستان روهم به نام ویکتور لوتز که حیرت کرده بود، از این سخنان بوی خیانت استشمام کرد و گزارش کاملی برای هیتلر نوشت.

پیشوا اکراه داشت که دست به اقدامی بزند. بنابراین صبر کرد تا تنش به حد اعلا برسد. روهم با حالتی تدافعی عمل می کرد. او به گروههای اس.آ اسلحه داد، آموزشهای نظامی را حرفه ای تر کرد، نمایشهای بزرگ ترتیب داد و حتی اداره ای امور خارجی برای خود تأسیس کرد و کنفرانسهای خبری برگزار کرد و برای دیپلماتهای خارجی ضیافت ترتیب داد. ستاد ارتش در همان حال ائتلاف را با ارتقای روابط با هیتلر گسترش داد. بلومبرگ دکترین نازیسم را در آموزشهای نظامی وارد کرد و جزوه ای انتشار داد که عملاً از هیتلر ستایش می کرد. این جزوه در سالروز تولد چهل و پنج سالگی هیتلر توزیع شد. وزیر دفاع از سرجوخه ای سابق با نام گذاری سربازخانه ای در مونیخ به نام او تجلیل کرد.

در روزهای آخر بهار، تنش به حد اعلا رسید. پاپن در ۱۷ ژوئن در دانشگاه ماربورگ سخنرانی کرد. او که در کابینه مردی گوش به فرمان بود. حمله شدیدی

به افراطیگری نازیها کرد و هیتلر را خطاب قرار داد که روابط خود را با آنهایی که در صدد انقلاب دوم بودند قطع کند. «آیا ما انقلابی ضد کمونیستی را از سر گذرانیم تا برنامه‌های مارکسیستها را اجرا کنیم.» سخنرانی معاون وزیر دولت که بسیاری از نگرانیهای ملت را منعکس می‌کرد باعث چنان آشفتگی شد که گوبلز رسانه‌ها را از منعکس کردن آن ممنوع کرد.

هیتلر چنان از سخنرانی پاپن خشمگین شد و در جمع اطرافیان او را «کرم» و «کوئوله‌ی احمق» نامید، معه‌ذا هراس داشت که این سخنرانی باعث شود ائتلاف محافظه‌کاران که رئیس‌جمهور و ژنرالها نیز جزء آنان بودند از هم بگسلد. چهار روز بعد از این سخنرانی هیتلر به املاک رئیس‌جمهور در پروس شرقی رفت. حال رئیس‌جمهور بر اثر سرطان پروستات وخیم بود. هنگامی که رهبر حزب نازی رسید از بلومبرگ - و بطور مختصر از خود هیندنبورگ شنید - که رئیس‌جمهور می‌خواهد در صورتی که دولت نتواند روهم را مهار کند، اعلام حکومت نظامی کند و ارتش را مسئول اداره‌ی اوضاع نماید. اندیشه‌ی از دست دادن حمایت ارتش، هیتلر را مشوش کرد، حالا که هیندنبورگ در آستانه‌ی مرگ بود، هیتلر بیش از همیشه به ارتش نیازمند بود زیرا قصد داشت مقام ریاست جمهوری را حذف کند و اختیارات آن را به محض مردن رئیس‌جمهور در دست گیرد.

اگر هیتلر به انگیزه‌های اضافی برای برکناری روهم نیازمند بود، این انگیزه‌ها را دو تن از فرماندهان اس.ا. که در حزب بودند برای او فراهم کردند. هاینریش هیملر^۱ و هرمان گورینگ، یکی فرمانده گشتاپو و دیگری فرمانده‌ی اس.اس. آن دو چنان اشتیاقی به برداشتن روهم از سر راه خود داشتند که نقشه‌ی کودتایی خیالی به دست او را به هیتلر گزارش کردند. معلوم نیست هیتلر داستان آنها را

۱. Heinrich Himmler: (۱۹۴۵-۱۹۰۰) رهبر ناسیونال سوسیالیست آلمان؛ از نخستین اعضای حزب

باور کرد یا نکرد، اما رفتار تهاجمی و نحوه‌ی صحبت‌کردنهای او دلیل آن بود که دیگر نمی‌شود به او اعتماد کرد. هیتلر به این شایعات به عنوان بهانه‌ای برای اقدام علیه او چسبید. او به گورینگ و هیملر دستور داد آنچه را بعدها شب‌کاردهای بلند، یا تصفیه‌ی خونین نامیده شد به اجرا درآورند.

این تصفیه از ساعات اولیه روز جمعه ۳۰ ژوئن آغاز شد. هیتلر شخصاً به باواریا پرواز کرد و در حالی که افراد مسلح پلیس او را احاطه کرده بودند روهم و همکاران عالی‌رتبه‌ی او را که در هتل بدوایس اقامت داشتند با تهدید اسلحه توقیف کرد. آن روز در سراسر آلمان، جوخه‌های اعدام گشتاپو و اس.اس دست‌به‌کار شدند. روش آنها تیرباران با اسلحه و در بعضی موارد قتل با کارد بود. بیشتر فرماندهان اس.ا. کشته شدند و بعد دامنه‌ی انتقام به مخالفان قدیمی نازیها هم رسید، مثل گوستاو فن کاهر، کسی که در ۱۹۲۳ کودتای آبخو فروشی را سرکوب کرده بود و ادگار یونگ کسی که نطق پاپن را در ۱۷ ژوئن تنظیم کرده بود، گریگور اشتراسر، همکار قدیمی هیتلر و ژنرال کورت فن شلایشر، رییس سابق دولت.

ضیافت خونین بعد از ظهر یکشنبه اول جولای هنگامی که هیتلر جلسه‌ای را در ساختمان دولت برپا کرد، به پایان رسید. رهبران نازی و اعضای کابینه حضور داشتند. بعضی از آنها با همسر و فرزندان خود آمده بودند. هیتلر در حالی که جای خود را سرمی‌کشید با بزرگترها خوش‌وبش می‌کرد و دستی به سر و گوش بچه‌ها می‌کشید. همان بعد از ظهر او از حضار عذرخواهی کرد و بیرون رفت تا دستور قتل دوست سابق خود را که اکنون دشمن او محسوب می‌شد، یعنی ارنست روهم را که در سلولی در مونیخ زندانی بود بدهد.

قدرت هیتلر آن‌چنان بود – ترس از انقلاب روهم هم در میان بود – که صداهاى قدرتمند در آلمان، هیچ‌یک به اعتراض علیه او بلند نشد. بلکه از او تمجید هم کردند در همان روز، اول جولای، بلومبرگ در فرمانی رسمی، به نا،

ارتش از هیتلر تمجید کرد. روز بعد، در حالی که گورینگ به پلیس دستور می داد تمام مدارک مربوط به این تصفیه ی خونین را نابود کنند، هیندنبورگ تلگرافی به هیتلر زد تا از او قدردانی کند. «شما نطفه ی تمام توطئه های خیانت بار را از ریشه خشکاندید.» روز سوم جولای کابینه اقدامات انجام شده را «اعمال دفاعی دولت» نامید.

هیتلر خودش تا ۱۳ جولای صبر کرد، سپس به مجلس رایشتاگ رفت تا اعمال خود را توضیح دهد. او جزئیات توطئه ای را که روهم چیده بود شرح داد و او ارتش را مطمئن ساخت که در این ماجرا آنها «تنها کسانی هستند که همیشه سلاح در دست خواهند داشت.» و این توجیه عجیب را درباره ی اعمال خود کرد، «اگر کسی از من بپرسد چرا به محکمه ای برای اجرای عدالت مراجعه نکردم تا اعمال اینان را محکوم کنم، چیزی که به او خواهم گفت این است: در این ساعت، من مسئول سرنوشت مردم آلمان هستم و بنابراین من نقش قاضی عالی مردم آلمان را نیز بر عهده گرفتم.»

قاضی عالی و جلاد، هیتلر اکنون می توانست قدرت مطلق را به دست آورد. فرصت مطلوب در کمتر از سه هفته ی بعد به دست آمد. در ۲ اوت رئیس جمهور، هیندنبورگ که فقط دو ماه به هشتاد و هفت سالگی اش مانده بود درگذشت. او که هیچ گاه به جز بر تخت سربازی آهنی جای دیگری نخفته بود، هنگام مرگ هم روی این تخت در حالی که انجیل را در دست گرفته این کلمات را بر زبان آورد: «قیصر من، سرزمین پدری من.»

هیتلر آماده بود. روز قبل او به کنار بستر رئیس جمهور رفته بود، سپس با شتاب به برلین بازگشته بود تا جلسه ی فوق العاده ای با کابینه برگزار کند. چند ساعت قبل از مرگ هیندنبورگ، کابینه ی قانونی را تصویب کرد تا به هیتلر قدرت رئیس جمهور و رئیس دولت را یک جا تفویض کند. پاپن حاضر نبود، اما پیشوا بزور از او امضا گرفت و این عمل بطور آشکار در تضاد با مصونیت قدرت

رئیس جمهور از هرگونه تعرض و دخالتی بود. در نهایت هیتلر که از تأیید این قانون فقط به دست اعضای کابینه راضی نبود – همراه با سوگند جدیدی که هر سرباز و ملوانی خورده بود تا از او اطاعتی بی چون و چرا داشته باشد – دستور همه پرسبی در ۱۹ اوت داد. باز هم رأی دادن اجباری بود. به کسانی که رأی می دادند سنجاق یقه‌ای داده می شد. بنابراین چماق به دستان حزب به راحتی کسانی را که رأی نداده بودند پیدا می کردند و به مراکز رأی گیری می کشاندند. بنابر اعلامیه‌ی مرکز آمار نازیها از هر ده نفر نه نفر به پیشوا، با قدرت مطلق و دارای سمت فرماندهی همه جانبه بر رایش، رأی دادند. کمتر از ۵ میلیون از ۴۴ میلیون جمعیت آلمان جرأت پیدا کردند به پیشوا نه بگویند اکنون رایش آلمان در دست او بود تا آن را رهبری کند.

به دست گرفتن مشمل قدرت

هنگامی که پاول فن هیندنبورگ در املاک خود واقع در پروس شرقی، در ۲ اوت ۱۹۳۳ درگذشت هیتلر به سرعت قدرت رئیس‌جمهور درگذشته را قبضه کرد و هم رئیس دولت شد و هم فرمانده کل قوای مسلح. معه‌ذا هیتلر پیش خود حساب کرد که به چیزی بیش از یک حکم دولتی برای تصاحب مقام هیندنبورگ نیازمند است. اگرچه خود هیندنبورگ و اعضای دولت خیال داشتند مقبره‌ی ساده‌ای در املاکش برای او بسازند اما نظر هیتلر چیز دیگری بود. او مراسم را در دهکده‌ی تاننبرگ، ۹۰ کیلومتری زادگاه او، جایی که محل بزرگترین پیروزی نظامی هیندنبورگ بود برگزار کرد تا در آن‌جا بطور نمادین مشعلی را که بر زمین افتاده بود دوباره به دست گیرد. هیندنبورگ ستایش همیشگی هم‌وطنانش را به دست آورده بود. در ۱۹۱۳، او را که بازنشسته شده بود با عجله فراخواندند تا فرماندهی لشکر هشتم را در برابر هجوم روسها برعهده بگیرد. این محل همان جایی بود که پنج قرن قبل مردم آلمان و شوالیه‌های توتن نتوانستند هجوم اهالی لیتوانی و لهستان را در هم بشکنند. سربازان تحت فرمان هیندنبورگ سربازان روسی را طی چهار روز نبرد شکست دادند و در طی سالهای تلخ بعدی این پیروزی خاطر مردم آلمان را پر از غرور می‌کرد. ستایش‌کنندگان هیندنبورگ در این محل بنای یادبودی به یاد آن پیروزی ساختند.

پنج روز بعد از مرگ هیندنبورگ هیتلر خطاب‌ای در عزای او ایراد کرد در حالی که طرفداری هیندنبورگ از قانون اساسی سلطنتی را نادیده می‌گرفت. هیتلر قهرمان نبرد تاننبرگ را قهرمان نازیها قلمداد کرد و گفت: «در مقام رئیس‌جمهور رایش، فیلدمارشال حافظ انقلاب ناسیونال سوسیالیستی و احیاکننده‌ی مردم آلمان بود.»





افسران ارتش و نیروی دریایی در کنار بستر سرباز سالخورده‌ی آلمان، مردم آلمان در عزای رئیس‌جمهور هشتاد و شش ساله که نمادی از گذشته‌ی آلمان بود اندوهگین بودند.



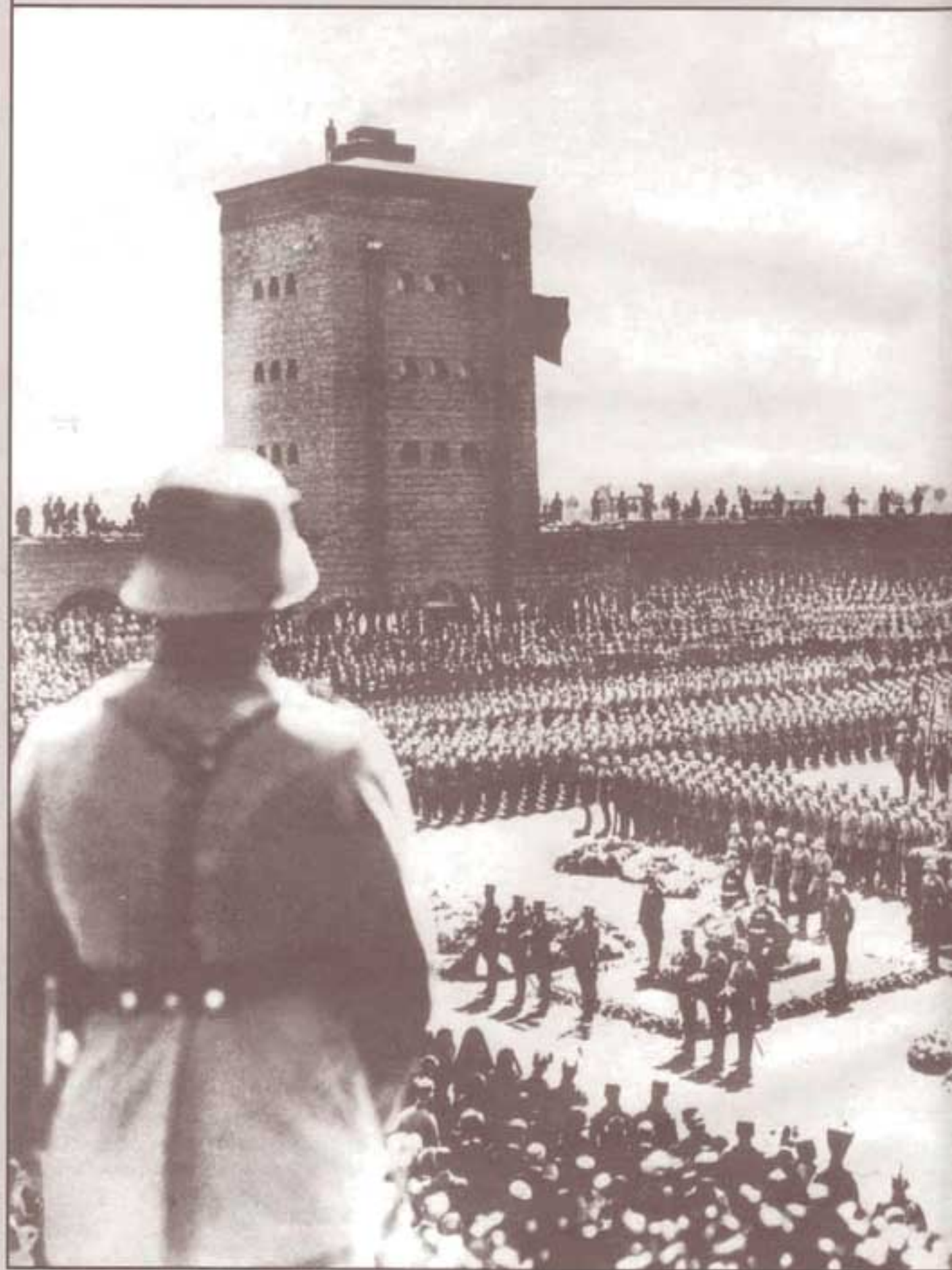
اسکورت نظامی در جلو خانه‌ی هیندنبورگ صف کشیده است تا جسد او را به تاننبرگ انتقال دهند. مردی که طرفدار هیندنبورگ بعد از سالهای بد بعد از جنگ بودند این املاک را که از دست هیندنبورگ خارج شده بود، خریدند و دوباره به او هدیه دادند.

سربازان که نشان جدید عقاب آلمان را بر سینه دارند زیر نور مشعلها تابوت هیندنبورگ را به تاننبرگ رسانده‌اند. پرچم آلمان و کلاه فیلدمارشال روی تابوت اوست. (سمت بالا) فیلدمارشال سالخورده‌ی آلمانی اگوست فن ماکسنس که آخرین فیلدمارشال ارتش سلطنتی بود تاج کلی در دست گرفته تا بر تابوت هیندنبورگ بگذارد و (سمت چپ) عزاداران در بنای یادبود تاننبرگ جمع شده‌اند تا سرباز وطن را به خاک بسپارند.





در حیاط قلعه و بنای یادبود تالنبیگ
عزاداران و سربازان همراه با تاجهای
گل. در میان تشییع کنندگان آخرین
فیلد مارشال ارتش امپراطوری
اگوست فن ماکسنس هم حضور داشت.





هیتلر از برابر گارد احترام رژه می‌رود. پشت سر او المسر عالی‌رتبای اس‌اس،
هاینریش هیملر (سمت چپ عقب) دیده می‌شود. هیتلر آن روز لباس ساده‌ای
لهوهای رنگی به تن کرد و هیچ نشانی به خود نیاویخته بود زیرا هیتلر بورگ را
فرماندهی بزرگ و مافوق خود می‌دانست.



یورش به سوی قدرت تاریخچه‌ی حزب نازی را از
نخستین روزهای پیوستن هیتلر به این حزب تا
فرمانروایی بر سراسر آلمان، با روایتی موجز و
دقیق برای ما بازگو می‌کند. در این کتاب خواهید
دید که هیتلر چگونه با استفاده از جادوی کلام و
روشهای دقیق تهییج توده‌ها و تلاشی خستگی
ناپذیره سایر احزاب رقیب را کنار می‌گذارد و به
خودکامه‌ی مطلق آلمان مبدل می‌شود و تا جایی
پیش می‌رود که سرنوشت این کشور و اروپا را در
جنگی خونبار رقم می‌زند.

ISBN: 978-964-2895-09-0



9 789642 895090



انتشارات جویا

طرح جلد: ارغوان جولایی